تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب سی و نهم**

**غذا و تغذیه انسان**

**از نظر قرآن**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف: صفحه: 7**

بخش اول: تغذیه اسلامی

فصل اول: مقدمه ای بر تدبیر غذای انسان 9

مراحل تدبیر و خلق غذای انسان

باران و باد منابع تهیه غذای انسانها

فرمان الهی درباره غذا دراول خلقت انسان

لذت غذا و لذت نکاح و حقیقت و فلسفه آن

حقيقت محبت به غذا

شهوت شکم و پرهیز غذائی و تقوای الهی

برکت در غذا به چه معنی است؟

اهمیت غذای انسان در بین تمام رزق های خدائی

روایتی درباره اصول تغذیه در اسلام

حقیقت اطعام طعام در راه خدا

قانون خاص رزق متقین

استفاده یکسان مومن و کافر از رزق الهی

معناى اخراج زينت و طيبات رزق

روزی دهنده کیست؟

رزق تمام جنبنده ها بعهده خداست!

اکرام بنی آدم با غذاهای لذیذ و پاکیزه

اطمینان از روزی رسانی خدا

رام کردن زمین برای استفاده و تغذیه انسان

فصل دوم: گوشت ها در تغذیه انسان 31

مجوز تغذیه انسان از گوشت حیوانات

آفرینش چارپایان برای سواری و تغذیه انسان

مجوز خوردن گوشت چارپایان بزرگسال و خردسال

گوشت های تازه و لطیف دریائی

عقاید اقوام و ادیان مختلف درباره خوردن گوشت

تغذیه از گوشت ها در آئین بودا

تغذیه از گوشت ها در سنت عرب جاهلیت

تغذیه از گوشت ها در سنت بت پرستان چین

تغذیه از گوشت ها در دین مبین اسلام

فصل سوم: مواد غذائی حلال و حرام 36

 تفسیری از امام صادق (ع) در فلسفه محرمات الهی

فرمانی برای خوردن غذاهای حلال و پاکیزه روی زمین

تحریم گوشت به خاطر تنفر انسان یا ضرر جسمانی و روحانی

همه گوشت چارپایان حلالند مگر...

چرا گوشتهای حلال حرام می شوند؟

تحریم خون و سه نوع گوشت

اعلام پلیدی گوشت خوک

انواع مردارها و کشتارهای حرام

علت تحریم مردارها

عدم انحصار تحریم های چهارگانه

روایات وارده در شرط اضطرار

دستور اجتناب از حرام کردن حلال های خدا

حلال بودن غذای اهل کتاب

روایات وارده در مورد طعام اهل کتاب

شرایط و دلایل حلال شدن غذای اهل کتاب

هشداری در مورد طعام اهل کتاب

غذاهای تحریم شده در بنی اسرائیل

آزمایش انسان ها با رزق حلال و حرام

نوشیدنی حرام

تداوم تقوی و عمل صالح، شرط پذیرش گناه شرابخواری قبل از تحریم

روایاتی درباره تحریم شراب

احکام جاهلیت درباره زراعت و چارپایان

نفی احکام ساختگی زمان جاهلیت درباره حیوانات

خوردن آتش

آتش شدن مال یتیم در شکم

فصل چهارم: ذبح اسلامی 71

اهمیت ذبح شرعی با نام خدا

تقابل ذبح و عاطفه، و فلسفه تجویز ذبح در قانون الهی

بحثی در ذبح اسلامی و موضوع رحمت الهی

روایات وارده در زمینه ذبح چهارپایان

طرز تذکیه حیوان نیمه جان

فلسفه حلال شدن گوشت ذبیحه با تذکیه

تحریم ذبح های جاهلی

فصل پنجم: تهیه غذا از شکار حیوانات و پرندگان 80

شکاربوسیله سگ شکاری و ذبح شرعی آن

عاقبت سوء شکار بی حساب

روایتی درباره شکار با سگ و سایر شکاری ها

گوشت شکارهای دریائی و صحرائی

حلیت گوشت شکارهای دریائی

فلسفه تحریم شکار در حال احرام

روایات وارده درباره شکار در حال احرام

فصل ششم: میوه و زرع در تغذیه انسان 87

انواع خوردنی ها و نوشیدنی های تولیدی برای انسان

خدا شکافنده دانه و هسته است!

سوگند خدا به میوه ها

### جواز خوردن میوه و زرع

دادن حق فقرا در زمان برداشت محصول

نهی از اسراف در استفاده از میوه و زرع

روایات وارده در زمینه حق فقرا در میوه و زرع

 زوج ثمرات

میوه، نخل، دانه، و ریاحین: نعمتهای انکار ناپذیر خدا

گیاهان و حبوبات و میوه ها، محصول مردن و زنده شدن زمین

 تلون رنگ میوه ها و نباتات

عوامل رشد کشت و زرع و مراحل آن

روئیدنی های زمین

فصل هفتم : غذای رسول الله ( و ادب غذا خوردن درخانواده پیامبر) 100

غذاي رسول الله"ص"

ادب غذا خوردن و آشاميدن رسول الله"ص"

طرز آشاميدن رسول الله"ص"

ادب نشستن رسول الله براي خوردن غذا

مسواك كردن رسول الله "ص"

افطارهاي رسول الله"ص"

روزة وصال مخصوص رسول الله"ص"

غذای اهل بیت رسول الله و تهیه و پخت آن

فصل هشتم: موضوع غذا در قصص انبیاء 107

پیامبران، و دستور خوردن غذاهای پاکیزه به آنان

آزمایش یهود بوسیله صید ماهی

آزمایش تاریخی نهی از خوردن آب

غذای ابراهیم علیه السلام برای فرشتگان

تأویل طعام زندانیان همراه یوسف علیه السلام

طعام سالهای فراوانی و عسرت مصریان در رؤیای شاه

اصحاب کهف به دنبال غذای پاکیزه

غذای موسی در سفری به جستجوی خضر

موسی علیه السلام، و درخواست غذا در ازای ساخت دیوار

وحی به مادر موسی برای شیر دادن او

فصل نهم: غذاها و مائده های آسمانی 119

غذاهای آسمانی مریم

معجزه آب زمزم

غذاهای آسمانی برای انسانی استثنائی

مائده آسمانی مسیحیان

روایات وارده درباره مائده مسیحیان

مائده های آسمانی بنی اسرائیل

چشمه های اعجاز و غذاهای آسمانی

فصل دهم: چکیده ای از غذاهای بهشتی 127

خوردنيها و نوشيدنيها و لذتهاى جنسى در بهشت!

شرابي كه در بهشت مي نوشند!

از چشمه اي كه بندگان خاص خدا می نوشند!

میوه و طعام بهشتیان و آب چشمه سلسبيل

مثالی از بهشت موعود متقین

بهشت با آب و میوه های کثیر و دائمی

ز میوه ها و گوشت مرغان هرچه اختیار و اشتها کنند!

زندگي اختصاصي و نعمتهای بهشتی مُخلَصين

ميوه و گوشت بهشتي در اختيار متقين

### فرض نبود غذا فرض نبود انسان !

###  مفهوم غذای صبح و شام بهشتیان

###  مفهوم امنیت در طلب میوه بهشتی

# **مقدمه مؤلف**

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

 **(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

 در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

 تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

 در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

 کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

 ... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

 و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**تغذیه اسلامی**

**فصل اول**

**مقدمه ای بر تدبیر غذای انسان**

# مراحل تدبیر و خلق غذای انسان

**« فَلْيَنظرِ الانسنُ إِلى طعَامِه،»**

**« پس انسان بايد به غذاى خود بنگرد،»**

**« أَنَّا صبَبْنَا الْمَاءَ صبًّا،»**

**اين ما بوديم كه آب را به كيفيتى كه انسانها خبر ندارند از آسمان فرستاديم، »**

**« ثمَّ شقَقْنَا الأَرْض شقًّا، فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا،»**

**« و سپس زمين را باز به كيفيتى ناگفتنى و به وسيله دانه‏ها شكافتيم، و در آن دانه‏ها رويانديم،»**

**« وَ عِنَباً وَ قَضبا، وَ زَيْتُوناً وَ نخْلاً،»**

**« و انگور و سبزيجاتى، و زيتون و نخلى،»**

**« وَ حَدَائقَ غُلْبا، وَ فَكِهَةً وَ أَبًّا،»**

**« و باغهاى پر درخت سر به هم كرده‏اى، و ميوه و چراگاه،»**

**« مَّتَعاً لَّكمْ وَ لأَنْعَمِكمْ‏!»**

**« تا وسيله زندگى شما و حيوانات شما باشد!»**  **(24تا 32/عبس)**

این آیات تفصيلى براى تدبير خداى تعالى است، كه چگونه طعام انسان را مى‏آفريند، بله البته اين مرحله ابتدايى از آن تدبير تفصيلى است، و گرنه بيان مستوفا و كامل آن خصوصيات كه در نظام آفرينش طعام برقرار است، و نظام وسيعى كه در همه اين امور و روابط كونى كه بين هر يك از آن امور و بين انسان برقرار است، چيزى نيست كه بتوان در چند آيه بيانش كرد، و عادتا از وسع و طاقت بيان بشرى بيرون است.

**« أَنَّا صبَبْنَا الْمَاءَ صبًّا،»**كلمه «صب» به معناى ريختن آب از بلندى است، و منظور در اينجا فرو فرستادن بارانها بر زمين براى روياندن گياهان است، و بعيد نيست كه شامل جارى ساختن چشمه‏ها و نهرها نيز بشود، چون آبهاى زير زمينى هم از ذخائرى است كه بوسيله باران پديد مى‏آيد.

**« ثمَّ شقَقْنَا الأَرْض شقًّا،»** ظاهر آيه اين است كه منظور از شق شكافتن زمين بوسيله جوانه گياهانى است كه از زمين سر در مى‏آورند.

**« فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، »** مراد از حب جنس حبوباتى است كه به مصرف غذاى انسان مى‏رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال اينها، و همچنين منظور از كلمه عنب در جمله بعدى جنس آن است، و همچنين قضب و غير اينها .

**« وَ عِنَباً وَ قَضبا، »** عنب به معناى انگور است، ولى به درخت آن نيز عنب گفته مى‏شود، و شايد در اينجا منظور همين درخت انگور باشد، نظير زيتون كه هم به ميوه درخت گفته مى‏شود، و هم به درخت آن و كلمه قضب به معناى سبزيجات تر و تازه است، كه انسان آن را مى‏خورد. بعضى گفته‏اند: منظور همه گياهانى است كه از زمين قطع مى‏شود، حتى علف حيوانات را هم شامل مى‏شود.

 **« وَزَيْتُوناً وَ نخْلاً، وَحَدَائقَ غُلْبا،»** كلمه حدائق جمع حديقه، به معناى بوستانى تفسير شده كه اطرافش ديوار كشيده باشند، و شجرة غلباء يعنى درختى بزرگ و كلفت، پس حدائق غلب به معناى بوستانى است كه درختانش عظيم و كلفت باشد.

**« وَ فَكِهَةً وَ أَبًّا، »** كلمه فاكهه به معناى مطلق ميوه‏ها است و بعضى گفته‏اند: همه ميوه‏ها را شامل مى‏شود، الا انگور و انار را، و بعضى ديگر گفته‏اند: اگر در بين مصاديق فاكهه، خصوص زيتون و نخل را آورد، براى اين بود كه نسبت به آن دو اعتناى بيشترى داشته، و كلمه أب- با تشديد باء- به معناى گياه و چراگاه است.

**« مَّتَعاً لَّكمْ وَ لأَنْعَمِكمْ‏، »** مى‏فرمايد: ما آنچه از خوردنيها كه رويانديم براى اين بود كه شما را و چهار پايان را كه شما به خود اختصاص داده‏ايد، بهره‏مند و سير كنيم.

انسانی که در این آیــــــه مامور شده به طعام خود نظر كند، عمــــوم انسانها است، می فرماید: اگر انسان تنها و تنها به طعامى كه مى‏خورد نگاه كند، كه يكى از مظاهر تدبير خدا، و مشتى از درياى رحمت او است، آن وقت به تدبير وسيع پروردگارش و لطافت صنع او پى مى‏برد، آنچنانكه عقلش مبهوت شود، و هوشش از سر بدر رود، در حالى كه نعمت‏هاى خدا تنها طعام نيست، و در اين ميان نعمت‏هاى ديگرى است كه از حيطه شمار بيرون است! (1)

**(1)- الميزان ج : 20 ص : 341**

# باران و باد منابع تهیه غذای انسانها

**« إِنَّ في‏ خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ،**

 **وَ الْفُلْكِ الَّتي‏ تَجْري فِي الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النَّاسَ،**

 **وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها ،**

**وَ بَثَّ فيها مِنْ كُلّ دابَّةٍ،**

 **وَ تَصْريفِ الرِّياحِ،**

 **وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ! »**

**« به درستى در خلقت آسمانها و زمين و اختلاف شب و روز و كشتى‏ها كه در دريا به سود مردم در جريانند و در آنچه كه خدا از آسمان نازل مي كند يعنى آن آبى كه با آن زمين را بعد از مردگيش زنده مي سازد و از هر نوع جنبنده در آن منتشر مي كند و گرداندن بادها و ابرهايى كه ميان آسمان و زمين مسخرند آيات و دليلهايى است براى مردمى كه تعقل كنند. » ( 164/بقره)**

حقيقت آب باران عبارتست از عناصر مختلفى كه در آب دريا و غيره هست و در اثر تابش خورشيد بخارگشته، و بخاطر حرارتى كه بخود گرفته به آسمان مي رود، تا جائى كه به لايه‏اى از هواى سرد برسد، در آنجا مبدل به آب گشته، ذرات آب به يكديگر متصل و بصورت قطره در مى‏آيد، اگر قبل از متصل شدن يعنى همان موقعى كه بصورت پودر بود يخ نزند و بعد بهم متصل شود، بصورت برف سرازير مي گردد و اگر بعد از اتصال پودر و قطره شدن يخ بزند، بصورت تگرگ پائين مى‏آيد و پائين آمدن باران و برف و تگرگ بخاطر اينست كه وزنش از وزن هوا سنگين‏تر است .

بعد از فرود آمدن، زمين از آن مشروب مي شود و سبز و خرم مى‏گردد و اگر سرماى هوا نگذارد گياهى برويد، آبها در آن قسمت از زمين انبار مي شود و بصورت چشمه‏سارها در آمده و زمين‏هاى پائين خود را مشروب مى‏سازد، پس آب نعمتى است كه زندگى هر جنبنده‏اى بوجود آن بستگى دارد.

پس آبى كه از آسمان مى‏آيد، خود يكى از حوادث وجودى و جارى بر طبق نظام متقن عالم است، نظامى كه متقن‏تر از آن تصور ندارد و يك تناقض و يك مورد استثناء در آن نيست و اين آب، منشا پيدايش نباتات و تكون هر نوع حيوان است.

« وَ تَصْريفِ الرِّياحِ ...،» تصريف بادها به معناى آن است كه بادها را بوسيله عواملى طبيعى و مختلف از اينطرف به آنطرف بگرداند، مهم‏ترين آن عوامل اين است كه اشعه نور كه از چشمه نور يعنى آفتاب بيرون مي شود و در هنگام عبور از هوا بخاطر سرعت بسيار توليد حرارت مى‏كند در نتيجه هوا بخاطر حرارت، حجمش زيادتر و وزنش كمتر مي شود و نمي تواند هواى سردى را كه بالاى آن است و يا مجاور آن قرار دارد، بدوش بكشد، لا جرم هواى سرد داخل در هواى گرم شده بشدت آنرا كنار مى‏زند و هواى گرم قهرا بر خلاف جريان هواى سرد بحركت در مى‏آيد و اين جريان همان است كه ما نامش را باد مى‏گذاريم.

نتائجى كه اين جريان دو جور هوا بر خلاف مسير يكديگر دارد، بسيار است، يكى از آنها تلقيح گياهان است و يكى ديگر دفع كثافت هوا و عفونتهائى است كه از خود زمين بيرون مى‏آيد، و يا سكنه روى زمين آنرا توليد مى‏كنند و داخل هوا مي شود و سوم انتقال ابرهاى آبستن است از اينجا به آنجا و غير آن از فوائد ديگر، **پس پديد آمدن باد و وزش آن هم مانند آب چيزى است كه حيات گياهان و حيوانات و انسان بستگى بدان دارد.**  **(1)**

**(1)- الميزان ج : 1 ص : 609**

# فرمان الهی درباره غذا دراول خلقت انسان

« يَبَنى ءَادَمَ خُذُوا زِينَتَكمْ عِندَ كلّ‏ِ مَسجِدٍ،

 وَ كلُوا وَ اشرَبُوا وَ لا تُسرِفُوا إِنَّهُ لا يحِب الْمُسرِفِينَ‏!»

**« اى فرزندان آدم! زينت و آراستگى خويش را نزد هر مسجدى اتخاذ كنيد،**

 **و بخوريد و بياشاميد و اسراف مكنيد زيرا او اسراف‏كنندگان را دوست ندارد!»**

« قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتى أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطيِّبَتِ مِنَ الرِّزْقِ،

 قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فى الْحَيَوةِ الدُّنْيَا خَالِصةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ ...!»

**« بگو: چه كسى زينت خدا را كه براى بندگان خود بيرون آورده و روزى‏هاى پاكيزه را، حرام كرده؟ بگو: اين نعمت‏ها در زندگى دنيا براى كسانى است كه ايمان آورده‏اند ( هر چند ديگران نيز استفاده مى‏كنند،) ولى روز قيامت مخصوص ايشان است ...!» (31 تا 33/ اعراف)**

در آغاز اين آیات دو امر اباحى و يك نهى تحريمى آمده است. اين امر و نهى و علتى كه براى آن ذكر شده یعنی « إِنَّهُ لا يحِب الْمُسرِفِينَ‏،» همه از متفرعات داستان بهشت آدم است، و خطاب اين جمله مانند خطاب‏هاى آن داستان، عمومى است و اختصاص به يك دين و يك صنف ندارد.

« قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتى أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطيِّبَتِ مِنَ الرِّزْقِ...، » در اين آيه به نوعى التفات، حكمى مخصوص به اين امت از حكم عام سابق استخراج شده است. **« طيب »** به معناى چيزى است كه ملايم با طبع باشد، و در اينجا عبارت است از انواع مختلف غذاهايى كه انسان با آن ارتزاق مى‏كند.

و يا عبارت است از مطلق چيزهايى كه آدمى در زندگى و بقاى خود از آنها استمداد مى‏جويد، مانند مسكن، همسر و... براى تشخيص اينكه كدام يك از افراد اين انواع طيب و مطابق با ميل و شهوت او و سازگار با وضع ساختمانى بدن او است ، خداوند او را مجهز به حواسى كرده كه با آن مى‏تواند سازگار آن را از ناسازگارش تميز دهد .

اين مساله كه زندگى صحيح و سعيد آدمى مبتنى بر رزق طيب است احتياج به گفتن ندارد، و ناگفته پيدا است كه انسان وقتى در زندگى خود به سعادت مطلوبش نائل مى‏شود كه وسيله ارتزاقش چيزهايى باشد كه با طبيعت قوا و جهازاتش سازگار بوده، و با بقاى تركيب خاصى كه آن جهازات دارد مساعد باشد، چون انسان به هيچ جهازى مجهز نشده مگر اينكه زندگيش موقوف و منوط بر آن است .

بنا بر اين، اگر در موردى، حاجت خود را با چيزى كه با طبعش سازگار نيست برآورده سازد نقصى به خود وارد آورده، و مجبور است آن نقص را به وسيله ساير قواى خود تتميم و جبران نمايد .

مثلا گرسنه‏اى كه احتياج به غذا را به صورتى غير صحيح بر طرف مى‏سازد و بيش از اندازه لازم غذا مى‏خورد نقصى به جهاز هاضمه خود وارد مى‏آورد، و مجبور مى‏شود به وسيله دوا و اتخاذ رژيم، جهاز هاضمه و غدد ترشحى آن را اصلاح نمايد، و وقتى اين عمل را چند بار تكرار كرد دواهاى مزبور از اثر و خاصيت مى‏افتد، و انسان براى هميشه عليل شده از انجام كارهاى حياتى‏اش كه اهم آن فكر سالم و آزاد است باز مى‏ماند، و همچنين ساير حوائج زندگى .

علاوه بر اينكه تعدى از اين سنت انسان را به چيز ديگرى تبديل مى‏كند، و به صورت موجودى در مى‏آورد كه نه عالم براى مثل او آفريده شده، و نه امثال او براى عالم خلق شده‏اند .

انسانى كه يكسره خود را به دست شهوات بسپارد و بكوشد كه تا آخرين مرحله امكان و قدرت از لذائذ حيوانى و شكم و شهوت و امثال آن تمتع ببرد انسانى است كه مى‏خواهد در ظرفى زندگى كند كه عالم هستى برايش معين نكرده و به راهى رود كه فطرت برايش تعيين ننموده است .

خداى سبحان در اين آيه شريفه زينت‏هايى را سراغ مى‏دهد كه براى بندگانش ايجاد نموده، و آنان را فطرتا به وجود آن زينت‏ها و به استعمال و استفاده از آنها ملهم كرده، و معلوم است كه فطرت الهام نمى‏كند مگر به چيزهايى كه وجود و بقاى انسان منوط و محتاج به آن است .

در وضوح اين امر همين بس كه هيچ دليلى بر مباح بودن چيزى بهتر از احتياج به آن نيست، زيرا احتياج به حسب وجود و طبيعت خاص انسانى خود دليل است بر اينكه خداى تعالى انسان را طورى آفريده كه به آن چيز محتاج باشد .و به عبارت ديگر با تعبيه قوا و ادوات انسان رابطه‏اى بين او و بين آن چيزها برقرار كرده كه خواه ناخواه، در صدد تحصيل آنها بر مى‏آيد .

ذكر طيبات از رزق و عطف آن بر زينت اين معنا را مى‏رساند كه اولا رزق طيب داراى اقسامى است. ثانيا زينت خدا و رزق طيب را هم شرع اباحه كرده و هم عقل و هم فطرت. ثالثا اين اباحه وقتى است كه استفاده از آن از حد اعتدال تجاوز نكند و گر نه جامعه را تهديد به انحطاط نموده شكافى در بنيان آن ايجاد مى‏كند كه مايه انعدام آن است .

در تفسير عياشى از ابان بن تغلب روايت شده كه گفت: امام صادق عليه‏السلام‏ به من فرمود: خيال مى‏كنى كه اگر خداوند به كسى نعمتى مى‏دهد از كرامت آن كس است؟ و اگر دريغ مى‏دارد از خوارى او است؟ نه، چنين نيست، مال مال خدا است كه به وديعه بدست هر كس بخواهد مى‏سپارد، و خوردن، آشاميدن، پوشيدن، نكاح و سوارى و ساير انواع تصرفات در آن را مباح كرده به شرطى كه رعايت اعتدال و اقتصاد را بنمايند و ما زاد آن را به فقراى مؤمن رسانيده يا با آن امور خود را اصلاح كنند، و گر نه همه آن تصرفات حرام خواهد بود، آنگاه جمله « وَ لا تُسرِفُوا إِنَّهُ لا يحِب الْمُسرِفِينَ‏،» را تلاوت نمود….

و در كافى به سند خود از اسحاق بن عبد العزيز از بعضى از اصحاب خود نقل كرده كه ... حضرت امام صادق علیه السلام فرمود ... در هر چيزى كه بدن را اصلاح كند اسراف نيست ... اسراف عبارت است از كارى كه مال را ضايع كند، و به بدن ضرر برساند... و فرمود : اقتار اين است كه انسان با قدرت بر تحصيل غذاى گوارا به نان و نمك اكتفا كند... و فرمود: اقتصاد اين است كه انسان همه رقم غذا از قبيل نان، گوشت، شير، سركه و روغن بخورد و ليكن در هر وعده يك رقم !(1)

**(1)- الميزان ج : 8 ص : 99**

# لذت غذا و لذت نکاح و حقیقت و فلسفه آن

« زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُب الشهَوَتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَطِيرِ الْمُقَنطرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسوَّمَةِ وَ الأَنْعَمِ وَ الْحَرْثِ ذَلِك مَتَعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا ، وَ اللَّهُ عِندَهُ حُسنُ الْمَئَابِ‏!»

**« علاقه به شهوات يعنى زنان و فرزندان و گنجينه‏هاى پر از طلا و نقره و اسبان نشان‏دار و چارپايان و مزرعه‏ها، علاقه‏اى است كه به وسوسه شيطان بيش از آن مقدار كه لازم است در دل مردم سر مى‏كشد با اينكه همه اينها وسيله زندگى موقت دنيا است، و سرانجام نيك نزد خدا است! »**

 **( 14/ آل عمران)**

عالم خلقت براى اينكه موجودات را به راهى كه مى‏خواهد بيندازد و آنها را مسخر خود كند، و مخصوصا در تسخير جانداران يعنى حيوان و انسان، لذائذى در افعال آنها و قواى فعاله آنها قرار داده، تا به خاطر رسيدن به آن لذائذ او را به سوى عمل روانه كند، و او خودش نمى‏داند چرا اين قدر براى خوردن و عمل زناشوئى مى‏دود، خيال مى‏كند هدف لذت بردن او است، در حالى كه با اين لذت و اين گول زنك، او را كوك كرده‏اند، تا خلقت به هدف خود كه بقاى شخص و نوع انسان است برسد.

و مسلما اگر خلقت انسان و غذا و شهوت جنسى اين رابطه يعنى لذت‏گيرى را در آدمى ننهاده بود هيچ انسانى به دنبال آن نمى‏رفت، نه براى تحصيل غذا اين همه تلاش مى‏كرد، و نه براى عمل جنسى آن همه مشقات را مى‏پذيرفت، و هر چه مثلا به او مى‏گفتند اگر غذا نخورى باقى نمى‏مانى، و اگر جماع نكنى جنس بشر باقى نمى‏ماند، زير بار نمى‏رفت، و در نتيجه غرض خلقت باطل مى‏شد، و ليكن خداى تعالى لذت غذا، و لذت جماع را در او به وديعت نهاد، تا آرامش خود را در به دست آوردن آن دو بداند، و تا غذا و شهوت جنسى را به دست نياورد آرام نگيرد، و براى به دست آوردنش هر مشقت و مصيبت و بلائى را به جان بخرد، و نه تنها به جان بخرد، بلكه در جمع‏آورى مال و ساير شهوات به ديگران فخر هم بفروشد و خلاصه او به مشتى گول زنك دلخوش باشد، و نظام خلقت به هدف خود برسد .

پس معلوم شد كه منظور خداى تعالى از اين تدبير غير از اين نبوده، كه فرد و نسل بشر باقى بماند، فرد، با غذا خوردنش، و نسل، با جماع كردنش.

اين غرض خلقت، و اما براى خود انسان باقى نمى‏ماند مگر خيال.

خوب، وقتى معلوم شد كه اين لذائذ دنيوى مقصود اصلى در خلقت نيست، بلكه براى غرضى محدود و زماندار است، با این اشكال مواجه مى‏شود كه در قيامت وجود اين لذائذ چه معنا دارد، با اينكه بقاى آن زندگى نه بستگى به خوردن دارد، و نه به جماع.

باز تكرار مى‏كنيم كه لذت خوردن و نوشيدن و همه لذائذ مربوط به تغذى براى حفظ بدن از آفت تحليل رفتن و از فساد تركيب آن يعنى مردن است، و لذت جماع و همه لذائذ مربوط به آن كه امورى بسيار است براى توليد مثل و حفظ نوع از فنا و اضمحلال مى‏باشد .

پس اگر براى انسان وجودى فرض كنيم كه عدم و فنا در دنبالش نيست، و حياتى فرض كنيم كه از هر شر و مكروهى ایمن است، ديگر چه فايده‏اى مى‏توان در وجود قواى بدنى يك انسان آخرتى تصور كرد؟ و چه ثمره‏اى در داشتن جهاز هاضمه، تنفس، تناسل، مثانه، طحال، و كبد و امثال آن مى‏تواند باشد؟ با اينكه گفتيم همه اين جهازها براى بقا تا زمانى محدود است، نه براى بقاى جاودانى و أبدى .

و اما جواب از اين اشكال اين است كه خداى سبحان آنچه از لذائذ دنيا و نعمت‏هاى مربوط به آن لذائذ را خلق كرده كه انسانها را مجذوب خود كند، و در نتيجه به سوى زندگى در دنيا و متعلقات آن كشيده شوند، همچنان كه در كلام مجيدش فرمود:

« إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زينَةً لَها، » ( 7/ کهف) و نيز فرموده:

« الْمالُ وَ الْبَنُونَ زينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا،» (46/ کهف) و نيز فرموده:

« تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا،» (94/ نساء)

و نيز در آيه‏اى كه مى‏بينيد و جامع‏ترين آيه نسبت به فرض ما است فرموده:

« وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى‏ ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا لِنَفْتِنَهُمْ فيهِ،

 وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقى‏! » (131/ طه) و نيز فرموده:

« وَ ما أُوتيتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَمَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ زينَتُها،

 وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى‏ أَ فَلا تَعْقِلُون‏؟ » ( 60/ قصص )

 و آياتى ديگر از اين قبيل كه همه اين نكته را بيان مى‏كنند كه نعمت‏هاى موجود در دنيا و لذائذ مربوط به هر يك از آنها امورى است مقصود للغير، نه مقصود بالذات، وسيله‏هائى است براى زندگى محدود دنيا، كه از چند روزه دنيا تجاوز نمى‏كند، و اگر مساله زندگى مطرح نبود اين نعمت‏ها نه خلق مى‏شد و نه ارزشى داشت، حقيقت امر همين است .

و ليكن اين را هم بايد دانست كه آنچه از هستى انسان باقى مى‏ماند همين وجودى است كه چند صباحى در دنيا زندگى كرده، با دگرگونى‏ها و تحولاتش مسيرى را از نقص به كمال طى نموده، و اين قسمت از وجود انسان همان روحى است كه از بدن منشا گرفته و بر بدن حكم مى‏راند .

بدنى كه عبارت است از مجموع اجزائى كه از عناصر روى زمين درست شده، و نيز قواى فعاله‏اى كه در بدن است، به طورى كه اگر فرض كنيم غذا و شهوت ( و يا علاقه جذب عناصر زمين به سوى بدن) نمى‏بود، وجود انسان هم دوام نمى‏يافت .

پس فرض نبود غذا و ساير شهوات، فرض نبود انسان است، نه فرض استمرار نيافتن وجودش، ( دقت بفرمائيد! )

پس انسان در حقيقت همان موجودى است كه با زاد و ولد منشعب مى‏شود، مى‏خورد و مى‏نوشد، و ازدواج مى‏كند و در همه چيز تصرف نموده، مى‏گيرد، مى‏دهد، حس مى‏كند، خيال مى‏كند، تعقل مى‏نمايد، خرسند و مسرور و شادمان مى‏شود، و هر ملائمى را به خود جلب مى‏كند، خودى كه عبارت است از مجموع اينها كه گفتيم، مجموعى كه بعضى از آنها مقدمه بعضى ديگر است، و انسان بين مقدمه و ذى المقدمه حركتى دورى دارد، چيزى كه بر حسب طبيعت مقدمه كمال او بود، با دخالت شعور و اختيارش كمال حقيقتش مى‏شود .

و وقتى خدا او را از دار فانى دنيا به دار بقا منتقل كرد، و خلود و جاودانگى برايش نوشت، حال يا خلود در عذاب و يا در نعمت و ثواب، اين انتقال و خلود، ابطال وجود او نمى‏تواند باشد بلكه اثبات وجود دنيائى او است، هر چه بود حالا هم همان است، با اين تفاوت كه در دنيا در معرض دگرگونى و زوال بود، ولى در آخرت دگرگونى ندارد، هر چه هست هميشه همان خواهد بود، قهرا يا هميشه به نعمت‏هائى از سنخ نعمت‏هاى دنيا ( منهاى زوال و تغيير،) متنعم، و يا به نقمت‏ها و مصائبى از سنخ عذابهاى دنيا ( ولى منهاى زوال و تغيير،) معذب خواهد بود، و چون نعمت‏هاى دنيا عبارت بود از شهوت جنسى، لذت طعام، شراب، لباس، مسكن، همنشين، مسرت و شادى و امثال اينها، در آخرت هم قهرا همين‏ها خواهد بود .

پس انسان آخرت هم همان انسان دنيا است، مايحتاج آخرتش هم همان مايحتاج دنيا است، آنچه در دنيا وسيله استكمالش بوده همان در آخرت هم وسيله استكمال او است، مطالب و مقاصدش هم همان مطالب و مقاصد است، تنها فرقى كه بين دنيا و آخرت است مساله بقا و زوال است .

اين آن چيزى است كه از كلام خداى سبحان ظاهر مى‏شود!

و كوتاه سخن اينكه زندگى دنيا عبارت است از وجود دنيوى انسان، به ضميمه آنچه از خوبيها و بديها كه كسب كرده، و آنچه كه به نظر خودش خيبت و خسران است .

در نتيجه در آخرت يا لذائذى كه كسب كرده به او مى‏دهند، و يا از آن محرومش مى‏كنند، و يا به نعمتهاى بهشت برخوردارش مى‏سازند، و يا به عذاب آتش گرفتارش مى‏كنند .

و به عبارتى روشن‏تر، آدمى در بقايش به حسب طبيعت، سعادت و شقاوتى دارد، هم بقاى شخصيتش و هم بقاى نوعش، و اين سعادت و شقاوت منوط به فعل طبيعى او، يعنى أكل و شرب و نكاح او است، و همين فعل طبيعى به وسيله لذائذى كه در آن قرار داده‏اند آرايش و مشاطه‏گرى شده، لذائذى كه جنبه مقدميت دارد. اين به حسب طبيعت آدمى و خارج از اختيار او است، و اما وقتى مى‏خواهد با فعل اختيارى خود طلب كمال كند، و شعور و اراده خود را به كار بيندازد، موجودى مى‏شود كه ديگر كمالش منحصر در لذائذ طبيعى نيست، بلكه همان چيزى است كه با شعور و اراده خود انتخاب كرده است .

پس آنچه خارج از شعور و مشيت او است، از قبيل: خوشگلى، خوش لباسى، بلندى، خوش صورتى، خوش خطى، سفيدى، لذت‏بخشى غذا، خانه، همسرش و امثال اينها، كمال او شمرده نمى‏شود، هر چند كه نوعى كمال طبيعى هست، و همچنين عكس آن نقص خود او شمرده نمى‏شود، هر چند كه نقص طبيعى هست، همچنان كه خود را مى‏بينيم كه از تصور لذائذ لذت مى‏بريم، هر چند كه در خارج وجود نداشته باشد .

همين لذائذ مقدمى است كه كمال حقيقى انسان مى‏شود، هر چند كه از نظر طبيعت كمال مقدمى است، حال اگر خداى سبحان اين انسان را بقايى جاودانه بدهد، سعادتش همان لذائذى است كه در دنيا مى‏خواست، و شقاوتش همان چيزهائى است كه در دنيا نمى‏خواست، حال چه لذت به حسب طبيعت لذت مقدمى باشد، و چه لذت حقيقى و اصلى باشد.

و چون اين بديهى است كه خير هر شخص عبارت است از چيزهائى كه علم بدان دارد، و آن را مى‏خواهد، و شر او عبارت است از چيزى كه آن را مى‏شناسد ولى نمى‏خواهد .

پس به دست آمد كه سعادت انسان در آخرت به همين است كه به آنچه از لذائذ كه در دنيا مى‏خواست برسد، چه خوردنيش، و چه نوشيدنش، و چه لذائذ جنسيش، و چه لذائذى كه در دنيا به تصورش نمى‏رسيد، و در عقلش نمى‏گنجيد، و در آخرت عقلش به آن دست مى‏يابد، و رسيدن به اين لذائذ همان بهشت است، و شقاوتش به نرسيدن به آنها است، كه همان آتش است! (1)

**(1)- الميزان ج : 3 ص : 169**

# حقيقت محبت به غذا

« وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يحِبُّونهُمْ كَحُب اللَّهِ،

 **وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ...!**»

**« و بعضى از مردم كسانى هستند كه بجاى خدا شريك‏ها مي گيرند،**

 **و آنها را مانند خدا دوست مي دارند،**

 **و كساني كه بخدا ايمان آورده‏اند نسبت به او محبت شديد دارند...!» (165/بقره)**

**( در ذیل آیه فوق در المیزان بحثی هم درباره محبت انسان به غذا،**

 **و عامل اصلی دوست داشتن غذا بشرح زیر به عمل آمده است: )**

يكى از حقايقى كه ما در وجدان خود مى‏يابيم و كسى نمى‏تواند منكر آن شود، حقيقتى است كه نام آنرا « دوست داشتن » مى‏گذاريم، مانند: دوست داشتن غذا، زنان، مال، جاه و علم، كه دوستى اينها پنج مصداق از مصاديق حب هستند كه هيچ شكى در وجود آن در دل خود نداريم.

اگر در حب مخصوص به غذا و ميوه، دقت كنيم خواهيم ديد، غذا يا ميوه‏اى را که ما دوست مى‏داريم، بدان جهت است كه با طرز كار دستگاه گوارشى ما ارتباط دارد، و اگر فعاليت اين دستگاه نبود و بدن در استكمال خود حاجتى به طعام نداشت، قطعا ما نيز طعام را دوست نمى‏داشتيم، و طعام محبوب ما نمي شد.

پس حب به غذا در حقيقت حب ما به غذا نيست، بلكه حب دستگاه گوارش به فعاليت خودش است، اين دستگاه مي خواهد انجام وظيفه كند و سوخت و ساز بدن را به بدن برساند، همين خواستن عبارت از حب به غذاست ( كه ما آنرا بخود نسبت مى‏دهيم و مى‏گوئيم ما غذا را دوست مى‏داريم و اين مائيم كه از فلان غذا خوشمان مى‏آيد! ) در حالى كه اينطور نيست، بلكه خوش آمدن و لذت از غذا، كار دستگاه گوارشى است نه از ما.

حس ذائقه ما خود يكى از خدمتگزاران دستگاه گوارش است نه خود آن، و منظور ما از لذت، لذت ذائقه نيست بلكه آن رضايت خاصى است كه دستگاه گوارش از كار خود احساس مى‏كند. (1)

 **(1)- الميزان ج : 1 ص : 618**

# شهوت شکم و پرهیز غذائی و تقوای الهی

« يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِب عَلَيْكمُ الصيَامُ،

 كَمَا كُتِب عَلى الَّذِينَ مِن قَبْلِكمْ،

 لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ‏،»

**« اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد روزه بر شما واجب شده همانطور كه بر اقوام قبل از شما واجب شده بود شايد با تقوا شويد! » (183/ بقره)**

نزديك‏ترين راه و مؤثرترين رژيم معنوى و عمومى‏ترين آن بطوريكه همه مردم در همه اعصار بتوانند از آن بهره‏مند شوند، و نيز هم اهل آخرت از آن رژيم سود ببرد، و هم شكم‏بارگان اهل دنيا، عبارت است از خوددارى از شهوتى كه همه مردم در همه اعصار مبتلاى بدانند، و آن عبارت است از شهوت شكم از خوردن و آشاميدن، و شهوت جنسى كه اگر مدتى از اين سه چيز پرهيز كنند، و اين ورزش را تمرين نمايند، به تدريج نيروى خويشتن‏دارى از گناهان در آنان قوت مى‏گيرد و نيز به تدريج بر اراده خود مسلط مى‏شوند، آن وقت در برابر هر گناهى عنان اختيار از كف نمى‏دهند، و نيز در تقرب به خداى سبحان دچار سستى نمى‏گردند، چون پر واضح است كسى كه خدا را در دعوتش به اجتناب از خوردن و نوشيدن و عمل جنسى كه امرى مباح است اجابت مى‏كند، قهرا در اجابت دعوت به اجتناب از گناهان و نافرمانى‏ها شنواتر، و مطيع‏تر خواهد بود، اين است معناى آنكه فرمود: لَعَلـَّكُمْ تَتـَّقـُونَ‏! (1)

**(1)- الميزان ج : 2 ص : 3**

# برکت در غذا به چه معنی است؟

 « وَ هَذَا كِتَبٌ أَنزَلْنَهُ مُبَارَكٌ ...،»

**« اين كتابيست كه ما آنرا نازل كرده‏ايم مبارك است...! » ( 92/انعام )**

بركت به معناى خيرى است كه در چيزى مستقر گشته و لازمه آن شده باشد، مانند بركت در غذا كه به معناى سير كردن مردم بيشترى است. مبارك چيزى است كه اين خیر در آن باشد.

بركت در لسان دين آن چيزى است كه در آن خير معنوى و يا مادى منتهى به معنوى باشد.

 معناى بركت مانند امور نسبى به اختلاف اغراض مختلف مى‏شود، چون خيريت هر چيزى به حسب آن غرضى است كه متعلق به آن مى‏شود، مثلا طعامى كه انسان مى‏خورد بعضى غرضشان از خوردن آن سير شدن است، و بعضى غرضشان از خوردن آن تنها حفظ سلامت است، چون غذاى مورد نظرشان را در ميان همه غذاها نسبت به مزاج خود سالم‏تر تشخيص داده، بعضى ديگر غذائى را كه مى‏خورند منظورشان استشفاء به آن و بهبودى كسالتى است كه دارند، بعضى ديگر نظرشان از فلان غذا تحصيل نورانيتى است در باطن كه بدان وسيله بهتر بتوانند خداى را عبادت كنند، پس وقتى عمل واحدى چند جور غرض متعلق به آن مى‏شود بركت در آن نيز معنايش مختلف مى‏گردد، ولى جامع همه آن معانى اين است كه خداوند خير منظور را با تسبيب اسباب و رفع موانع در آن غذا قرار داده و در نتيجه غرض از آن حاصل گردد .

اگر مى‏گوييم: خداوند فلان طعام را بركت داده معنايش اين نيست كه علل و اسبابى را كه در آن طعام و در مزاج خورنده آن است همه را ابطال كرده و اثر شفا و يا نورانيت را از پيش خود در آن قرار داده، بلكه معنايش اين است كه اسباب مختلفى را كه در اين ميان است طورى رديف كرده و ترتيب داده كه همان اسباب نتيجه مطلوب را از خوردن آن غذا به دست مى‏دهند.( دقت فرمائيد!)(1)

**(1)- الميزان ج : 7 ص : 390**

# اهمیت غذای انسان در بین تمام رزق های خدائی

« ما أُريدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُريدُ أَنْ يُطْعِمُونِ !»

**« و من از آنان نه رزقى مى‏خواهم و نه مى‏خواهم چيزى به من بچشانند! »**

« إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ‏،»

**« بدرستى يگانه رزاق و داراى قوت و متانت خداست!» (57 و 58/ ذاریات)**

كلمه اطعام به معناى دادن طعام به كسى است كه آن را بچشد و بخورد، در قرآن كريم فرموده: « وَ الَّذي هُوَ يُطْعِمُني‏ وَ يَسْقينِ،» **(79/شعرا)** و نيز فرموده: « الَّذي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ،» **(4/قریش)** و بنا بر اين، ذكر اطعام بعد از رزق، از قبيل ذكر خاص بعد از عام است كه معمولا در جايى به كار مى‏رود كه گوينده نسبت به خاص عنايتى بيشتر دارد .

و در اينجا خداى تعالى خواسته است در بين همه انحاء رزق عنايت بيشتر خود را نسبت به طعام بفهماند و اين بدان جهت است كه احتياج به طعام خوردن و سوخت بدن را تامين كردن، از ساير حوائج انسان وسيع‏تر است، و ساير حوائجش به آن اهميت نيست، زيرا بدن همواره سوخت و سوز دارد، هر طعامى كه مى‏خورد وقتى مى‏خورد كه گرسنه است، و بعد از خوردن هم آن را دفع نموده، دوباره گرسنه مى‏شود .

« إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ‏،» گويا فرموده: من از ايشان رزقى نمى‏خواهم، چون رزاق منم، زيرا من الله هستم .

و تعبير به اين سه اسم براى اين است كه بر انحصار روزى دادن در خداى تعالى دلالت كند، و بفهماند كه خدا در رساندن رزق به روزى‏خواران - با همه كثرتى كه دارند - ناتوان و ضعيف نمى‏شود.**(1)**

**(1) - الميزان ج : 18 ص : 584**

# روایتی درباره اصول تغذیه در اسلام

**« يا بَني‏ آدَمَ ... كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفين‏!»**

**« اى فرزندان آدم ... بخوريد و بياشاميد و اسراف مكنيد!**

 **زيرا او اسراف‏كنندگان را دوست ندارد!» (31/اعراف)**

وقتى طبيب مخصوص هارون الرشيد كه مردى نصرانى و حاذق در طب بود به على بن الحسين بن واقد گفت كتاب آسمانى شما هيچ دستورى در باره بهداشت و حفظ الصحه ندارد، و حال آنكه سعادت بشر را دو علم تامين مى‏كند يكى علم اديان و ديگرى علم ابدان یعنی طب .

على در جوابش گفت: خداوند علم ابدان را در كتاب خود در نصف يك آيه خلاصه كرده است و آن جمله « كلُوا وَ اشرَبُوا وَ لا تُسرِفُوا ! » است.

رسول گرامى اسلام صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم نيز اين معنا را در جمله كوتاه « معده خانه هر دردى است و پرهيز سر آمد هر دوايى است، و بايد كه حق بدن را در آنچه عادتش داده‏اى ادا كنى!» خلاصه كرده .

طبيب نامبرده فكرى كرد و گفت: آرى، كتاب شما و پيغمبرتان با اين دو جمله دستور ديگرى را براى جالينوس باقى نگذاشتند . **(1)**

**(1)- الميزان ج : 8 ص :100**

# حقیقت اطعام طعام در راه خدا

« إِنَّ الأَبْرَارَ يَشرَبُونَ مِن كَأْسٍ كانَ مِزَاجُهَا كافُوراً،»

**« نيكوكاران عالم در بهشت از شرابى نوشند كه طبعش در لطف و رنگ و بوى كافور است، »**

« عَيْناً يَشرَب بهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونهَا تَفْجِيرا،»

**« از سرچشمه گوارايى آن بندگان خاص خدا مى‏نوشند،**

 **كه به اختيارشان هر كجا خواهند جارى مى‏شود،»**

**. . .**

« وَ يُطعِمُونَ الطعَامَ عَلى حُبِّهِ مِسكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً،

**« آنها که بر دوستى خدا به فقير و اسير و طفل يتيم طعام مى‏دهند،»**

« إِنمَا نُطعِمُكمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنكمْ جَزَاءً وَ لا شكُوراً ! »

**« و گويند: ما فقط براى رضاى خدا به شما طعام مى‏دهيم،**

 **و از شما هيچ پاداش و سپاسى هم نمى‏طلبيم !» ( 5تا 10 سوره انسان)**

اين آیــــات در مقام بيان حقيقت عمل صـــالح ابرار بر اساس تجسم اعمال است، و می خواهد بفهماند وفاى به نذر و اطعام طعام براى رضاى خدا ظاهرش وفا و اطعام طعام است اما باطنش نوشيدن از كاسى است كه مزاجش كافورى است، آن هم از چشمه‏اى كه به طور مستمر خودشان با اعمال صالح خود مى‏شكافند، و به زودى حقيقت عملشان در جنة الخلد برايشان ظاهر مى‏شود، هر چند كه در دنيا به صورت وفا و اطعام طعام است .

مؤيد اين معنا ظاهر جمله يشربون و جمله يشرب بها است، كه مى‏فهماند همين حالا مشغول نوشيدند، نه اينكه در قيامت مى‏نوشند، و گر نه مى‏فرمود سيشربون!

اين نوشيدن، وفا كردن، اطعام نمودن و ترسيدن، همه را در يك سياق آورده و نيز جمله يفجرونها تفجيرا مؤيد ديگرى است براى اينكه ظهور دارد در اينكه شكافتن چشمه و جارى ساختن آب آن را با اسباب اين كار انجام مى‏دهند، كه همان وفا و اطعام و خوف است، پس حقيقت اين اعمال همان تفجير عين است.

معناى اينكه عملى به خاطر وجه الله انجام شود اين است كه در انجام عمل اين نتيجه منظور گردد كه رحمت خداى تعالى و خشنوديش جلب شود، منظور تنها و تنها اين باشد و ذره‏اى از پاداش‏هايى كه در دست غير خداى تعالى است منظور نباشد، و به همين جهت خانواده اطعامگر دنبال اين سخن خود كه « إِنمَا نُطعِمُكمْ لِوَجْهِ اللَّهِ، » اضافه كردند: « لا نُرِيدُ مِنكمْ جَزَاءً وَ لا شكُوراً - **ما از شما نه پاداشى مى‏خواهيم، و نه حتى تشكرى! »**

خداى تعالى مشقت و زحمتى را كه در راه بندگى او تحمل كرده بودند به نعمت و راحت مبدل كرد.

در مجمع البيان از ابو حمزه ثمالى روايت شده كه وى در تفسير خود گفته: حسن بن حسن ابو عبد الله بن حسن برايم حديث كرد كه اين سوره تماميش در مدينه در شان على و فاطمه عليهماالسلام‏ نازل شد.

در تفسير كشاف است كه از ابن عباس روايت آمده كه حسن و حسين بيمار شدند، و رسول خدا (ص) با جمعى از صحابه از ايشان عيادت كرد، مردم به على (ع) گفتند چه خوب است براى بهبودى فرزندت- فرزندانت- نذرى كنى، على و فاطمه، و فضه كنيز آن دو نذر كردند كه اگر كودكان بهبودى يافتند سه روز روزه بدارند، بچه‏ها بهبودى يافتند، و اثرى از آن كسالت باقى نماند. بعد از بهبودى كودكان، على از شمعون خيبرى يهودى سه من قرص جو قرض كرد، و فاطمه يك من آن را دستاس، و سپس خمير كرد، و پنج قرص نان به عدد افراد خانواده پخت، و سهم هر كسى را جلوش گذاشت تا افطار كنند، در همين بين سائلى (به در خانه آمده) گفت: سلام بر شما اهل بيت محمد (ص)، من مسكينى از مساكين مسلمينم، مرا طعام دهيد كه خدا شما را از مائده‏هاى بهشتى طعام دهد، خاندان پيامبر آن سائل را بر خود مقدم شمرده، افطار خود را به او دادند، و آن شب را جز آب چيزى نخوردند، و شكم گرسنه دوباره نيت روزه كردند، هنگام افطار روز دوم طعامرا پيش روى خود نهادند تا افطار كنند، يتيمى بر در سراى ايستاد، آن شب هم يتيم را بر خود مقدم و در شب سوم اسيرى آمد، و همان عمل را با او كردند.

صبح روز چهارم كه شد على دست حسن و حسين را گرفت، و نزد رسول خدا (ص) آمدند، پيامبر اكرم وقتى بچه‏ها را ديد كه چون جوجه ضعيف از شدت گرسنگى مى‏لرزند، فرمود: چقدر بر من دشوار مى‏آيد كه من شما را به چنين حالى ببينم، آن گاه با على و كودكان به طرف فاطمه رفت، و را در محراب خود يافت، و ديد كه شكمش از گرسنگى به دنده‏هاى پشت چسبيده (در نسخه‏اى ديگر آمده كه شكمش به پشت چسبيده) و چشمهايش گود افتاده از مشاهده اين حال ناراحت شد، در همين بين جبرئيل نازل شد، و عرضه داشت: اين سوره را بگير، خدا تو را در داشتن چنين اهل بيتى تهنيت مى‏گويد، آن گاه سوره را قرائت كرد.

.مؤلف: اين روايت به چند طريق از عطاء از ابن عباس نقل شده، و بحرانى آن را در غاية المرام از ابى المؤيد موفق بن احمد صاحب كتاب فضائل امير المؤمنين، و او به سند خود از مجاهد از ابن عباس نقل كرده، و نيز از او به سند ديگرى از ضحاك از ابن عباس نقل كرده. و نيز از حموينى صاحب كتاب" فرائد السمطين" به سند خود از مجاهد از ابن عباس نقل كرده. و نيز از ثعلبى و او به سند خود از ابى صالح از ابن عباس نقل كرده است. و صاحب مجمع البيان از تفسير واحدى روايت كرده است.

و خلاصه این روایت را تفسير قمى از پدرش از عبد الله بن ميمون از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: نزد فاطمه عليهاالسلام‏ مقدارى جو بود، با آن عصيده‏اى درست كرد،) عصیده، غذايى است كه جو را با روغن آغشته نموده و سپس مى‏پزند،) همين كه آن را پختند و پيش روى خود نهادند تا تناول كنند، مسكينى آمد و گفت خدا رحمتتان كند مسكينى هستم، على عليه‏السلام برخاست و يك سوم آن طعام را به سائل داد .

چيزى نگذشت كه يتيمى آمد و گفت: خدا رحمتتان كند، باز على برخاست و يك سوم ديگر را به يتيم داد .

پس از لحظه‏اى اسيرى آمد و گفت خدا رحمتتان كند باز على عليه‏السلام‏ ثلث آخر را هم به او داد، و آن شب حتى طعم آن غذا را نچشيدند، و خداى تعالى اين آيات را در شان ايشان نازل كرد، و اين آيات در مورد هر مؤمنى كه در راه خدا چنين كند جارى است . (1)

 **(1)- الميزان ج : 20 ص : 199**

# قانون خاص رزق متقین

« ... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً !»

« وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ ...! »

**« كسي كه از خدا بترسد، خدا برايش راه نجاتى قرار می دهد !»**

**« و از مسيرى كه خودش نپندارد، روزيش مي دهد...! » (2و3 / طلاق)**

در صدر آيه، با مطلق آوردن كلام، مى‏فهماند هر كس از خدا بترسد، و هر كس بطور مطلق بر خدا توكل كند، خدا او را روزى مي دهد، و كافى براى او است، هر چند كه اسباب عادى كه نزد ما سبب‏اند، بر خلاف روزى وى حكم كنند، يعنى حكم كنند كه چنين كسى نبايد روزى بمقدار كفايت داشته باشد.

امور زندگى متوكلين و متقين جزو كارهاى خود خداست، خدائي كه سلسله اسباب را براه انداخته، العياذ بالله دست بند بدست خود نزده است، هر چه بخواهد مى‏كند، هر چند كه راههاى عادى و اسباب ظاهرى اجازه چنين كارى را نداده باشند. **(1)**

**(1) - بحث علمی المیزان ج 1 ص 120**

# استفاده یکسان مومن و کافر از رزق الهی

« وَ إِذْ قَالَ إِبْرَهِيمُ رَب اجْعَلْ هَذَا بَلَداً ءَامِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَتِ،

 مَنْ ءَامَنَ مِنهُم بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ ،

 قَالَ وَ مَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضطرُّهُ إِلى عَذَابِ النَّارِوَ بِئْس الْمَصِيرُ!»

**« و چون ابراهيم گفت پروردگارا، اين شهر را محل امنى كن و اهلش را البته آنهائى را كه به خدا و روز جزا ايمان مى‏آورند از ثمرات، روزى بده!**

 **خداى تعالى فرمود: به آنها هم كه ايمان نمى‏آورند چند صباحى روزى مى‏دهم و سپس بسوى عذاب دوزخ كه بد مصيرى است روانه‏اش مي كنم، روانه‏اى اضطرارى !» ( 126/ بقره)**

حضرت ابراهیم بعد از آنكه از پروردگار خود امنيت را براى شهر مكه درخواست كرد، سپس براى اهل مكه روزى از ميوه‏ها را خواست، ناگهان متوجه شد كه ممكن است در آينده مردم مكه دو دسته شوند، يك دسته مؤمن، و يكى كافر، و دعائيكه در باره اهل مكه كرد، كه خدا از ميوه‏ها روزيشان كند، شامل هر دو دسته مى‏شود، و او قبلا از كافران و آنچه بغير خدا مي پرستيدند بيزارى جسته بود، لذا در جمله مورد بحث، عموميت دعاى خود را مقيد به قيد « مَنْ ءَامَنَ مِنهُم،» كرد و گفت: خدايا روزى را تنها به مؤمنين از اهل مكه بده، - با اينكه آن جناب مى‏دانست كه بحكم ناموس زندگى اجتماعى دنيا، وقتى رزقى به شهرى وارد مى‏شود، ممكن نيست كافران از آن سهم نبرند، و بهره‏مند نشوند، - و ليكن در عين حال ( و خدا داناتر است،) دعاى خود را مختص به مؤمنين كرد تا تبرّى خود را از كفار همه جا رعايت كرده باشد، و ليكن جوابى داده شد كه شامل مؤمن و كافر هر دو شد .

و در اين جواب اين نكته بيان شده: كه از دعاى وى آنچه بر طبق جريان عادى و قانون طبيعت است مستجاب است، و خداوند در استجابت دعايش خرق عادت نمي كند، و ظاهر حكم طبيعت را باطل نمى‏سازد .

« وَ مَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضطرُّهُ إِلى عَذَابِ النَّارِ...،» آنچه تو درخواست كردى كه من با روزى دادن مؤمنين اهل مكه اين شهر و خانه كعبه را كرامت دهم، با زياده مستجاب نمودم، پس كفارى كه در اين شهر پديد مى‏آيند، از زندگى مرفه و رزق فراوان خود مغرور نشوند، و خيال نكنند كه نزد خدا كرامتى و حرمتى دارند، بلكه احترام هر چه هست از خانه خداست و من چند صباحى ايشان را بهره‏مندى از متاع اندك دنيا مى‏دهم، و آنگاه بسوی آتش دوزخ كه بد بازگشت‏گاهى است، مضطرشان مي كنم. **(1)**

**(1) - الميزان ج : 1 ص : 426**

# معناى اخراج زينت و طيبات رزق

طيب به معناى چيزى است كه ملايم با طبع باشد، و در اينجا عبارت است از انواع مختلف غذاهايى كه انسان با آن ارتزاق مى‏كند .

اين مساله كه زندگى صحيح و سعيد آدمى مبتنى بر رزق طيب است احتياج به گفتن ندارد، و ناگفته پيدا است كه انسان وقتى در زندگى خود به سعادت مطلوبش نائل مى‏شود كه وسيله ارتزاقش چيزهايى باشد كه با طبيعت قوا و جهازاتش سازگار بوده، و با بقاى تركيب خاصى كه آن جهازات دارد مساعد باشد، چون انسان به هيچ جهازى مجهز نشده مگر اينكه زندگيش موقوف و منوط بر آن است .

بنا بر اين، اگر در موردى، حاجت خود را با چيزى كه با طبعش سازگار نيست برآورده سازد نقصى به خود وارد آورده، و مجبور است آن نقص را به وسيله ساير قواى خود تتميم و جبران نمايد .

مثلا گرسنه‏اى كه احتياج به غذا را به صورتى غير صحيح بر طرف مى‏سازد و بيش از اندازه لازم غذا مى‏خورد نقصى به جهاز هاضمه خود وارد مى‏آورد، و مجبور مى‏شود به وسيله دوا و اتخاذ رژيم، جهاز هاضمه و غدد ترشحى آن را اصلاح نمايد، و وقتى اين عمل را چند بار تكرار كرد دواهاى مزبور از اثر و خاصيت مى‏افتد، و انسان براى هميشه عليل شده از انجام كارهاى حياتى‏اش كه اهم آن فكر سالم و آزاد است باز مى‏ماند، و همچنين ساير حوائج زندگى .

علاوه بر اينكه تعدى از اين سنت انسان را به چيز ديگرى تبديل مى‏كند، و به صورت موجودى در مى‏آورد كه نه عالم براى مثل او آفريده شده، و نه امثال او براى عالم خلق شده‏اند .

آرى، انسانى كه يكسره خود را به دست شهوات بسپارد و بكوشد كه تا آخرين مرحله امكان و قدرت از لذائذ حيوانى و شكم و شهوت و امثال آن تمتع ببرد انسانى است كه مى‏خواهد در ظرفى زندگى كند كه عالم هستى برايش معين نكرده و به راهى رود كه فطرت برايش تعيين ننموده است .

خداى سبحان در اين آيه شريفه زينت‏هايى را سراغ مى‏دهد كه براى بندگانش ايجاد نموده، و آنان را فطرتا به وجود آن زينت‏ها و به استعمال و استفاده از آنها ملهم كرده، و معلوم است كه فطرت الهام نمى‏كند مگر به چيزهايى كه وجود و بقاى انسان منوط و محتاج به آن است .

در وضوح اين امر همين بس كه هيچ دليلى بر مباح بودن چيزى بهتر از احتياج به آن نيست، زيرا احتياج به حسب وجود و طبيعت خاص انسانى خود دليل است بر اينكه خداى تعالى انسان را طورى آفريده كه به آن چيز محتاج باشد .

و به عبارت ديگر با تعبيه قوا و ادوات انسان رابطه‏اى بين او و بين آن چيزها برقرار كرده كه خواه ناخواه، در صدد تحصيل آنها بر مى‏آيد .

ذكر طيبات از رزق و عطف آن بر زينت و قرار داشتن اين عطف در سياق استفهام انكارى اين معنا را مى‏رساند كه اولا رزق طيب داراى اقسامى است .

و ثانيا زينت خدا و رزق طيب را هم شرع اباحه كرده و هم عقل و هم فطرت .

و ثالثا اين اباحه وقتى است كه استفاده از آن از حد اعتدال تجاوز نكند و گر نه جامعه را تهديد به انحطاط نموده شكافى در بنيان آن ايجاد مى‏كند كه مايه انعدام آن است.**( 1)**

**(1)- الميزان ج : 8 ص :100**

# روزی دهنده کیست؟

« قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السمَاءِ وَ الأَرْضِ ... ؟ »

**« بگو چه كسى شما را از آسمان و از زمين روزى مى‏دهد ...؟ » ( /31 یونس)**

كلمه رزق به معناى عطائى است جارى و هميشگى، و رزق دادن خداى تعالى عالم بشريت را از آسمان، عبارت است از فرستادن باران و برف و امثال آن .

و رزق دادنش از زمين عبارت است از روياندن گياهان و تربيت دامها، البته گياهان و دامهائى كه بشر از آنها ارتزاق مى‏كند، و به بركت اين نعمت‏هاى الهى است كه نوع بشر باقى مى‏ماند و نسلش منقرض نمى‏گردد. **(1)**

**(1)- الميزان ج : 10 ص : 69**

# رزق تمام جنبنده ها بعهده خداست!

« وَ مَا مِن دَابَّةٍ فى الأَرْضِ إِلا عَلى اللَّهِ رِزْقُهَا،

 وَ يَعْلَمُ مُستَقَرَّهَا وَ مُستَوْدَعَهَا،

 كلٌّ فى كتَبٍ مُّبِينٍ‏!»

**« هيچ جنبده‏اى در زمين نيست مگر آنكه خدا رزق او را به عهده گرفته،**

 **او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را مى‏داند،**

 **رزق همه در كتابى روشن ( كه همان علم خداست،) معين شده است!» (6/هود)**

كلمه **دَابَّةٍ** بطورى كه در كتب لغت آمده به معناى هر موجودى است كه حركتى هر چند اندك داشته باشد، و بيشتر در نوع خاصى از جنبندگان استعمال مى‏شود، اما قرينه مقام آيه اقتضاء دارد كه عموم منظور باشد، براى اينكه زمينه كلام بيان وسعت علم خداى تعالى است.

و اين معنا، يعنى يادآورى رزق تمامى جنبنده‏ها و اينكه خداى تعالى ضامن آن مى‏باشد، براى اين است كه سعه علم خدا و آگاهى‏اش به همه حالات جنبندگان را اثبات كند.

برگشت معنا به اين مى‏شود كه: كل جنبنده‏هائى كه در زمين هستند رزقشان بر عهده خداى تعالى است - و هرگز بدون رزق نمى‏مانند - پس خداى تعالى دانا و با خبر از احوال آنها است هر جا كه باشند، اگر در قرارگاهى معين باشند، قرارگاهى كه هرگز از آن خارج نمى‏شوند مانند دريا براى ماهى، و نظير صدف كه در گوشه‏اى از ته دريا زندگى مى‏كند، خداى تعالى رزقش را در همان دريا مى‏دهد، و اگر قرارگاه معينى نداشته باشند و هر جا كه هستند به عنوان موقتند مانند مرغان هوا و مسافران دور شده از وطن، و يا آنجا كه هستند تا زمانى معين مى‏باشند و پس از مدتى بيرون مى‏آيند، مانند جنين در رحم مادر، خداى تعالى رزقشان را در همان جا مى‏دهد، و كوتاه سخن اينكه ، خداى تعالى آگاه به حال هر جنبنده‏اى است كه در پهناى زمين زندگى مى‏كند( در آن واحد ناظر احوال و برآرنده حاجت ميلياردها جنبنده است كه در هوا و روى زمين و زير زمين و در شكم مادران هستند،) و چگونه چنين نباشد با اينكه رزق آنها به عهده آن جناب است، و معلوم است كه رزق وقتى به روزى خوار مى‏رسد كه روزى دهنده آگاه به حاجت او و با خبر از وضع او و مطلع از محل زندگى او باشد، چه محل زندگى موقت و چه محل زندگى دائمى‏اش .

از همينجا روشن مى‏شود كه منظور از دو كلمه مستقر و مستودع هم آن محلى است كه جنبده فعلا در آن هست، و مادامى كه در زمين است و زندگى دنيوى و زمينى را مى‏گذراند در آنجا قرار دارد، و هم آن محل موقتى است كه چند صباحى در آن قرار مى‏گيرد، و سپس از آنجا مفارقت كرده به محلى ديگر منتقل مى‏شود .

و اما اينكه فرمود: « عَلى اللَّهِ رِزْقُهَا،» كلامى است كه دلالت مى‏كند بر اينكه دادن رزق بر خداى تعالى واجب است، و در قرآن كريم مكرر آمده كه روزى دادن، يكى از افعال مختص به خداى تعالى است، و اينكه روزى، حقى است براى خلق بر عهده خداى تعالى، به اين آيات دقت فرماييد:

« أَمَّنْ هذَا الَّذي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ ؟ » **(21/ملک)**

كه به خوبى دلالت دارد بر اينكه غير از خداى تعالى روزى دهنده‏اى نيست.

« إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتينُ!» **( 58/ذاریات)**

« وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ ، فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ! » **( 22و23/ذاریات) (1)**

**(1) - المیزان ج 10 ص 221**

# اکرام بنی آدم با غذاهای لذیذ و پاکیزه

« وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنى ءَادَمَ وَ حَمَلْنَهُمْ فى الْبرِّ وَ الْبَحْرِ،

 وَ رَزَقْنَهُم مِّنَ الطيِّبَتِ وَ فَضلْنَهُمْ عَلى كثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً !»

**« و ما فرزندان آدم را بسيار گرامى داشتيم، و آنان را بر مركبهاى آبى و صحرائى سوار كرديم،**

 **و از هر غذاى لذيذ و پاكيزه روزيشان كرديم،**

 **و بر بسيارى از مخلوقات خود برتريشان داديم، آنهم چه برترى!» ( 70/ اسری)**

مقصود از طيبات اقسام ميوه‏ها و حاصل‏هائى است كه مورد استفاده و خوش‏آيند بشر بوده و هر چيزى ديگر است كه از آن متنعم گشته و لذت مى‏برد، و عنوان رزق بر آن صادق باشد، و اين نيز يكى از مظاهر تكريم است كه انسان را به ميهمانى مثل مى‏زند كه به ضيافتى دعوت شود آنگاه براى حضور در آن ضيافت برايش مركب بفرستند، و در آن ضيافت انواع غذاها و ميوه‏ها در اختيارش بگذارند، كه هم ميهمانى تكريم است، و هم مركب فرستادن و هم غذاهاى لذيذ برايش آوردن همه مصداق تكريم است.

هر يك از دو كلمه: تفضيل و تكريم ناظر به يك دسته از موهبت‏هاى الهى است كه به انسان داده شده، تكريم انسان به دادن عقل است كه به هيچ موجودى ديگر داده نشده، و انسان به وسيله آن خير را از شر و نافع را از مضر و نيك را از بد تميز مى‏دهد، موهبت‏هاى ديگرى از قبيل تسلط بر ساير موجودات و استخدام و تسخير آنها براى رسيدن به هدفها از قبيل نطق و خط و امثال آن نيز زمانى محقق مى‏شود كه عقل باشد .

و اما تفضيل انسان بر ساير موجودات به اين است كه آنچه را كه به آنها داده از هر يك سهم بيشترى به انسان داده است، اگر حيوان غذا مى‏خورد خوراك ساده‏اى از گوشت و يا ميوه و يا گياهان و يا غير آن دارد، ولى انسان كه در اين جهت با حيوان شريك است اين اضافه را دارد كه همان مواد غذائى را گرفته و انواع طعامهاى پخته و خام براى خود ابتكار مى‏كند، طعامهاى گوناگون و فنون مختلف و لذيذ كه نمى‏توان به شماره‏اش آورده براى خود اختراع مى‏نمايد و همچنين آشاميدنى، و پوشيدنى، و اطفاء غريزه جنسى و طريقه مسكن گزيدن و رفتار اجتماعى در حيوانات و انسان بدين قياس است. **(1)**

**(1) - المیزان ج 13 ص 215**

# اطمینان از روزی رسانی خدا

« وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا،

 اللَّهُ يَرْزُقُها وَ إِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ !»

**« و چه بسيار جنبده‏اى كه نمى‏تواند رزق خود را تامين كند،**

 **خدا آنها را و شما را روزى مى‏دهد و او شنواى دانا است! » ( 60/عنکبوت)**

در اين آيه شريفه مؤمنين را دلخوشى و دلگرمى مى‏دهد، تا اگر خواستند در راه خدا مهاجرت كنند از جهت رزق نگرانى نداشته باشند، و بدانند هر جا باشند خدا رزقشان را در آنجا مى‏دهد، و يقين داشته باشند كه از گرسنگى نخواهند مرد، و بدانند كه رازقشان پروردگارشان است، نه آب و خاكشان، و به اين منظور مى‏فرمايد: چه بسيار از جنبدگانند كه رزق خود را ذخيره نمى‏كنند، بلكه خدا روز به روز رزقشان را مى‏رساند، شما انسانها نيز هر چند كه ذخيره مى‏كنيد، ولى بايد بدانيد كه روزى دهنده شما خدا است، و او شنوا و داناست .

در اينكه دو نام بزرگ از اسامى خدا در خاتمه آيه قرار گرفته، اشاره است به برهان بر مضمون آيه، چون مضمون آيه اين بود كه انسان و ساير حيوانات محتاج به رزقند، و رزق خود را به زبان حاجت از خدا مى‏خواهند، و خدا حاجتشان را برآورده مى‏سازد، براى اينكه او هم داناى به حوائج خلق خويش است، و هم شنواى حاجت آنان است، پس به مقتضاى اين دو اسم آنان را روزى مى‏دهد . **(1)**

**(1) - المیزان ج 10 ص 221**

# رام کردن زمین برای استفاده و تغذیه انسان

« هُوَ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الأَرْض ذَلُولاً فَامْشوا فى مَنَاكِبهَا وَ كلُوا مِن رِّزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشورُ!»

**« او است آن كسى كه زمين را براى شما رام كرده پس در اقطار آن آمد و شد كنيد،**

 **و از رزق آن بخوريد و بدانيد كه زنده شدن بار ديگر شما به سوى او است!» (15/ملک)**

اگر زمين را - چون اسبى - رام خواند، و قطعات آن را گرده یا شانه ناميد ، به اين اعتبار بود كه زمين براى انواع تصرفات انسان رام است، نه چموشى دارد، و نه از تصرفات بشر امتناع مى‏ورزد .

امر در جمله **« بخوريد از رزق آن،»** امر وجوبى نيست، بلكه تنها جواز و اباحه را مى‏رساند.

و معناى آيه اين است كه خداى تعالى آن كسى است كه زمين را منقاد و رام شما كرد، تا بتوانيد بر پشت آن قرار بگيريد، و از اين قطعه به آن قطعه‏اش برويد، و از رزقش كه او برايتان مقدر فرموده بخوريد، و به انواع مختلفى براى به دست آوردن آن رزق در زمين تصرف كنيد **(1)**

 **(1) - المیزان ج 19 ص 599**

**فصل دوم**

**گوشت ها در تغذیه انسان**

# مجوز تغذیه انسان از گوشت حیوانات

 « أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَت أَيْدِينَا أَنْعَماً فَهُمْ لَهَا مَلِكُونَ‏؟»

**« مگر نمى‏بينيد كه براى انسان از آنچه دست قدرت ما درست كرده حيواناتى آفريديم كه مالك آن شده‏اند؟ »**

« وَ ذَلَّلْنَهَا لهُمْ فَمِنهَا رَكُوبهُمْ وَ مِنهَا يَأْكلُونَ‏؟»

**« و حيوانات را براى ايشان رام كرده‏ايم كه هم مركوبشان است و هم از آن مى‏خورند؟»**

« وَ لهُمْ فِيهَا مَنَفِعُ وَ مَشارِب أَ فَلا يَشكُرُونَ؟ »

**« و از آن سودها و نوشيدنى‏ها دارند، پس چرا باز هم سپاس نمى‏گزارند؟ » (71 تا 73/ یس)**

مراد از اينكه فرمود: چارپايان از چيزهايى است كه دستهاى خدا درستش كرده، اين است كه: كسى در خلقت آنها شركت ندارد و خلقت آنها مختص به خداست.

و معناى « خَلَقْنَا لَهُم،» اين است كه: ما چارپايان را به خاطر انسان خلق كرده‏ايم و لازمه آن اختصاص چارپايان به انسان است، و اختصاص هم بالأخره منتهى به ملكيت مى‏شود، چون ملك اعتبارى در اجتماع، خود يكى از شعب اختصاص است.

و تذليل چارپايان براى انسان به اين معنا است كه خداوند اين حيوانات را براى انسانها رام و فرمانبردار كرده. اين همان تذليل و تسخير حيوان است براى انسان.

و كلمه **رَكوب** به معناى مركب است، مانند: گاو و شتر كه بار آدمى را مى‏برد.

و جمله « مِنهَا يَأْكلُونَ‏،» به معناى اين است كه از گوشتش مى‏خورند.

و مراد از منافع هر انتفاعى است كه آدمى از مو، كرك، پشم و پوست حيوان و ساير منافع آن مى‏برد. و مراد از مشروب شير حيوانات است .

و معناى آيات سه‏گانه اين است كه: آيا كفار نمى‏دانند كه ما به خاطر ايشان و به منظور تدبير امر زندگى ايشان در دنيا، چارپايانى از شتر و گاو و گوسفند خلق كرديم و نتيجه‏اش اين شد كه انسان مالك اين حيوانات گرديد، البته ملكيت به اين معنا، كه صحيح است براى او هر نوع تصرفى كه خواست در اين حيوانات بكند، و معارضى هم نداشته باشد .

و ما اين حيوانات را رام و منقاد و مسخر آنها نموديم، به طورى كه ياراى عصيان و چموشى نداشته باشند. در نتيجه بعضى از آنها باربر و مركب ايشان شد و بعضى ديگر ماكول ايشان گشت، يعنى از گوشت آنها استفاده مى‏كنند و منافع ديگرى هم از مو و پشم و پوست آنها مى‏برند و از شير آنها مى‏نوشند، آيا باز هم شكر خدا نمى‏گزارند كه چنين تدبير كاملى در حق آنها به كار برده، تدبيرى كه كشف مى‏كند كه او پروردگار ايشان است و آيا باز هم از در شكر نعمت، او را عبادت نمى‏كنند؟ **(1)**

 **(1)- الميزان ج : 17 ص : 164**

# آفرینش چارپایان برای سواری و تغذیه انسان

« اللَّهُ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الأَنْعَمَ لِترْكبُوا مِنهَا وَ مِنهَا تَأْكلُونَ‏!»

**« خدا همان كسى است كه چارپايان را برايتان خلق كرد تا بر بعضى از آنها سوار شده و از بعضى ديگر آنها بخوريد!» ( 79/غافر)**

خداى سبحان از بين همه چيزهايى كه آدميان در زندگى از آن منتفع مى‏شوند، و تدبير امر انسانها بدانها بستگى دارد، چارپايان را نام مى‏برد كه مراد از آن شتر و گاو و گوسفند است.

غرض از اين خلقت و يا تسخير اين است كه شما بر بعضى از آنها مانند يك قسم از شتران سوار شويد و از شير بعضى ديگر مانند قسمى از شتر و گاو و گوسفند بخوريد. (1)

 **(1)- الميزان ج : 17 ص : 538**

# مجوز خوردن گوشت چارپایان بزرگسال و خردسال

« وَ مِنَ الأَنْعَمِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً كلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ،

 وَ لا تَتَّبِعُوا خُطوَتِ الشيْطنِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ! »

**« و از حيوانات بار بردار و نوزاد( پديد آورد) از آنچه خدا روزيتان كرده بخوريد،**

 **و دنبال شيطان مرويد كه وى براى شما دشمنى آشكار است.» (142/انعام)**

حموله به معناى چارپايان بزرگسال است، و از اين جهت آنها را حموله مى‏خوانند كه طاقت برداشتن حمل( بار) را دارند. و فرش به معناى خردسالان آنها است. امر در جمله « كلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ،» تنها براى اباحه خوردن و امضاى حكم عقل به اباحه آن است.

و معناى اينكه فرمود:« وَ لا تَتَّبِعُوا خُطوَتِ الشيْطنِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ‏،»

 اين است كه: شما در اين امرى كه خداوند اباحه آنرا تشريع كرده راه پيروى شيطان را پيش مگيريد، و پا در جاى پاى او نگذاريد و حلال خدا را حرام مكنيد.پيروى خطوات شيطان معنايش همين تحريم حلال است بدون علم.(1)

**1- المیزان ج 7 ص 501**

# گوشت های تازه و لطیف دریائی

« وَ مَا يَستَوِى الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سائغٌ شرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ،

 وَ مِن كلّ‏ٍ تَأْكلُونَ لَحْماً طرِيًّا...!»

**« اين دو دريا با هم يكسان نيستند يكى شيرين و گوارا و ديگرى شور و تلخ، و شما از هر دوى آنها گوشت تازه گرفته مى‏خوريد...!» (12/ فاطر)**

كلمه عذب به معناى آب پاكيزه است، و كلمه فرات به معناى آبى است كه سوز عطش را مى‏شكند، و يا آبى است كه خنك باشد.

و كلمه سائغ آن آبى را گويند كه از گوارايى، با سهولت به حلق فرو رود . و كلمه اجاج به معناى آبى است كه به خاطر شورى و يا تلخى، حلق را مى‏سوزاند .

« لَحْماً طرِيًّا،» به معناى گوشت تازه و لطيف است، و منظور از آن، گوشت ماهى، و يا هم آن و هم گوشت مرغابى دريايى است.

در اين آيه شريفه مؤمن و كافر را به درياى شيرين و شور مثل مى‏زند، و يكسان نبودن آن دو را در كمال فطرى بيان مى‏كند، هر چند كه در بسيارى از خواص انسانى و آثار آن مثل همند، ولى مؤمن به همان فطرت اولى و اصلى خودش باقى است، و در نتيجه به سعادت حيات آخرت، و دايمى خود مى‏رسد، ولى كافر از آن فطرت اصلى منحرف شده، و وضعى به خو گرفته كه فطرت انسانى، آن را پاك و خوشايند نمى‏داند، و به زودى صاحبش به كيفر اعمالش معذب مى‏شود .

پس مثل اين دو قسم انسان مثل دو درياى شور و شيرين است، كه يكى بر فطرت آب اصلى‏اش، كه همان گوارايى باشد باقى است، و ديگرى ( به خاطر اختلاط با املاح، ) شور شده است، هر چند كه در بعضى از آثار نافع شريكند، چون مردم از هر دوى آنها ماهى مى‏گيرند، و يا مرغابى شكار مى‏كنند، و يا زيور مرواريد استخراج مى‏نمايند، و يا صدف و مرجان مى‏گيرند. **(1)**

**(1) - المیزان ج 17 ص 35**

**عقاید اقوام و ادیان مختلف درباره خوردن گوشت**

# تغذیه از گوشت ها در آئین بودا

در سنت بودا خوردن تمامى گوشت‏ها تحريم شده، و پيروان اين سنت هيچ حيوانى را حلال گوشت نمى‏دانند، و اين طرف تفريط در مساله خوردن گوشت است، و طرف افراط آن را وحشى‏هاى آفريقا ( و بعض متمدنين اروپا و غرب) پيش گرفته‏اند، كه از خوردن هيچ گوشتى حتى گوشت انسان امتناع ندارند.

## تغذیه از گوشت ها در سنت عرب جاهلیت

عرب در دوران جاهليت گوشت چهارپايان و ساير حيوانات از قبيل موش و قورباغه را مى‏خورد، چهارپايان را هم به هر نحوى كه كشته مى‏شد مى‏خورد، چه اينكه سرش را بريده باشند، و چه اينكه خفه‏اش كرده باشند، و چه طورى ديگر مرده باشد، كه در آيه گذشته به عنوانهاى منخنقه و موقوذه و مترديه و نطيحه و نيم خورده درندگان از آنها ياد شده بود، و وقتى مورد اعتراض واقع مى‏شدند مى‏گفتند: چطور شد كه آنچه خود شما مى‏كشيد حلال است، و آنچه خدا مى‏كشد حرام است؟ همچنانكه امروز نيز همين جواب از پاره‏اى اشخاص شنيده مى‏شود، كه مگر گوشت با گوشت فرق دارد، همينكه گوشتى سالم باشد و به بدن انسان صدمه وارد نياورد آن گوشت خوردنى است، هر چند كه بى ضرر بودنش به وسيله علاجهاى طبى صورت گرفته باشد و خلاصه گوشت حرام آن گوشتى است كه دستگاه گوارش آن را نپذيرد، از آن گذشته همه گوشتها براى اين دستگاه گوشت است، و هيچ فرقى بين آنها نيست .

و نيز در عرب رسم بود كه خون را مى‏خوردند، و آن را در روده حيوان ريخته با آن روده كباب مى‏كردند، و مى‏خوردند، و بخورد ميهمانان مى‏دادند و نيز رسمشان چنين بود كه هر گاه دچار قحطى مى‏شدند، بدن شتر خود را با آلتى برنده سوراخ مى‏كردند، و هر چه خون بيرون مى‏آمد مى‏خوردند، امروز نيز خوردن خون در بسيارى از امت‏هاى غير مسلمان رائج است.

## تغذیه از گوشت ها در سنت بت پرستان چین

اين سنت در بت‏پرستان چين رواج بيشترى دارد، و بطورى كه شنيده مى‏شود - از خوردن هيچ حيوانى حتى سگ و گربه و حتى كرمها و صدفها و ساير حشرات امتناع ندارند.

## تغذیه از گوشت ها در دین مبین اسلام

و اما اسلام در بين آن سنت تفريطى و اين روش افراطى راهى ميانه را رفته، از بين گوشتها هر گوشتى كه طبيعت انسانهاى معتدل و يا به عبارتى طبيعت معتدل انسانها آن را پاكيزه و مطبوع مى‏داند، در تحت عنوان كلى طيبات حلال كرده، و سپس اين عنوان كلى را به چهار پايان يعنى بهائم كه عبارتند از گوسفند و بز و گاو و شتر - و در بعضى از چهار پايان چون اسب و الاغ به كراهت - و در ميان پرندگان به هر مرغى كه گوشت‏خوار نباشد - كه علامتش داشتن سنگدان و پرواز به طريق بال زدن و نداشتن چنگال است - و در آبزيها به ماهيانى كه فلس دارند، به آن تفصيلى كه در كتب فقه آمده تفسير كرده است.

و از اين حيوانات حلال گوشت خون و مردار و آنچه براى غير خدا ذبح شده را تحريم كرده، و غرض در اين تحريم اين بوده كه بشر بر طبق سنت فطرت زندگى كند، چون بشر در اصل فطرت به خوردن گوشت علاقمند است، و نيز فطرتا براى فكر صحيح و طبع مستقيم كه از تجويز هر چيزى كه نوعا ضرر دارد، و يا مورد نفرت طبع است امتناع مى‏ورزد، احترام قائل است.(1)

 **(1)- الميزان ج : 5 ص : 295**

**فصل سوم**

**مواد غذائی حلال و حرام**

# تفسیری از امام صادق (ع) در فلسفه محرمات الهی

در تفسیر عیاشی، از محمد بن عبد الله از بعضى اصحابش روايت كرده كه گفت: به امام صادق عليه‏السلام‏ عرضه داشتم: فدايت شوم، چرا خداى تعالى مردار و خون و گوشت خوك را تحريم كرد؟ فرمود:

خداى تبارك و تعالى اگر اينها را بر بندگانش تحريم و غير اينها را حلال كرده، از اين بابت نبوده كه خودش از محرمات بدش مى‏آمده، و از آنچه حلال كرده خوشش مى‏آمده، بلكه خداى تعالى كه خلائق را پديد آورده مى‏داند چه چيزهائى براى ساختمان بدن آنان سودمند، و مايه قوام بدن آنان است، آنها را حلال و مباح كرده، تا به فضل و كرم خود مصالح آنان را تامين كرده باشد، و نيز مى‏داند چه چيزهائى براى ساختمان بدن آنان مضر است ايشان را از استعمال آن نهى كرده، و آن چيزها را بر آنان تحريم نموده، مگر در صورت اضطرار، يعنى در مواردى كه ضرر استعمال نكردن محرمات بيش از ضرر استعمال آنها است، آن را حلال كرده، تا شخص مضطر به مقدار رفع اضطرارش و نه بيشتر از آن استفاده كند.

 امام سپس فرمود: و اما ميته بدين جهت تحريم شده كه احدى از آن نخورد، و نزديكش نشود، مگر آنكه بدنش ضعيف و جسمش لاغر، و مغز استخوانش سست و نسلش قطع مى‏شود، و كسى كه مردار مى‏خورد جز به مرگ ناگهانى نمى‏ميرد.

و اما خوردن خون، انسانها را چون سگ، درنده و قسى القلب مى‏سازد و رأفت و رحمت را كم مى‏كند، تا جائى كه كشتن فرزند و پدر و مادر از او احتمال مى‏رود، و دوست و همنشين او نيز از خطر او ايمن نيست.

و اما حرمت گوشت خوك بدان جهت است كه خداى تعالى در ادوار گذشته مردمى را به جرم گناهانى به صورت حيواناتى چون خوك و ميمون و خرس و ساير مسوخات مسخ كرد، و آنگاه خوردن گوشت اينگونه حيوانات را تحريم نمود، تا مردم آن را جزء غذاها و خوردنيهاى خود نشمارند، و عقوبت گناهى را كه باعث مسخ انسانهائى به صورت آن حيوان شد كوچك نشمارند.

و اما حرمت شراب به خاطر اثرى است كه شراب دارد، و فسادى كه در عقل و در اعضاى بدن مى‏گذارد، آنگاه فرمود: دائم الخمر مانند كسى است كه بت مى‏پرستد، و شراب او را دچار ارتعاش ساخته نور ايمان را از او مى‏برد، و مروتش را منهدم مى‏سازد، وادارش مى‏كند به اينكه هر گناهى چون قتل نفس، و زنا را مرتكب شود، او حتى ايمن از اين نيست كه در حال مستى با محارم جمع شود، در حالى كه خودش متوجه نباشد، كه چه مى‏كند، و شراب، كار نوشنده‏اش را به ارتكاب هر نوع شر و گناه مى‏كشاند. (1)

**1- المیزان ج 5 ص 308**

# فرمانی برای خوردن غذاهای حلال و پاکیزه روی زمین

- « يَأَيُّهَا النَّاس كلُوا مِمَّا فى الأَرْضِ حَلَلاً طيِّباً ،

وَ لا تَتَّبِعُوا خُطوَتِ الشيْطنِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ‏!»**(بقره / 168)**

**« هان! اى مردم از آنچه در زمين است بخوريد در حالى كه حلال و طيب باشد،**

 **و گام‏هاى شيطان را پيروى مكنيد كه او شما را دشمنى است آشكار !»**

كلمه « حرام » معنايش با كلمه « ممنوع» يكى است، وقتى مى‏گويند فلان كار حرام است، معنايش اين است كه ارتكاب آن ممنوع است، و كلمه « حلال» هم در تمامى موارد استعمالش معناى آزادى در عمل و اثر را مى‏رساند.

كلمه « طيّب » در مقابل كلمه «خبيث» معناى ملايمت با نفس و طبع هر چيزى را مي دهد، مثل كلمه طيب، كه به معناى آن سخنى است كه گوش را از شنيدنش خوش آيد و عطر طيب كه به معناى آن عطرى است كه شامه آدمى از بوى آن خوشش آيد و مكان طيب يعنى آن محلى كه با حال كسي كه مي خواهد در آن محل جا بگيرد سازگار باشد.

خداي تعالى در صدر اين آیات خطاب را متوجه عموم مردم كرد نه خصوص مؤمنين، و اين بدان جهت بود كه حكمى كه در اين آيه بگوش مى‏رساند، و بيانش مى‏كند، حكمى است كه مورد ابتلاى عموم مردم است.

مشركين عرب براى اينكه نزد آنان امورى حرام بود، كه خودشان بر خود حرام كرده بودند و آنگاه به خدا افتراء بستند. در مشركين غير عرب هم امورى از اين قبيل يافت مي شد.

مؤمنين هم با اينكه به اسلام در آمده بودند، ولى هنوز خرافاتى چند از باب توارث اخلاقى و آداب قومى و سنت‏هاى منسوخه در بينشان باقى مانده بود. به همين جهت مؤمنين نيز گرفتار اين بقاياى خرافات قديم بودند، لذا خطاب در آيه، متوجه عموم مردم شد كه آنچه در زمين هست برايشان حلال است و مي توانند بخورند و پاى بند احكام خرافى قديم نباشند.

كلمه « اَكل» در اصل به معناى جويدن و بلعيدن است، و لكن بعنوان كنايه در مطلق تصرفات در اموال نيز استعمال مي شود و جهتش اين است كه در آن تصرفات نيز منظور اصلى انسان «خوردن» است، چون بطور كلى خوردن ركن زندگى آدمى است.

ما مي توانيم امر « كُلُوا - بخوريد » در آيه مورد بحث را هم حمل بر اين معناى وسيع كنيم، براى اينكه مطلق است( هم با معناى خوردن مي سازد، و هم با مطلق تصرفات،) و در اينصورت معناى آيه اين مي شود كه: **از آنچه خدا از نعمت‏هاى خود در زمين آفريده و در اختيار شما قرار داده بخوريد و در آن تصرف كنيد كه هم حلال و هم طيب است !** يعنى هيچ مانعى به غير از آنچه كه از ناحيه طبيعت خودتان و يا از ناحيه طبيعت زمين مانع است شما را از خوردن و تصرف آنچه حلال است جلوگير نشود، ( بله آنها كه به طبع خود قابل اكل نيستند مانند سنگ و چوب و يا آنها كه طبع آدمى خوردن آن را نمى‏پذيرد، مانند كثافات، و يا آنهائى كه طبيعت شما از آن تنفر ندارد و خوردن آن را مي پذيرد و ليكن سليقه دينى مثلا مانع از خوردن آن است، چون از راه جبر جائر بدست آمده است خوردنش حلال نيست.)

« كلُوا مِمَّا فى الأَرْضِ حَلَلاً طيِّباً ! »

**« از آنچه در زمين است بخوريد در حالى كه حلال و طيب باشد! »**

اين جمله اباحه‏اى عمومى و بدون قيد و شرط را آماده مي كند، چيزى كه هست جمله: « وَ لا تَتَّبِعُوا خُطوَتِ الشيْطنِ - و گام‏هاى شيطان را پيروى مكنيد...! » مي فهماند كه در اين ميان چيزهاى ديگرى هم هست كه نامش **خطوات شيطان** است و مربوط به همين اَكل حلال طيب است، و اين امور، يا مربوط به نخوردن بخاطر پيروى شيطان است و يا خوردن بخاطر پيروى شيطان است و چون تا اينجا معلوم نكرد كه آن امور چيست؟ لذا براى اينكه ضابطه‏اى دست داده باشد كه چه چيزهائى پيروى شيطان است؟ عبارت « سوء و فحشاء و سخن بدون علم،» را خاطر نشان كرد و فهماند كه هر چيزى كه بد است، يا فحشاء است يا بدون علم حكم كردن است، پيروى از آن، پيروى شيطان است.

وقتى نخوردن و تصرف نكردن در چيزى كه خدا دستور به اجتناب از آن نداده، جائز نباشد، خوردن و تصرف بدون دستور او نيز جائز نيست، پس هيچ اَكلى حلال و طيب نيست مگر آنكه خداي تعالى اجازه داده و تشريعش كرده، و از خوردن آن منع و ردعى نكرده باشد( كه همين آيه مورد بحث و نظائر آن تشريع حليت همه چيزها است،) و آيه 173 سوره بقره که در آن از خوردن چيزهائى نهى فرموده است:

« إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيرِ اللَّهِ،

 فَمَنِ اضطرَّ غَيرَ بَاغٍ وَ لا عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏ !»

**« خداوند تنها از ميان خوردنى‏ها، مردار و خون و گوشت خوك و گوشت حيوانى كه براى غير خدا ذبح شده حرام كرده است و در اينها هم اگر كسى ناچار بخوردن شود در صورتى كه خودش خود را ناچار نكرده باشد و نيز در صورتى كه در خوردن از حد اضطرار تجاوز نكند گناهى بر او نيست كه خدا غفور و رحيم است.» (173/ بقره)**

پس برگشت معناى آيه به اين مى‏شود( و خدا داناتر است) كه مثلا بگوئيم: از همه نعمتهاى خدا كه در زمين براى شما آفريده بخوريد، زيرا خدا آنها را براى شما حلال و طيب كرد و از خوردن هيچ حلال طيبى خوددارى مكنيد، كه خوددارى از آن هم سوء است، هم فحشاء، و هم بدون علم سخن گفتن، يعنى « وَهم تشريع!» و شما حق نداريد تشريع كنيد، يعنى چيزى را كه جزء دين نيست، جزء دين كنيد، كه اگر چنين كنيد خطوات شيطان را پيروى كرده‏ايد .

پس آيه شريفه چند نكته را افاده مى‏كند: اول اينكه حكم مى‏كند به حليت عموم تصرفات، مگر هر تصرفى كه در كلامى ديگر از آن نهى شده باشد، چون خداى سبحان اين حق را دارد كه از ميان چيزهائى كه اجازه تصرف داده، يكى يا چند چيز را ممنوع اعلام بدارد.

( پس آيه شريفه يك قاعده كلى دست داد و آن اين بود كه هر جا شك كرديم آيا خوردن فلان چيز و يا تصرف در فلان چيز جائز است يا نه به اين آيه تمسك جوئيم و بگوئيم غير از چند چيزى كه در دليل جداگانه حرام شده، همه چيز حلال و طيب است. مترجم.)

دوم اينكه خوددارى و امتناع از خوردن و يا تصرف كردن در چيزى كه دليلى علمى بر منع از آن نرسيده، خود تشريع و حرام است.

سوم اينكه مراد از پيروى خطوات شيطان اين است كه بنده خدا بچيزى تعبد كند و آن را عبادت و اطاعت خدا قرار دهد كه خداى تعالى هيچ اجازه‏اى در خصوص آن نداده باشد، چون خداى تعالى هيچ مشى و روشى را منع نكرده، مگر آن روشى را كه آدمى در رفتن بر طبق آن پاى خود بجاى پاى شيطان بگذارد و راه رفتن خود را مطابق راه رفتن شيطان كند، در اين صورت است كه روش او پيروى گامهاى شيطان مي شود. (1)

**(1)- الميزان ج : 1 ص : 630**

# هشدار به مومنین برای استفاده از رزق های حلال خدا!

« يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كلُوا مِن طيِّبَتِ مَا رَزَقْنَكُمْ وَ اشكُرُوا للَّهِ إِن كنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ،»

**« اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد از پاكيزه‏ها هر چه كه ما روزيتان كرده‏ايم بخوريد و شكر خدا بگزاريد اگر تنها او را مى‏پرستيد.» ( 172 / بقره)**

اين جمله خطابى است خاص به مؤمنين، كه بعد از خطاب قبلى كه به عموم مردم بود قرار گرفته، گویا از خطاب جماعتى كه پذيراى نصيحت نيستند، منصرف شده و روى سخن به عده خاص كرده كه دعوت داعى خود را اجابت مى‏گويند، چون به او ايمان دارند .

از دارندگان ايمان بخدا اين توقع مى‏رفت كه دعوت را بپذيرند به همين جهت عبارت قبلى « مِمَّا فى الأَرْضِ حَلَلاً طيِّباً،» را به عبارت « طيِّبَتِ مَا رَزَقْنَكُمْ، » عوض كرد، تا وسيله شود، بعد از آن از ايشان بخواهد تنها خدا را شكر گويند، چون مردمى موحد بودند و بجز خداى سبحان كسى را نمى‏پرستيدند.

ظاهرا جمله: « مِن طيِّبَتِ مَا رَزَقْنَكُمْ...،» از قبيل اضافه صفت به موصوف باشد و معناى آيه بنا بر این تقديرچنین مي شود: « بخوريد از آنچه ما روزيتان كرديم، كه همه‏اش پاكيزه است،» و اين معنا مناسب‏تر است با اظهار نزديكى و مهربانى خدا كه مقام، آن را افاده مي كند. چون مقام مى‏خواهد آزادى مردم را برساند نه اينكه ممنوع بودن آنانرا افاده كند، مي خواهد بفرمايد: اينكه از پيش خود چيزهائى را بر خود حرام كرده‏ايد سخنى است بدون علم و خدا آنرا حلال كرده است.

« وَ اشكُرُوا للَّهِ إِن كنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ - **و شكر خدا بگزاريد اگر تنها او را مى‏پرستيد!» (1)**

 **(1)- الميزان ج : 1 ص : 644**

# دلایل امتناع برخی افراد از خوردن برخی غذا ها

انسان مانند ساير حيوانات و گياهان مجهز به جهاز گوارش است، يعنى دستگاهى دارد كه اجزائى از مواد عالم را به خود جذب مى‏كند، به آن مقدارى كه بتواند در آن عمل كند، و آن را جزء بدن خود سازد، و به اين وسيله بقاى خود را حفظ نمايد، پس بنا بر اين براى اينگونه موجودات هيچ مانعى طبيعى وجود ندارد از اينكه هر غذائى كه براى او قابل هضم و مفيد باشد بخورد، تنها مانعى كه از نظر طبع تصور دارد اين است كه آن غذا براى آن موجودات ضرر داشته باشد، و يا مورد تنفر آنها باشد.

**ضرر** داشتن در مرحله اول برای بدن مانند خوردن چیزی مسموم، و در مرحله دوم، ضرر داشتن برای روح، مثل چيزهائى كه در اديان و شرايع مختلفه الهى تحريم شده، و امتناع از خوردن اينگونه چيزها امتناع به حسب طبع نيست، بلكه امتناع فكرى است .

وقتی انسان در يابد كه فلان چيز خوردنى براى بدن او ضرر دارد، و نظام جسمى او را بر هم مى‏زند، براى اينكه مسموم است و يا خودش سم است، در چنين مواردى انسان و حيوان و نبات از خوردن امتناع مى‏ورزد.

**تنفر** عبارت است از اينكه انسان يا هر جاندار ديگر چيزى را پليد بداند، و در نتيجه در مرحله اول، طبع او از نزديكى به آن امتناع بورزد، گاهى هم مى‏شود كه تنفر انسان از خوردن چيزى به حسب طبع نباشد، بلكه اين امتناعش مستند باشد به عواملى اعتقادى، چون مذهب و يا عادت قومى، و سنت‏هاى مختلفه‏اى كه در مجتمعات گوناگون رائج است، مثلا مسلمانان از گوشت خوك نفرت دارند، و نصارا آن را خوراكى مطبوع و پاكيزه مى‏دانند، و در مقابل اين دو امت، ملل غربى هستند، كه بسيارى از حيوانات - از قبيل قورباغه و خرچنگ و موش و امثال آن را با ميل و رغبت مى‏خورند، در حالى كه ملل مشرق زمين آنها را پليد مى‏شمارند، اين قسم از امتناع، امتناع بر حسب طبع اولى نيست، بلكه بر حسب طبع ثانوى و قريحه‏اى است كسبى .

پس روشن شد كه انسان در تغذى به گوشت‏ها طرق مختلفه‏اى دارند، طرقى بسيار كه از نقطه امتناع شروع و به نقطه آزادى مطلق در عرضى عريض ختم مى‏شود، هر چه را كه مباح و گوارا مى‏داند دليلش طبع او است، و آنچه را كه حرام و ناگوار مى‏داند دليلش يا فكر او است يا طبع ثانوى او . (1)

**(1)- الميزان ج : 5 ص : 294**

# همه گوشت چارپایان حلالند مگر...

« يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّت لَكُم بهِيمَةُ الأَنْعَمِ،

 إِلا مَا يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيرَ محِلى الصيْدِ وَ أَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يحْكُمُ مَا يُرِيدُ!»

**« هان اى كسانى كه ايمان آورديد به قراردادها و تعهدات وفا كنيد، گوشت چارپايان به استثناى آنهائى كه برايتان بيان مى‏شود براى شما حلال شده است، نه براى كسى كه شكار را در حالى كه محرم هستيد حلال مى‏داند، و بدانيد كه خدا هر حكمى را كه بخواهد صادر مى‏كند!»**

« يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تحِلُّوا شعَئرَ اللَّهِ وَ لا الشهْرَ الحَرَامَ وَ لا الهَدْى وَ لا الْقَلَئدَ وَ لا ءَامِّينَ الْبَيْت الحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضلاً مِّن رَّبهِمْ وَ رِضوَناً وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصطادُوا وَ لا يجْرِمَنَّكُمْ شنَئَانُ قَوْمٍ أَن صدُّوكمْ عَنِ الْمَسجِدِ الحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَ تَعَاوَنُوا عَلى الْبرِّ وَ التَّقْوَى وَ لا تَعَاوَنُوا عَلى الاثْمِ وَ الْعُدْوَنِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شدِيدُ الْعِقَاب،»

**« هان اى كسانى كه ايمان آورده ايد مقتضاى ايمان اين است كه - شعائر خداى و - چهار - ماه حرام را حلال مشماريد و نيز كشتن و خوردن قربانيهاى بى نشان مردم و قربانيهاى نشان دار آنان را حلال ندانيد، و متعرض كسانى كه به اميد فضل و خوشنودى خدا، راه بيت الحرام را پيش گرفته‏اند نشويد، و هر گاه از احرام در آمديد مى‏توانيد شكار كنيد، و دشمنى و كينه كسانى كه نگذاشتند به مسجد الحرام درآئيد شما را وادار به تعدى نكند، يكديگر را در كار نيك و در تقوا يارى كنيد، و در گناه و دشمنى به يكديگر كمك مكنيد و از خدا پروا كنيد، كه خدا شديد العقاب است!»**

« حُرِّمَت عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحمُ الخِنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُترَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكلَ السبُعُ إِلا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلى النُّصبِ وَ أَن تَستَقْسِمُوا بِالأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسقٌ الْيَوْمَ يَئس الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلا تخْشوْهُمْ وَ اخْشوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْت لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتمَمْت عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَ رَضِيت لَكُمُ الاسلَمَ دِيناً فَمَنِ اضطرَّ فى مخْمَصةٍ غَيرَ مُتَجَانِفٍ لاثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيم!»

**« اما آن گوشتها و چيزهائى كه خوردنش بر شما حرام شده: گوشت مردار و خون و گوشت خوك و گوشت حيوانى است كه هنگام ذبح نام غير خدا بر آن برده شده، و حيوانى كه خفه شده، و يا به وسيله كتك مرده، يا سقوط كرده، و يا به وسيله ضربت شاخ حيوانى ديگر مرده، و يا درنده از آن خورده، مگر آنكه آن را زنده در يابيد، و ذبح كنيد، و آنچه به رسم جاهليت براى بتها ذبح شده، و نيز اينكه اموال يكديگر را به وسيله اوتار( با چوبه تير) قسمت كنيد تمام اين اعمال فسق و گناه است ،امروز است كه ديگر كفار از ضديت با دين شما مايوس شدند، ديگر از آنها نترسيد، و تنها از من بترسيد! امروز است كه دين شما را تكميل كردم، و نعمت خود بر شما تمام نمودم، و امروز است كه دين اسلام را براى شما پسنديدم - و آنچه گفتيم حرام است در حال اختيار حرام است - اما اگر كسى در محلى كه قحطى طعام است به مقدارى كه از گرسنگى نميرد نه زيادتر كه به طرف گناه متمايل شود مى‏تواند بخورد، كه خدا آمرزگار رحيم است! »**

 **(1تا3 / مائده )**

خدای تعالی در این آيات بر مردم منت مى‏گذارد كه دينشان را كامل و نعمتشان را تمام كرد، و طيبات را بر ايشان حلال، و خبائث را بر ايشان حرام كرد، و احكام و دستوراتى بر ايشان تشريع كرد كه مايه طهارت آنان است، و در عين حال عسر و حرجى هم نمى‏آورد .

## چرا گوشتهای حلال حرام می شوند؟

« أُحِلَّت لَكُم بهِيمَةُ الأَنْعَمِ إِلا مَا يُتْلى عَلَيْكُمْ ...،» كلمه احلال به معناى مباح كردن چيزى است، و منظور از **بهيمة الانعام** همان هشت جفت حيوانى است كه گوشتش حلال است، این آيه بعضى از حالات آن هشت جفت را حرام کرده است، و آن حالتى است كه حيوان حلال گوشت ذبح و تذكيه نشود، بلكه مردار گردد، و يا اگر ذبحش كردند بنام خدا نكردند.

در جمله « غَيرَ محِلى الصيْدِ وَ أَنتُمْ حُرُم...،» مى‏فرمايد: گوشت بهيمه انعام بر شما حلال است، مگر آنهائى كه بعدا نام مى‏بريم، و مگر در حالى كه خود شما وضعى خاص داشته باشيد، يعنى مُحرم باشيد، و در حال احرام يكى از آن هشت صنف حيوان از قبيل آهو و گاو وحشى و گورخر را شكار كرده باشيد، كه در اين صورت نيز خوردن گوشت آن بر شما حلال نيست.

**« لا تَحِلُّوا** - حلال مكنيد!» كلمه احلال كه مصدر آن فعل است، به معناى حلال كردن است، و حلال كردن و مباح دانستن ملازم با بى مبالات بودن نسبت به حرمت و مقام و منزلت پروردگارى است كه اين عمل را بى احترامى به خود دانسته، و اين كلمه در هر جا به يكى از اين معانى است، يا به معناى بى مبالاتى است، و يا به معناى بى احترامى نسبت به مقام و منزلت است. احلال شعائر الله به معناى بى احترامى به آن شعائر و يا ترك آنها است.

كلمه « **هَدىَ**» به معناى آن حيوانى است كه آدمى از شهر خود با خود به طرف مكه مى‏برد تا قربانى كند، از قبيل گوسفند و گاو و شتر، و كلمه قلائد جمع قلاده به معناى گردن بند است، و در اينجا به معناى هر چيزى است مانند نعل و مثل آن، كه به عنوان اعلام به قربانى، به گردن حيوان مى‏اندازند و به اين وسيله اعلام مى‏كنند- كه اين شتر يا گاو يا گوسفند قربانى راه خدا است، اگر احيانا گم شد، و كسى او را پيدا كرد، بايد به منا بفرستد تا از طرف صاحبش قربانى شود.

« وَإِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا - و چون از احرام در آمديد شكار بكنيد،» جمله: شكار بكنيد از آنجا كه در مقامى آمده كه شنونده احتمال مى‏داده شايد شكار كردن بعد از احرام نيز حرام باشد دلالت بر وجوب ندارد، تنها دلالت مى‏كند بر اينكه بعد از احرام، حرام و ممنوع نيست.

## تحریم خون و سه نوع گوشت

« حُرِّمَت عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحمُ الخِنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّهِ بِهِ،» اين آيه شريفه مشتمل است بر حرمت خون و سه نوع گوشت كه در سوره‏هائى كه از قرآن قبل از اين سوره نازل شده بود نيز ذكر شده بود، مانند دو سوره انعام و نحل كه در مكه نازل شده بودند، و سوره بقره كه اولين سوره مفصلى است كه در مدينه نازل شد، در سوره انعام فرموده بود:

« قُلْ لا أَجِدُ في‏ ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى‏ طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبكَ غَفُورٌ رَحيمٌ!»

**« بگو در احكامى كه به من وحى شده چيزى را كه غذاخوار تواند خورد حرام نمى‏يابم مگر آنكه مردارى باشد يا خون ريخته شده يا گوشت خوك كه آن پليد است يا ذبيحه غير شرعى كه نام غير خدا بر آن ياد شده، و هر كه ناچار باشد نه متجاوز و يا افراطكار (و بخورد) پروردگار تو آمرزگار و رحيم است!» (145/انعام)**

در سوره نحل و سوره بقره فرموده:

« إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزيرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ !»

**« خداوند تنها از ميان خوردنى‏ها مردار و خون و گوشت خوك و گوشت حيوانى كه براى غير خدا ذبح شده حرام كرده است و در اينها هم اگر كسى ناچار بخوردن شود در صورتى كه خودش خود را ناچار نكرده باشد و نيز در صورتى كه در خوردن از حد اضطرار تجاوز نكند گناهى بر او نيست كه خدا غفور و رحيم است!» (173/بقره) و (115/نحل)**

همه اين آيات - بطورى كه ملاحظه مى‏كنيد- آن چهار چيز را كه در صدر آيات مورد بحث ذكر شده‏اند حرام كرده، و آيه مورد بحث از نظر استثنائى كه در ذيل آن آمده شبيه به آن آيات است، در آیه اخیر مى‏فرمود: « فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ ...، » در آیه سوره مائده فرموده: « فَمَنِ اضطرَّ فى مخْمَصةٍ غَيرَ مُتَجَانِفٍ لاثْمٍ- **اما اگر كسى در محلى كه قحطى طعام است به مقدارى كه از گرسنگى نميرد نه زيادتر كه به طرف گناه متمايل شود مى‏تواند بخورد، كه خدا آمرزگار رحيم است! »**

## اعلام پلیدی گوشت خوک

نهى از آن چهار چيز و مخصوصا سه تاى اول يعنى ميته و خون و گوشت خوك تشريعش قبل از سوره انعام و نحل بوده، كه در مكه نازل شده‏اند، براى اينكه آيه سوره انعام تحريم اين سه چيز و حد اقل گوشت خوك را بدان علت مى‏داند كه رجس و پليدى است، و همين خود، دلالت دارد بر اينكه قبلا رجس تحريم شده بود: « وَ الرُّجْزَ فَاهْجُر!»

## انواع مردارها و کشتارهای حرام

«منخنقة» به معناى حيوانى است كه خفه شده باشد، چه خفگى اتفاقى باشد و يا عمدى باشد و عمدى به هر نحو و هر آلتى كه باشد، خواه كسى عمدا و با دست خود او را خفه كرده باشد، و يا اينكه اين خفه كردن عمدى با وسيله‏اى چون طناب باشد، و چه اينكه گردن حيوان را بين دو چوب قرار دهند تا خود بخود خفه شود، همچنانكه در جاهليت به اين طريق و به امثال آن حيوان را بى‏جان مى‏كردند .

« موقوذة » حيوانى است كه در اثر ضربت بميرد آنقدر او را بزنند تا مردار شود.

« متردية » حيوانى است كه از محلى بلند چون كوه و يا لبه چاه و امثال آن سقوط كند و بميرد .

« نطيحة » حيوانى است كه حيوانى ديگر او را شاخ بزند و بكشد.

« مَا أَكلَ السبُعُ،» منظور حيوانى است كه درنده‏اى پاره‏اش كرده باشد، و از گوشتش خورده باشد، پس أكل مربوط به ماكول است، چه اينكه همه‏اش را خورده باشد، و چه اينكه بعض آن را، و كلمه سبع به معناى حيوان وحشى گوشتخوار است، چون شير و گرگ و پلنگ و امثال آن .

منخنقة و موقوذة و متردية و نطيحة و ما اكل السبع همه از مصاديق ميته و مردارند، به دليل اينكه يك مصداق را ( در آخر اين آيه ) از همه اينها استثناء كرده، و آن، همه اين نامبردگان است در صورتى كه آنها را زنده دريابند و ذبح كنند، پس آنچه در اين آيه نامبرده شده مصاديق يك نوعند، و براى اين افراد آن نوع يعنى مردار را اسم برده كه عنايت به توضيح افراد آن داشته و خواسته است خوراكيهاى حرام را بيشتر بيان كند، نه اينكه در آيه شريفه چيز تازه‏اى تشريع كرده باشد .

و همچنين بقيه چيزهائى كه در آيه شمرده و فرموده:« وَ مَا ذُبِحَ عَلى النُّصبِ وَ أَن تَستَقْسِمُوا بِالأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسق- **و آنچه به رسم جاهليت براى بتها ذبح شده، و نيز اينكه اموال يكديگر را به وسيله اوتار( با چوبه تير) قسمت كنيد...**،» كه اين دو عنوان هر چند كه اولين بارى كه در قرآن نامبرده شده‏اند در همين سوره بوده، و ليكن از آنجا كه خداى تعالى علت حرمت آنها را فسق دانسته، و فسق در آيه انعام نيز آمده، پس اين دو نيز چيز تازه‏اى نبوده كه تشريع شده باشد.

اين امور پنجگانه يعنى: منخنقة- موقوذة - متردية - نطيحة - مَا أَكلَ السبُعُ، همه از مصاديق ميته و از مصاديق آنند، به اين معنا كه مثلا مترديه و نطيحه وقتى حرام مى‏شوند كه به وسيله سقوط و شاخ مرده باشند، به دليل اينكه دنبال آن مترديه و نطيحه‏اى را كه نمرده باشند و بشود ذبحش كرد استثناء كرده، و اين بديهى است كه هيچ حيوانى را مادام كه زنده است كسى نمى‏خورد، وقتى آن را مى‏خورند كه جانش در آمده باشد، كه اين در آمدن جان دو جور است، يكى اينكه با سر بريدن جانش در آيد، ديگر اينكه اينطور نباشد، و خدا سر بريده‏ها را استثناء كرده، پس افراد ديگرى جز ميته باقى نمى‏ماند، افرادى كه يا با سقوط و يا با شاخ مرده باشند، و اما اگر گوسفندى - مثلا - در چاه بيفتد و سالم از چاه بيرون آيد، و چند لحظه زنده باشد، حال يا كم و يا زياد، سپس خودش بميرد و يا سرش را ببرند، ديگر مترديه‏اش نمى‏گويند، دليل اين معنا سياق كلام است، براى اينكه همه حيوانات مذكور در اين آيات حيواناتى هستند كه مرگشان مستند به آن وصفى باشد كه در آيه آمده، يعنى صفت انخناق و وقذ و تردى و نطح.

و اگر از ميان همه مردارها خصوص اين چند نوع مردار را ذكر كرد، براى اين بود كه توهمى را كه ممكن است در مورد اينها بشود و كسانى خيال كنند كه اينها مردار نيستند چون افرادى نادرند از بين ببرد، و كسى خيال نكند مردار تنها افراد شايع از مردار است، يعنى افرادى كه در اثر بيمارى و امثال آن مرده باشند، نه آنهائى كه به مرگ ناگهانى و به علتى خارجى مردار شده باشند، لذا در اين آيات به اسامى آنها تصريح كرد و فرمود همه اينها افراد و مصاديق مردارند، تا ديگر جاى شبهه‏اى نماند .

## علت تحریم مردارها

جمله: « فَمَنِ اضطرَّ فى مخْمَصةٍ غَيرَ مُتَجَانِفٍ لاثْمٍ،**»** مى‏فهماند علت تحريم‏هاى مذكور در آيه اين است كه اينها اثمند، و قبل از اين آيه، و آيه سوره بقره اثم را تحريم كرده بود، و در سوره انعام هم فرموده بود: « وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَه،» و نيز فرموده بود: « قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ،» پس روشن و واضح شد كه آيه شريفه در آنچه كه از محرمات برشمرده چيز تازه و بى سابقه‏اى نفرموده، بلكه قبل از نزول آيه در سوره‏هاى مكى و مدنى سابقه داشته، و گوشت‏ها و طعامهاى حرام را شمرده بود.

« إِلا مَا ذَكَّيْتُمْ،» اين جمله استثنائى است كه از نامبرده‏ها آنچه قابل تذكيه است را خارج مى‏سازد، و تذكيه عبارت است از بريدن چهار لوله گردن، دو تا رگ خون، كه در دو طرف گردن است، و يكى لوله غذا، و چهارمى لوله هوا، و اين در جائى است كه اين حيوان نيمه جانى داشته باشد، دليل داشتن نيمه جان اين است كه وقتى چهار رگ او را مى‏زنند حركتى بكند ، يا دم خود را تكان دهد، و يا صداى خر خر از گلو در آورد، و اين استثناء همانطور كه قبلا گفتيم متعلق است به همه عناوين شمرده شده در آيه، نه به خصوص عنوان آخرى، يعنى نطيحة، چون مقيد كردنش به آخرى سخنى است بى دليل.

« وَ مَا ذُبِحَ عَلى النُّصبِ ...،» رسم عرب چنين بوده كه سنگى را سر پا قرار داده آن را مى‏پرستيدند، و حيوانات خود را روى آن سر مى‏بريدند.

و غرض از نهى از خوردن گوشت حيوانهائى كه بر روى نصب ذبح مى‏شود اين است كه جامعه مسلمين سنت جاهليت را در بين خود باب نكنند، آرى مردم جاهليت در اطراف كعبه سنگهائى نصب مى‏كردند، و آنها را مقدس شمرده و حيوانات خود را بر روى آن سنگها سر مى‏بريدند، و اين يكى از سنت‏هاى وثنيت بوده است .

« وَ أَن تَستَقْسِمُوا بِالأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسقٌ !» كلمه ازلام به معناى تركه چوبهائى است كه در ايام جاهليت وسيله نوعى قمار بوده، و عمل استقسام به وسيله قداح اين بوده كه شترى و يا حيوانى ديگر را سهم‏بندى مى‏كردند، آنگاه تركه چوبها را براى تشخيص اينكه چه كسى چند سهم مى‏برد و چه كسى اصلا سهم نمى‏برد؟ يكى پس از ديگرى بيرون مى‏كشيدند، و اين خود نوعى قمار بوده است:

« ذَلِكُمْ فِسقٌ- تمام اين اعمال فسق و گناه است! » (1)

**(1)- الميزان ج : 5 ص : 265 تا 272**

# عدم انحصار تحریم های چهارگانه

« إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضطرَّ غَيرَ بَاغٍ وَ لا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏! »

**« حق اينست كه مردار و خون و گوشت خوك و آنچه نام غير خدا بر آن برده شده براى شما حرام است و هر كه ناچار شود، بدون زياده‏روى و تجاوز، خدا آمرزگار و رحيم است.»**

 **(115/نحل)**

اين آيه بطورى كه بعضى از مفسرين گفته‏اند: دلالت دارد بر انحصار محرمات در همين چهار تا، يعنى **مردار و خون و گوشت خوك، و آنچه براى غير خدا ذبح شود**. و ليكن با مراجعه به سنت، به دست مى‏آيد كه **محرمات ديگرى غير اين چهار حرام كه اصل در محرماتند نيز هست،** كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم به امر پروردگارش كه فرمود:« ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ... **هر دستورى كه رسول به شما داد بگيريد و از هر گناهى نهيتان كرد آن را ترك كنيد! »** بيان نموده است.

**( گفتار در معناى اين آيه در المیزان در سوره بقره آيه 173**

 **و در سوره مائده آيه 3 و در سوره انعام آيه 145 آمده است.)** (1)

**1- المیزان ج 12 ص 524**

# ضابطه عام حلال بودن طیبات و پاکیزه ها

« يَسئَلُونَك مَا ذَا أُحِلَّ لهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطيِّبَت ... !»

**« از تو مى‏پرسند - بطور جامع - چه چيزهائى بر ايشان حلال است؟**

 **بگو آنچه پاكيزه است، برايتان حلال است...! » (4/مائده)**

اين جمله سؤالى است مطلق و كلى، و جوابى هم كه از آن داده شده عمومى و مطلق است، و در آن ضابطه‏اى كلى براى تشخيص حلال از حرام داده شده، و آن اين است كه حلال آن چيزى است كه تصرف در آن - البته نه هر تصرف بلكه تصرفى كه هر عاقلى غرض از آن چيز را همان تصرف مى‏داند، از قبيل خوردن نان نه خفه كردن كودكى به وسيله نان- امرى طيب و معقول شمرده شود.

و اگر طيبات را مطلق آورد اين اطلاق نيز براى اين است كه بفهماند معتبر در تشخيص طيب از خبيث فهم متعارف عموم مردم است، نه فهم افراد استثنائى كه يا از پاره‏اى خبائث لذت مى‏برند، و يا از پاره‏اى طيبات دچار تهوع مى‏شوند، پس هر چيزى كه فهم عادى عموم مردم آن را طيب بداند آن طيب است، و هر چيزى هم كه طيب شد حلال است.

و اگر حليت و طيب بودن را بفهم متعارف انسانها واگذار كرديم از پيش خود نكرديم، بلكه همانطور كه گفتيم از اين جهت بود كه هيچ مطلقى شامل فرد غير متعارف نمى‏شود، و اين مساله در فن اصول ثابت شده است.(1)

**1- المیزان ج 5 ص 324**

# حلیت تمام رزق های پاکیزه خدا

« فَكلُوا مِمَّا رَزَقَكمُ اللَّهُ حَلَلاً طيِّباً وَ اشكرُوا نِعْمَت اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ !»

**« از آنچه خدا روزيتان كرده حلال و پاكيزه بخوريد،**

 **پس اگر خدا را مى‏پرستيد نعمتهايش را سپاس گزاريد!» (114/نحل)**

آيه شريفه در مقام اين است كه هر رزق طيبى را حلال كند.

مراد از حليت و طيب بودن اين است كه رزق طورى باشد كه طبع بشر از آن محروم نباشد، يعنى طبع آدمى آن را پاكيزه بداند و از آن خوشش آيد، و ملاك حليت شرعى هم همين است، چون حليت شرعى، تابع حليت فطرى است، آرى دين خدا همه‏اش مطابق فطرت است و خداى سبحان انسان را مجهز به جهاز تغذيه خلق كرده، و موجوداتى از زمين مانند حيوانات و نباتات را ملايم با قوام بشر قرار داده، و طبع بشر بدون هيچ نفرتى مايل آنها هست، و چنين چيزى براى او حلال است.

خطاب در آيه به مؤمنين است، و نيز خطابهاى تشريعى كه در آيات قبل و بعد است همه متوجه ايشان است. (1)

**1- المیزان ج 12 ص 524**

# شرط اضطرار، و مجوز استفاده محدود از غذاهای حرام

” إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيرِ اللَّهِ،

 فَمَنِ اضطرَّ غَيرَ بَاغٍ وَ لا عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏!»

**« خداوند تنها از ميان خوردنى‏ها مردار و خون و گوشت خوك و گوشت حيوانى كه براى غير خدا ذبح شده حرام كرده است و در اينها هم اگر كسى ناچار بخوردن شود در صورتى كه خودش خود را ناچار نكرده باشد و نيز در صورتى كه در خوردن از حد اضطرار تجاوز نكند گناهى بر او نيست كه خدا غفور و رحيم است!“ (173/بقره)**

دو كلمه ” غَيرَ بَاغٍ وَ لا عَادٍ ،“ دو حال هستند كه عامل آنها اضطرار است و معنايش اين است كه هر كس مضطر و ناچار شد در حاليكه نه باغى است و نه متجاوز، از آنچه ما حرام كرديم بخورد، در اين صورت گناهى در خوردن آن نكرده است، و اما اگر اضطرارش در حال بغى و تجاوز باشد، مثل اينكه همين بغى و تجاوز باعث اضطرار وى شده باشند، در اين صورت جائز نيست از آن محرمات بخورد .

« إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏ ! » اين جمله دليلى است بر اينكه اين تجويز خدا و رخصتى كه داده از باب اين بوده كه خواسته است به مؤمنين تخفيفى دهد، و گر نه مناط نهى و حرمت در صورت اضطرار نيز هست! (1)

**1- المیزان ج 1 ص 643**

# شرط اضطرار، و برداشته شدن حکم حرمت به عنوان حکم ثانوی

« ... فَمَنِ اضطرَّ غَيرَ بَاغٍ وَ لا عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ‏!»

**« ... اما اگر كسى در محلى كه قحطى طعام است به مقدارى كه از گرسنگى نميرد نه زيادتر كه به طرف گناه متمايل شود، مى‏تواند بخورد، كه خدا آمرزگار رحيم است!» (3/مائده)**

از سياق این آيه سه نكته استفاده مى‏شود:

اول اينكه جواز خوردن گوشت و چيزهاى ديگرى كه در آيه حرام شده حكمى اولى نيست، حكم اولى همان حرمت است، بلكه حكم ثانوى و مخصوص زمانى است كه شخص مسلمان اگر از آن محرمات سد جوع نكند از گرسنگى مى‏ميرد.

دوم اينكه حكم جواز محدود به اندازه‏اى است كه از مردن جلوگيرى كند، و ناراحتى گرسنگان را بر طرف سازد، پس چنين كسى نمى‏تواند شكم خود را از گوشت مردار پر كند.

سوم اينكه صفت مغفرت و مثل آن صفت رحمت همانطور كه با گناهان مستوجب عقاب ارتباط دارد، و مايه محو عقاب آنها مى‏شود همچنين با منشا آن نافرمانيها كه همان حكم خدا است نيز متعلق مى‏شود، و خلاصه كلام اينكه مغفرت و رحمت يك وقت متوجه معصيت - يعنى مخالفت با حكم خدا - مى‏شود، و آن را مى‏آمرزد و يك وقت متوجه خود حكم مى‏شود، و آن را بر مي دارد مثل همين مورد كه خداى تعالى حكم حرمت را برداشته، تا اگر كسى از روى ناچارى گوشت مردار را خورد گناه نكرده باشد، و در نتيجه مستوجب عقاب نيز نشده باشد. (1)

**1- المیزان ج 5 ص 266**

# روایات وارده در شرط اضطرار

در كافى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه در تفسير جمله: « فَمَنِ اضطرَّ غَيرَ بَاغٍ وَ لا عَادٍ...،» فرموده: باغى آن كسى است كه در طلب شكار است، و عادى به معناى دزد است كه نه شكارچى مى‏تواند در حال اضطرار گوشت مردار بخورد و نه دزد، خوردن مردار بر اين دو حرام است، با اينكه براى مسلمان حلال است و نيز اين دو طائفه در سفر شكار و سفر دزدى نبايد نماز را شكسته بخوانند.

و در تفسير عياشى از امام صادق عليه‏السلام روايت آورده كه فرمود: باغى ظالم، و عادى غاصب است.

و از حماد از آن جناب روايت كرده كه فرمود: باغى آنكسى است كه بر امام خروج كند، و عادى دزد است.

و در تفسير مجمع البيان از امام باقر و امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آورده كه در معناى آيه فرمودند: يعنى بر امام مسلمين بغى نكند و با معصيت از طريق اهل حق تعدى ننمايد.

مؤلف: همه اين روايات از قبيل شمردن مصداق است و همه آنها معنائى را كه ما از ظاهر لفظ آيه استفاده كرديم، تاييد ميكند. (1)

**1- المیزان ج 1 ص 645**

# دستور اجتناب از حرام کردن حلال های خدا

« يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تحَرِّمُوا طيِّبَتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يحِب الْمُعْتَدِين!»

**« اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد ! حرام نكنيد طيباتى را كه خداوند بر شما حلال نموده و تجاوز نكنيد كه براستى خداوند دوست نمى‏دارد تجاوزكاران را !»**

« وَ كلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَلاً طيِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ‏!»

**« و بخوريد از آنچه خداوند روزيتان كرده در حالى كه حلال و طيب است و بپرهيزيد از خدايى كه شما به او ايمان آورده‏ايد.» (87و88/مائده)**

حرام به معناى چيزى است كه از آن منع شده باشد، چه اين منع به تسخير الهى باشد، و چه به منع قهرى، و چه به منع عقلى يا منع شرعى يا از ناحيه كسى كه اطاعت امرش لازم است .

حلال(حل) در اصل به معناى گشودن گره است، اينكه گفته مى‏شود: فلان چيز حلال است استعاره است از حل عقده، يعنى گشودن گره. و به اين معنا در كلام خداى تعالى استعمال شده است، آنجا كه مى‏فرمايد:« كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالاً طَيِّبا **- بخوريد از حلال و طيب آنچه روزيتان كرده‏ايم!» (88/مائده)** و نيز مى‏فرمايد: « َ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ - **اين حلال است و اين حرام.» (116/نحل)**

اين دو لفظ يعنى «حل» و «حرمت» از حقايق عرفى است، نه از مخترعات و اصطلاحات شرعى يا متشرعه، و آيه مورد بحث، مؤمنين را از تحريم حلال نهى مى‏كند، يعنى دستور مى‏دهد آنچه را كه خدا بر ايشان حلال كرده بر خود حرام نكنند، و اين تحريم حلال يا به اين مى‏شود كه در مقابل حليت شارع حرمتش را تشريع كنند، و يا به اين مى‏شود كه كسى از انجام آن عمل حلال جلوگيرى نموده يا خودش از انجامش امتناع بورزد، چه همه اينها تحريم و منع و در حقيقت نزاع با خداى سبحان است در سلطنت او، و تجاوز به اوست، و پر معلوم است كه اين نزاع و تجاوز با ايمان به خدا و آيات خدا سازگار نيست، و لذا در آيه مورد بحث نهى از اين عمل را صادر كرده و فرموده: « يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا...،» پس در حقيقت معناى آيه اين است: حرام نكنيد آنچه را كه خدا برايتان حلال كرده، با اينكه ايمان به خدا آورده‏ايد و خود را تسليم امر او نموده‏ايد .

و ذيل آيه بعدى هم كه مى‏فرمايد:« و اتقوا الله الذى انتم به مؤمنون،» اين معنا را كه آيه هم تشريع و هم جلوگيرى و هم امتناع را شامل است تاييد مى‏كند، و اينكه كلمه طيبات را اضافه كرده است به جمله:« أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ،» با اينكه كلام بدون ذكر آن هم تمام بود، براى اين بود كه به تتميم جهت نهى اشاره كرده باشد، و بفهماند تحريم حلال علاوه بر اينكه تجاوز از حد بندگى و معارضه با سلطنت خدا و مناقض با ايمان و تسليم است، خروج از حكم فطرت هم هست، زيرا فطرت، خود هر حلالى را پاكيزه و طيب مى‏داند، و از آنها هيچ نفرتى ندارد، كما اينكه در آيه ذيل كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم شريعتى را كه آورده توصيف مى‏فرمايد و از اين معنايى كه گفتيم خبر داده، يعنى آنچه را كه حلال است طيب و آنچه را كه حرام است خبيث و پليد دانسته، و فرموده است:

« الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتي‏ كانَتْ عَلَيْهِمْ ...!» **(157/اعراف)**

و به همين معنائى كه بيان كرديم تاييد مى‏شود كه:

اولا مراد از تحريم طيبات الزام و التزام به ترك حلالها است.

ثانيا مراد از حل به قرينه مقابله با حرمت بطور عموم هر چيزى است كه در قبال حرمت باشد، پس هم مباحات و هم مستحبات و هم واجبات را شامل مى‏شود.

ثالثا مراد از اعتداء در جمله ولا تعتدوا همان تجاوز بر خداى سبحان است نسبت به سلطنت تشريعيش، يا اينكه مراد تعدى از حدود اوست به كناره‏گيرى از اطاعت و تسليم او و تحريم حلالهاى او.

و اين آيات همانطورى كه ملاحظه مى‏كنيد اطاعت خدا و رسول را از روى استقامت و التزام به آنچه تشريع فرموده، ممدوح دانسته، و بر عكس خروج از مقام تسليم و رضا و التزام و انقياد را از راه تعدى و تجاوز نسبت به حدود خدا مذموم دانسته، و مرتكبش را سزاوار عقاب معرفى نموده است، بنا بر اين محصل مفاد آيه مورد بحث نهى است از تحريم محللات، يعنى از اينكه كسى از استفاده از آنچه خدايش حلال كرده اجتناب و از نزديكى به آن امتناع ورزد، چون اين امتناع با ايمان به خدا و آيات او مناقض است، و با اين نمى‏سازد كه محللات چيزهائى هستند كه فطرت بشر آنرا طيب مى‏داند، و هيچگونه پليدى در آنها نيست تا از آن جهت از آنها اجتناب شود، و اجتناب بى جهت تجاوز است، و خداوند متجاوزين را دوست نمى‏دارد.

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالاً طَيِّبا **- بخوريد از حلال و طيب آنچه روزيتان كرده‏ايم!» (88/مائده)** كلمه بخوريد دلالت بر وجوب ندارد و تنها جواز را مى‏رساند، و تخصيص جمله كلوا بعد از تعميمى كه در جمله لا تحرموا است، يا تخصيص بحسب لفظ تنها است، و در معناى عام و به معناى مطلق تصرف در طيبات از نعمتها و داده‏هاى خدا است، چه به خوردن باشد و چه به ساير وجوه تصرف.

ممكن هم هست كه اينطور باشد و مراد از اكل همان خوردن به معناى واقعى خود باشد، و سبب نزول اين دو آيه اين باشد كه بعضى از مؤمنين در روزهاى نزول اين دو آيه بعضى از خوردنى‏هاى طيب را بر خود حرام كرده بوده‏اند و روى اين فرض اين دو آيه در باره نهى از اين عمل نازل شده باشد، و اينكه در آيه اولى نهى را بطور عموم بيان فرمود نه تنها از نخوردن، از اين جهت است كه مى‏خواهد قاعده كلى بيان كند، چون ملاك نهى، هم در خوردنى‏هاى حلال است و هم در غير خوردنى‏ها.

و نكته‏اى كه در ذكر آنست اين است كه اشاره كند به اينكه حلال و طيب بودن روزى عذر براى كسى كه بخواهد پيرامون رهبانيت بگردد باقى نمى‏گذارد.

در تفسير عياشى از عبد الله بن سنان نقل شده كه گفت از امام عليه‏السلام‏ پرسيدم از مردى كه به زنش مى‏گويد: اگر از اين به بعد من شربت حلال و يا حرامى بياشامم تو طالق باشى، و يا به بردگان خود مى‏گويد اگر چنين كنم شما آزاد باشيد، آيا طلاق و عتق او صحيح است؟

حضرت فرمود: اما حرام، كه نبايد نزديكش برود چه سوگند بخورد و چه نخورد، و اما حلالى كه سوگند بر آن خورده چون تحريم حلال است آن نيز حرام نمى‏شود، بايد كه آنرا بياشامد، زيرا حق ندارد حلالى را حرام كند. خداى تعالى مى‏فرمايد:« يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تحَرِّمُوا طيِّبَتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ !» پس در سوگندى كه بر ترك حلال خورده چيزى بر او نيست (1)

**1- المیزان ج 6 ص 158**

# حلال بودن غذای اهل کتاب

« الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطيِّبَت وَ طعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب حِلٌّ لَّكمْ وَ طعَامُكُمْ حِلٌّ لهُمْ ...،»

**« امروز همه پاكيزه‏ها برايتان حلال شد،**

**و نيز طعام كسانيكه اهل كتابند براى شما حلال،**

 **و طعام شما براى آنان حلال است...!» (5/مائده)**

در اين آيه حكم طيبات اعاده شده، با اينكه قبلا يعنى در آيه قبلى فرموده بود كه حكم طيبات حليت است، و آيه با كلمه اليوم آغاز شده تا دوباره اين منت را به رخ بندگان مؤمن خود بكشد، كه طيبات را براى آنان حلال كرده آنگاه فرموده طعام اهل كتاب و زنان پاكدامن ايشان نيز از طيبات است.

و گويا ضميمه كردن جمله:« أُحِلَّ لَكُمُ الطيِّبَت،» به جمله: « وطعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب...، » از قبيل ضميمه كردن يك امر قطعى و مسلم است، به امرى مورد شك، تا در شنونده ايجاد آرامش خاطر نموده، قلق و اضطراب او را بر طرف سازد.

تو گوئى نفوس مردم با ايمان از تشويش و اضطراب شكى كه نسبت به حلال بودن طعام اهل كتاب داشتند آرام نمى‏گرفته، چون قبلا از ناحيه خداى تعالى از معاشرت و آميزش و تماس گرفتن و دوستى كردن با اهل كتاب شديدا نهى شده بودند لذا براى رفع اين اضطرابشان داستان حليت طيبات را هم ضميمه حليت طعام اهل كتاب كرد، و مؤمنين فهميدند كه طعام اهل كتاب خود يكى از مصاديق طيبات حلال و از سنخ آنها است، و در نتيجه اضطرابشان زايل و دلشان آرامش يافت.

در اينجا سؤالى پيش مى‏آيد و آن اين است كه كفار هيچ ايمانى به دستورات قرآن كريم ندارند، و خود را ملزم به اطاعت آن دستورها نمى‏دانند، و از سوى ديگر از دأب قرآن كريم نيست كه با علم به بى اثر بودن تكليف مع ذلك افراد بى تفاوت را مورد تكليف قرار دهد، - گو اينكه ما معتقديم به اينكه كفار مكلف به فروع دين هستند، همانطور كه مكلف به اصول مى‏باشند، - و ليكن اين مجوز آن نمى‏شود كه خداى سبحان خطابى و دستورى صادر كند كه لغو و بى اثر باشد، با اين حال چرا در آيه مورد بحث كفار را مورد تكليف قرار داده؟ در خطاب به مؤمنين فرموده طعام شما براى اهل كتاب حلال است ؟ در پاسخ مى‏گوئيم: آرى با اينكه اهل كتاب گوششان بدهكار حلال و حرام‏هاى اسلام نيست، گفتن چنين چيزى لغو به نظر مى‏رسد، و خداى سبحان تكليفى كه هيچ اثر نمى‏بخشد نمى‏كند، و خطابى كه اثر نداشته باشد نمى‏كند، مگر در جائى كه فنون ادبيت از قبيل التفات اقتضا كند كه مثلا خطاب را از مردم به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم، و يا از كفار به مؤمنين متوجه كند.

و ليكن در آيه مورد بحث جمله‏اى كه منشا اين سؤال شده جمله‏اى مستقل و جداى از جمله قبليش نيست، و خلاصه كلام اينكه در آيه مورد بحث نمى‏خواهد دو حكم مستقل از يكديگر را بيان كند، يكى حلال بودن طعام مسلمانان براى اهل كتاب، و ديگرى حلال بودن طعام اهل كتاب براى مسلمانان، بلكه مى‏خواهد يك حكم را بيان كند، و آن حلال بودن طعام و رفع حرمت از آن است، و بفهماند هيچ منعى در دو طرف نيست.

و اما كلمه **طعام**، اين كلمه در اصل لغت به معناى هر چيزى است كه قوت و غذاى خورنده‏اش قرار گيرد و خورنده‏اى با آن گرسنگى خود را بر طرف سازد، ليكن بعضى گفته‏اند: مراد از طعام خصوص گندم و ساير حبوبات است، از آن جمله صاحب لسان العرب در كتاب خود گفته: اهل حجاز وقتى كلمه طعام را مطلق و بدون قرينه ذكر كنند تنها گندم را در نظر دارند، و سپس مى‏گويد: خليل نيز گفته: در كلام عرب لفظ طعام بيشتر در خصوص گندم استعمال مى‏شود، اين بود سخن صاحب لسان العرب، و همين معنا از كتاب نهايه تاليف ابن اثير نيز استفاده مى‏شود، و به همين جهت در روايات وارده از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ آمده كه مراد از طعام اهل كتاب در آيه شريفه تنها گندم و ساير حبوبات است( نه غذاى پخته و گوشت و امثال آن،) بله از بعضى از روايات چيز ديگرى استفاده مى‏شود، كه ان شاء الله تعالى بحث آن در بحث روايتى آينده مى‏آيد.

و به هر حال حليت در آيه شريفه شامل غذائى كه از گوشت حيوان غير قابل تذكيه چون خوك تهيه شده نمى‏گردد، و نيز شامل غذائى كه از ذبيحه اهل كتاب تهيه گرديده و يا بنام خدا ذبح نشده نمى‏شود، براى اينكه خداى تعالى در آيات تحريم، گوشت خوك و گوشت ميته را حرام دانسته، و ذبيحه اهل كتاب و حيوانى كه بنام خدا ذبح نشده از نظر اسلام ميته است، و آيات تحريم چهار آيه است كه در سوره بقره و مائده و انعام و نحل آمده، و گوشت‏هاى حرام را رجس و فسق و اثم خوانده، و حاشا بر خداى سبحان چيزى را كه خودش رجس و فسق و اثم خوانده، حلال كند و بر حلال كردنش منت بگذارد، و بفرمايد: الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطيِّبَت!

علاوه بر اين محرمات عينا قبل از اين آيه در خود اين سوره آمده، و احدى نمى‏تواند در چنين موردى سخن از نسخ بياورد، و اين خود بسيار روشن است، مخصوصا در خصوص سوره مائده كه در رواياتى آمده كه اين سوره ناسخ دارد ولى منسوخ ندارد . (1)

**1- المیزان ج 5 ص 326**

# روایات وارده در مورد طعام اهل کتاب

در كافى به سند خود از ابن مسكان از قتيبه أعشى روايت آورده كه گفت : مردى از امام صادق عليه‏السلام سؤالى كرد، و من نزد آن جناب بودم، او پرسيد: گله گوسفند را به دست مردى يهودى و نصرانى مى‏دهند تا بچرا ببرد، و احيانا يكى از گوسفندها دچار حادثه مى‏شود، و چوپان سر آنرا مى‏برد، آيا از گوشت ذبيحه او مى‏توان خورد؟ امام صادق عليه‏السلام‏ فرمود: نه بهاى آنرا داخل اموال خودت كن، و نه از گوشت آن بخور، براى اينكه تنها سبب حليت گوشت حيوانات بردن نام خدا است، كه در اين باره جز به مؤمنين نمى‏توان اعتماد كرد، مرد سائل عرضه داشت: آخر خداى تعالى فرموده: اليوم احل لكم الطيبات و طعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم و به حكم اين آيه طعام اهل كتاب بر ما حلال است قهرا ذبيحه آنان نيز بايد بر ما حلال باشد؟ حضرت فرمود: پدرم همواره مى‏فرمود: منظور از طعام اهل كتاب حبوبات و امثال آن است( و شامل گوشت و امثال آن نمى‏شود.)

مؤلف : مرحوم شيخ در تهذيب و عياشى در تفسير خود اين روايت را از قتيبه اعشى از آنحضرت روايت كرده‏اند.

و اين احاديث - بطورى كه ملاحظه مى‏كنيد - طعامى كه در آيه شريفه از طعامهاى اهل كتاب حلال شده تفسير كرده به حبوب و اشباه آن، و اين همان است كه لفظ طعام در صورتى كه مطلق و بدون قيد باشد بر آن دلالت مى‏كند، همچنانكه ظاهر از روايات و داستانهائى كه از صدر اول در اين باب نقل شده همين معنا است، و بدين جهت معظم علماى ما منحصرا به حليت حبوبات و اشباه آن و غذاهائى كه از آنها تهيه شود فتوا داده‏اند. (1)

**1- المیزان ج 5 ص 336**

# شرایط و دلایل حلال شدن غذای اهل کتاب

« الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطيِّبَت وَ طعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب حِلٌّ لَّكمْ وَ طعَامُكُمْ حِلٌّ لهُمْ وَ المُحْصنَت مِنَ المُؤْمِنَتِ وَ المُحْصنَت مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب مِن قَبْلِكُمْ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ محْصِنِينَ غَيرَ مُسفِحِينَ وَ لا مُتَّخِذِى أَخْدَانٍ وَ مَن يَكْفُرْ بِالايمَنِ فَقَدْ حَبِط عَمَلُهُ وَ هُوَ فى الاَخِرَةِ مِنَ الخاسِرِينَ‏!»

**« امروز همه پاكيزه‏ها برايتان حلال شد، و نيز طعام كسانيكه اهل كتابند براى شما حلال، و طعام شما براى آنان حلال است، و نيز زنان پاكدامن مؤمن و زنان پاكدامن اهل كتاب، كه قبل از شما مسلمانان داراى كتاب آسمانى بودند، براى شما حلال است، البته بشرط اينكه اجرتشان را - كه به جاى مهريه در زن دائمى است - بدهيد، آنهم به پارسائى، نه زناكارى و رفيق گيرى، و هر كس منكر ايمان باشد اعمالش باطل مى‏شود، و در آخرت از زيانكاران است.» ( 5/مائده)**

مسلمانان از ناحيه خداى تعالى از معاشرت و آميزش و تماس گرفتن و دوستى كردن با اهل كتاب شديدا نهى شده بودند. ظاهراً نفوس مردم با ايمان از تشويش و اضطراب شكى كه نسبت به حلال بودن طعام اهل كتاب داشتند آرام نمى‏گرفت، لذا براى رفع اين اضطرابشان داستان حليت طيبات را هم ضميمه حليت طعام اهل كتاب كرد، و مؤمنين فهميدند كه طعام اهل كتاب خود يكى از مصاديق طيبات حلال و از سنخ آنها است، و در نتيجه اضطرابشان زايل و دلشان آرامش يافت.

در آيه مورد بحث نمى‏خواهد دو حكم مستقل از يكديگر را بيان كند، يكى حلال بودن طعام مسلمانان براى اهل كتاب، و ديگرى حلال بودن طعام اهل كتاب براى مسلمانان، بلكه مى‏خواهد يك حكم را بيان كند، و آن حلال بودن طعام و رفع حرمت از آن است، و بفهماند هيچ منعى در دو طرف نيست.

حليت در آيه شريفه شامل غذائى كه از گوشت حيوان غير قابل تذكيه چون خوك تهيه شده نمى‏گردد، و نيز شامل غذائى كه از ذبيحه اهل كتاب تهيه گرديده و يا بنام خدا ذبح نشده نمى‏شود، براى اينكه خداى تعالى در آيات تحريم گوشت خوك و گوشت ميته را حرام دانسته، و ذبيحه اهل كتاب و حيوانى كه بنام خدا ذبح نشده از نظر اسلام ميته است، و آيات تحريم چهار آيه است كه در سوره بقره و مائده و انعام و نحل آمده، و گوشت‏هاى حرام را رجس و فسق و اثم خوانده، كه بيانش گذشت و حاشا بر خداى سبحان چيزى را كه خودش رجس و فسق و اثم خوانده، حلال كند و بر حلال كردنش منت بگذارد، و بفرمايد:« « الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطيِّبَت ... !»

« وَ مَن يَكْفُرْ بِالايمَنِ فَقَدْ حَبِط عَمَلُهُ وَ هُوَ فى الاَخِرَةِ مِنَ الخْاسِرِينَ‏،» كلمه كفر در اصل به معناى پوشاندن است، و بنا بر اين در تحقق معناى كفر اين معنا شرط است، كه معناى ثابتى كه پرده روى آن بيفتد وجود داشته باشد، همانطور كه كلمه حجاب در جائى مفهوم پيدا مى‏كند كه چيز ثابت و پيدائى باشد، تا با افتادن حجاب بر روى آن ناپيدا شود، پس معناى كفر هم وقتى تحقق مى‏يابد كه چيز ثابت و هويدائى باشد، كه كافر آنرا بپوشاند، و اين معنا در كفران به نعمت‏هاى خدا و كفر به آيات او و كفر به خدا و رسولش و كفر به روز جزا وجود دارد.

پس اينكه در آيه مورد بحث كلمه كفر را در مورد ايمان استعمال كرده، و فرموده هر كس به ايمان كفر بورزد، به مقتضاى مطلبى كه در باره كفر گفتيم بايد ايمان ثابتى وجود داشته باشد، تا كفر آنرا بپوشاند و بطور مسلم منظور از ايمان معناى مصدرى آن - باور كردن - نيست، بلكه منظور معناى اسم مصدرى است، كه همان اثر حاصل و صفت ثابت در قلب مؤمن است، يعنى اعتقادات حقه‏اى كه منشا اعمال صالح مى‏شود، پس برگشت معناى كفر به ايمان به اين است كه آدمى به آنچه كه مى‏داند حق است عمل نكند، مثلا مشركين را دوست بدارد، و با آنان اختلاط، و در اعمال آنان شركت كند، با اينكه علم به حقانيت اسلام دارد، و نيز مثل اينكه نماز و روزه و زكات و حج و ساير اركان اسلام را ترك كند، با اينكه يقين به ثبوت آنها و ركن دين بودن آنها دارد .

پس منظور از كفر به ايمان اين معنا است، و ليكن در اين ميان نكته‏اى است و آن اين است كه كفر بدان جهت كه به معناى ستر است، و پوشاندن امور ثابته وقتى به حسب تبادر ذهنى صادق است كه در آن پوشاندن مداومتى باشد، لذا كفر به ايمان نيز در مورد كسى صادق است كه همواره عمل به مقتضاى ايمان خود را ترك كند، و هميشه و بطور دائم بر خلاف علم خود عمل نمايد و اما كسى كه در زندگيش يكبار و دو بار حق را مى‏پوشاند، و بر خلاف علم و ايمانش عمل مى‏كند، به چنين كسى نمى‏گويند به ايمانش كفر ورزيده، بلكه مى‏گويند او مرتكب فسقى شده است.

اين را بدان جهت گفتيم تا روشن شود كه مراد از جمله:« وَ مَن يَكْفُرْ بِالايمَنِ،» كسانى هستند كه بر پوشاندن حق و علم و ايمان خويش مداومت دارند، هر چند كه در جمله مورد بحث مطلب با مثل يكفر تعبير شده، كه ثبوت و دوام را مى‏فهماند، بنا بر اين كسى كه پيروى نمى‏كند آنچه را كه حق بودنش به نظر وى محقق شده، و عمل نمى‏كند به آنچه برايش ثابت شده، كه از اركان دين است، او كافر به ايمان است، و هر عمل صالحى كه بكند حبط و بى پاداش خواهد بود، همچنان كه در آيه مورد بحث فرمود:« فَقَدْ حَبِط عَمَلُهُ !» (1)

**1- المیزان ج 5 ص 324**

# هشداری در مورد طعام اهل کتاب

« وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإيمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ! » **(5/مائده)**

**« و هر كس منكر ايمان باشد اعمالش باطل مى‏شود، و در آخرت از زيانكاران است!»**

جمله مورد بحث يعنى« وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإيمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ ...،» متصل به ما قبل خودش است، و مى‏خواهد مؤمنين را از خطرى كه ممكن است در اثر سهل‏انگارى در امر خدا و معاشرت آزادانه با كفار متوجه آنان شود بر حذر بدارد، و بفهماند كه اگر در جملات قبل، طعام اهل كتاب را و ازدواج با زنان عفيف آنان را بر شما مؤمنين حلال كرديم براى اين بود كه در معاشرت شما با اهل كتاب تخفيف و تسهيلى فراهم آوريم، تا اين وسيله‏اى بشود كه شما با اخلاق اسلامى خود با يهود و نصارا معاشرت كنيد، و آنان را شيفته اسلام بسازيد، و داعى آنان باشد بسوى علم نافع و عمل صالح.

پس غرض از تشريع حكم مورد بحث اين بوده، نه اينكه مسلمين اين حكم را بهانه و وسيله قرار دهند براى اينكه خود را در پرتگاه هوا و هوسها ساقط نموده، در دوستى و عشق ورزيدن با زنان يهودى و نصرانى بى بند و بار شوند، و عاشق جمال آنان شده، در نتيجه خواه ناخواه خلق و خوى آنان را نيز متابعت نمايند و چيزى نگذرد كه خلق و خوى يهوديت و نصرانيت حاكم بر مسلمين گشته و بر خلق و خوى اسلامى مسلط گردد، و آنرا تحت الشعاع خود كند، و فساد آنان بر صلاح اسلام چيره گردد، كه اين خود بلاى بزرگى است، كه مسلمانان را به قهقرا بر مى‏گرداند، در نتيجه حكمى را كه خدا در تشريعش بر مسلمانان منت نهاده بود را فتنه و محنت و مهلكه مسلمين كرده، تخفيف الهى را به صورت عذاب در آورد.

به همين جهت خداى تعالى بعد از بيان حليت طعام اهل كتاب و زنان پاكدامن ايشان، مسلمانان را از بى بند و بارى در تنعم به اين نعمت، حلال بودن طعام و زنان اهل كتاب بر حذر داشته، تا بى بند و باريشان كارشان را به كفر ايمان و ترك اركان دين و اعراض از حق نكشاند، زيرا اگر چنين كنند باعث مى‏شوند كه اعمالشان حبط شود، و در آخرت نتيجه‏اى از تلاش زندگى خود نبينند: **« و هر كس منكر ايمان باشد اعمالش باطل مى‏شود، و در آخرت از زيانكاران است!»**

خواننده عزيز توجه داشته باشد كه مفسرين در اين آيه يعنى آيه: الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطيِّبَت...، مو شكافى و بررسى بسيار كرده‏اند كه همين خوض و دقت زياد آنها را از راه صحيح برگردانيده، در نتيجه به تفاسير عجيب و غريبى دست زده‏اند، تفاسيرى كه به هيچ وجه با ظاهر آيه نمى‏سازد، و بلكه سياق آيه با آن منافات دارد، مثل گفتار بعضى از آنان كه گفته‏اند: منظور از طيبات خصوص طعام طيب است، مانند بحيره و سائبه و وصيله و حامى ( معانى اين چهار كلمه در تفسير آيه 103 همين سوره آمده،) و بعضى ديگرشان كه گفته‏اند: منظور از حليت طعام اهل كتاب، حليت به مقتضاى اصل اولى است، و آن طعام‏هائى است كه خداى تعالى هرگز و بر هيچ قومى تحريم نكرده، و گوشت حيوانات هم از همان طعامهاى حلال است، هر چند كه يهود و نصارا طبق مراسم اسلامى حيوان را ذبح نكرده باشند، بلكه به مراسم خود ذبح كرده باشند، و بعضى ديگرشان كه گفته‏اند: مراد از طعام اهل كتاب خود طعام نيست بلكه با آنان غذا خوردن است . اين وجوه و وجوهى ديگر مثل اينها احتمالاتى است كه مفسرين داده‏اند، كه خرافه گوئى و بى دليل سخن گفتن است. (1)

**1- المیزان ج 5 ص 324**

# غذاهای تحریم شده در بنی اسرائیل

« كلُّ الطعَامِ كانَ حِلاًّ لِّبَنى إِسرءِيلَ إِلا مَا حَرَّمَ إِسرءِيلُ عَلى نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنزَّلَ التَّوْرَاةُ،

 قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صدِقِينَ‏،»

**« همه طعامها براى بنى اسرائيل حلال بود،**

 **مگر آنچه را كه خود اسرائيل از پيش قبل از نزول تورات بر خود حرام كرده بود،**

 **بگو اگر راست مى‏گوئيد، و گفته مرا قبول نداريد تورات را بياوريد و بخوانيد.» ( 93/آل عمران)**

كلمه طعام به معناى هر خوردنى‏اى است كه جنبه غذائى داشته باشد، ولى در اصطلاح اهل حجاز تنها بر گندم اطلاق مى‏شود. به اين معنا كه اگر قيدى و قرينه‏اى با آن نباشد هر جا گفته شود، از آن معناى گندم را مى‏فهمند.

 كلمه اسرائيل در اصل نام يعقوب پيغمبر عليه‏السلام بوده است و او را بدين سبب اسرائيل ناميده بودند كه سخت در راه خدا مجاهدت مى‏كرده و موفق و مظفر به آن بوده است .

از سوى ديگر اهل كتاب هم اين كلمه را به كسى اطلاق مى‏كنند كه مظفر و غالب بر خدا باشد و چون معتقدند كه يعقوب با خدا در محلى بنام فنيئيل كشتى گرفته و پشت خدا را به خاك رسانده است، لذا او را اسرائيل ناميدند. اين از سخنانى است كه قرآن آنرا تكذيب، و عقل هم آن را محال مى‏داند.

جمله:« إِلا مَا حَرَّمَ إِسرءِيلُ عَلى نَفْسِه...، » استثنائى است از طعام نام برده در بالا و معناى آيه اين است كه: خداى تعالى قبل از نزول تورات چيزى از خوردنى‏ها را بر بنى اسرائيل حرام نكرده بود مگر همانهائى را كه يعقوب بر خودش حرام كرده بود .

 و در جمله: « قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صدِقِينَ‏،» اين مقدار دلالت هست بر اينكه، بنى اسرائيل قبل از نزول تورات منكر حليت همه طعامها بوده‏اند.

اصول عقايد آنان نيز بر اين معنا دلالت دارد، چون بنى اسرائيل معتقد بوده‏اند بر اينكه نسخ شدن احكام از محالات است، پس يهود بالطبع نمى‏توانسته‏اند مضمون آيه زير را بپذيرند كه فرموده: « فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذينَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ - **به خاطر ظلمى كه از ناحيه همين‏ها كه در يهوديت خود تعصب ورزيدند سر زد، ما چيزهايى را كه قبلا برايشان حلال و طيب بود بر آنان حرام كرديم و نيز به خاطر اينكه با تلاش بسيار از راه خدا جلوگيرى مى‏كردند.» (160/نساء)**

و همچنين از دو آيه بعد، كه مى‏فرمايد: « قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً ...!» **(95/آل عمران)** بدست مى‏آيد كه يهود همين انكار خود را ( اين كه قبل از تورات همه طعام ها بر آنان حلال بوده ولى به خاطر ظلمى كه كردند حلالهائى بر آنها حرام شده،) وسيله‏اى قرار داده بودند براى القاى شبهه بر مسلمين و اعتراض بر گفتار رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم كه از ناحيه پروردگارش به مسلمانان خبر مى‏داد كه دين همانا ملت ابراهيم است و حنيف است، يعنى ملت فطرى است، افراط و تفريط در آن نيست و اين، چگونه ممكن بود با اينكه بنا به گفته آنها (يهوديان) ابراهيم يهودى و بر شريعت تورات بود و چگونه ممكن است شريعتش مشتمل باشد بر حليت چيزى كه شريعت تورات آن را حرام مى‏داند، چون اين نسخ است و نسخ هم كه امرى محال است .

بنا بر اين روشن شد كه آيه شريفه تنها در اين مقام است كه شبهه‏اى را كه يهود خواسته است القا كند دفع نمايد، و گويا اين شبهه را تنها براى مؤمنين القا كرده‏اند نه براى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم و حاصلش اين است كه به مؤمنين مى‏گفتند: اين پيغمبر شما چگونه ممكن است صادق باشد با اينكه از نسخ (يك مساله محال و نشدنى،) خبر مى‏دهد و مى‏گويد: خداى تعالى فقط به خاطر ظلمى كه بنى اسرائيل كردند، طيبات را بر آنان حرام كرد، و اين تحريم وقتى صادق است كه قبلا آن طيبات حلال بوده باشد و اين همان نسخ است كه بر خداى تعالى جائز نيست، چون محرمات دائما محرم است و ممكن نيست حكم خدا تغيير كند.

حاصل جوابى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم به تعليم خداى تعالى داده، اين است كه تورات ناطق است به اينكه همه طعامها قبل از نازل شدن تورات حلال بوده و اگر قبول نداريد توراتتان را بياوريد و بخوانيد آن وقت معلوم مى‏شود كه شما صادقيد يا نه؟

« قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهيمَ حَنيفاً ...،» يعنى: وقتى معلوم شد در آنچه به شما خبر مى‏دهم و دعوتتان مى‏كنم، حق با من است، پس مرا پيروى كنيد و به دين من درآئيد و اعتراف كنيد به اينكه گوشت شتر حلال است و همچنين همه طيبات كه خدا حلالش كرده، حلال است و اگر قبلا بر شما حرام كرده بود، به عنوان مجازات و عقوبت ظلم شما بوده، همچنانكه خود خداى تعالى اينطور خبر داده است .

ضمنا خواست اشاره كند به اينكه: دين اسلام هم كه من شما را به آن دعوت مى‏كنم همان دين حنيف و فطرى ابراهيم است، چون دين فطرى هيچگاه انسان را از خوردن گوشت پاكيزه و رزقهاى پاكيزه ديگر جلوگيرى نمى‏كند .

در كافى و تفسير عياشى از امام صادق عليه‏السلام روايت شده كه فرمود: اسرائيل را وضع چنين بود كه هر وقت گوشت شتر مى‏خورد، دردى كه در خاصره داشت، شديد مى‏شد از اين رو اين گوشت را بر خود حرام كرد، و اين قبل از نزول تورات بود و بعد از نزول تورات نه آنرا تحريم كرد و نه خودش از آن گوشت خورد .

مؤلف: اينكه در روايت فرمود: نه آن را تحريم كرد و نه خود از آن گوشت خورد منظور اسرائيل نيست چون اسرائيل در آن زمان زنده نبود، بلكه منظور موسى عليه‏السلام‏ است و اگر نام موسى را نبرد، براى اين بود كه مقام ، دلالت بر آن مى‏كرد. (1)

**1- المیزان ج 3 ص 534**

# آزمایش انسان ها با رزق حلال و حرام

« وَ لا تَتَمَنَّوْا مَا فَضلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضكُمْ عَلى بَعْضٍ،

 لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكتَسبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ ممَّا اكْتَسبنَ ،

 وَ سئَلُوا اللَّهَ مِن فَضلِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكلّ‏ِ شىْ‏ءٍ عَلِيماً!»

**« نسبت به آنچه شما نداريد و خدا به ديگران مرحمت فرموده تمنا مكنيد - و نگوييد ايكاش من نيز مثل فلان شخص فلان نعمت را مى‏داشتم، - زيرا اين خدا است كه - به مقتضاى حكمتش - بعضى را بر بعضى برترى داده، هر كسى چه مرد و چه زن بهرمنديش از كار و كسبى است كه دارد، - اگر درخواستى داريد از خدا بخواهيد، فضل او را بخواهيد، كه او به همه چيز دانا است!» ( 32/نساء)**

در كافى و تفسير قمى از ابراهيم بن ابى البلاد از پدرش از امام ابى جعفر عليه‏السلام‏ روايت آورده كه فرمود: هيچ كس نيست كه خدا رزقش را مقدر نكرده باشد، **هر نفسى از ناحيه خداى تعالى رزقش از راه حلال و توأم با عافيت معين شده،** ولى براى امتحان همان رزق را از راه حرام برايش پيش مى‏آورد، تا معلوم شود آيا دست به حرام دراز مى‏كند يا نه، اگر دست به سوى آن حرام دراز كرد، خداى تعالى همان مقدار از رزق حلالش را به عنوان تقاص سلب مى‏كند، البته نزد خدا غير اين دو جور رزق فضل بسيارى هست، و همين فضل منظور بوده كه فرموده: « وَ سئَلُوا اللَّهَ مِن فَضلِهِ- از خدا در خواست فضل او را بكنيد! » (1)

**1- المیزان ج 4 ص 550**

# نوشیدنی حرام

« يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الخَمْرُ وَ الْمَيْسرُ وَ الأَنصاب وَ الأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشيْطنِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ‏!»

**« اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، جز اين نيست كه شراب و قمار و بت‏ها، يا سنگ‏هائى كه براى قربانى نصب شده و چوبه‏هاى قرعه، پليد و از عمليات شيطان است، پس دورى كنيد از آنها، شايد كه رستگار شويد!»**

« إِنَّمَا يُرِيدُ الشيْطنُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فى الخَمْرِ وَ الْمَيْسرِ وَ يَصدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصلَوةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتهُون!»

**« و جز اين نيست كه شيطان ميخواهد بوسيله شراب و قمار بين شما عداوت و خشم بيندازد و شما را از ذكر خدا و از نماز باز دارد ،**

 **پس آيا دست بردار از آنها هستيد ؟ ! » (90 و 91/ مائده)**

اين آيات همگى در مقام بيان احكام شراب هستند و در بعضى از آنها قمار و در بعضى ديگر انصاب و ازلام هم علاوه شده است. و سياق مختلف آیات زیر اين معنا را مى‏رساند كه شارع مقدس شراب را بتدريج تحريم فرموده است:

« يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فيهِما إِثْمٌ كَبيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما،» **(219/بقره)**

« ياأَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَأَنْتُمْ سُكارى‏ حَتَّى تَعْلَمُوا ما تَقُولُون‏،» **(43/نساء)**

« قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْم...!» **(33/انعام)**

خدای تعالی نهى تحريمى از خصوص شراب را بتدريج بيان فرموده، به اين معنا كه نخست شراب را در ضمن عنوان گناه كه عنوانى است عام تحريم كرده، و فرموده است: بگو پروردگار من فواحش (چه علنى و چه در پنهانى،) و همچنين اثم را تحريم نموده آنگاه همان را به تحريم خاص و به صورت نصيحت بيان كرده و فرموده است: بگو كه گر چه براى مردم در اين دو يعنى شراب و قمار منافعى است، الا اينكه گناه آندو از نفعشان بزرگتر است.

و نيز فرمود: مبادا با اينكه مست هستيد در صدد نماز خواندن برآييد، بلكه صبر كنيد تا آنكه بحال خود آمده و بفهميد چه مى‏گوييد.

البته بنا بر اينكه مراد از اين مستى، مستى شراب باشد نه مستى و بيخودى خواب، بار سوم هم او را باز به تحريم خاص و ليكن با تشديد و تاكيد هر چه بيشتر بيان كرده و فرموده:

 « إِنَّمَا الخَمْرُ وَ الْمَيْسرُ وَ الأَنصاب وَ الأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشيْطنِ... فَهَلْ أَنتُم مُّنتهُون؟»

چون اين چند آيه كه آخرين آياتى است كه راجع به تحريم شراب نازل شده از چند جهت مشتمل بر تشديد و تاكيد است:

* يكى از جهت اينكه كلمه **إِنَّمَا** در آن بكار رفته است.
* دوم از اينكه شراب را پليد و رجس خوانده است.
* سوم اينكه آنرا عمل شيطان ناميده است.
* چهارم از جهت اينكه مشتمل بر امر صريح است به اجتناب از آن.
* پنجم از جهت اينكه فرموده است در آن اجتناب انتظار و توقع رستگارى هست.
* ششم از اين جهت كه مشتمل است بر بيان مفاسدى كه بر آشاميدن شراب مترتب است.
* هفتم از اينكه مى‏پرسد، آيا اين مقدار از بيان مرتكبين اين عمل را از عمل زشتشان باز مى‏دارد يا نه؟
* هشتم از اينكه بعد از آنهمه تاكيد آنان را به اطاعت خدا و رسول امر نموده از مخالفتشان بر حذر مى‏دارد.
* نهم آنكه مى‏فرمايد خداوند از اينكه شما اطاعتش بكنيد يا نكنيد بى نياز است.
* دهم اينكه در يك آيه بعد **(93/مائده)** مى‏فرمايد:« لَيْس عَلى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جُنَاحٌ فِيمَا طعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَّءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَّءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وأَحْسنُوا وَاللَّهُ يحِب المُحْسِنِينَ‏ ...،» چون اين آيه نيز خالى از دلالت بر تشديد نيست .

**« خمر »** عبارتست از هر مايعى كه در اثر تخمير ( ورآمدن ) خاصيت سكر و مستى بخود گرفته باشد، و خوردنش عقل را تيره و بيهوده كند.

**« رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشيْطنِ،» « رجس »** مانند نجس هر چيز پليدى را گويند، و اما **«رجاست »** به معناى وصف پليدى است، مانند نجاست و قذارت كه عبارتند از پليدى يعنى حالت و وصفى كه طبايع از هر چيزى كه داراى آن حالت و وصف است از روى نفرت دورى مى‏كنند، و پليد بودن اينهايى كه در آيه ذكر شده است از همين جهت است كه مشتمل بر وصفى است كه فطرت انسانى نزديكى به آن را براى خاطر آن وصفش جايز نمى‏داند، چون كه در آن هيچ خاصيت و اثرى كه در سعادتش دخيل باشد و احتمال دهد كه روزى آن خاصيت از آن پليدى جدا شود، نمى‏بيند، كما اينكه چه بسا آيه شريفه: « يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فيهِما إِثْمٌ كَبيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما،» هم اشاره به اين معنا داشته باشد، چون بطور مطلق گناه خمر و ميسر را بر نفع آنها غلبه داده، و هيچ زمانى را استثنا نكرده، و شايد از همين جهت پليدى‏هاى مذكور را به عمل شيطان نسبت داده، و كسى را با شيطان شريك در آنها نكرده، چه اگر در آنها جهت خيرى بود لابد از ناحيه غير شيطان بود، و آن غير شيطان با شيطان شريك مى‏شد، و در آيه بعد هم فرمود: « إِنَّمَا يُرِيدُ الشيْطنُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فى الخَْمْرِ وَ الْمَيْسرِ...،» يعنى شيطان مى‏خواهد بوسيله همين پليدى‏ها يعنى شراب و قمار بين شما دشمنى و كدورت بوجود آورده و مانع شما از ذكر خدا و نماز شود .

و نيز در آيات زيادى شيطان را براى انسان دشمن معرفى نموده كه هيچگاه خير آدمى را نمى‏خواهد، و فرموده:« إِنَّ الشَّيْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبين،»(5/یوسف) و نيز فرموده:« كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلاَّهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّه‏،»(4/حج) و نيز فرموده: «وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطاناً مَريداً، لعنه الله! » (117و118/نساء) پس لعنت خود را بر او ثابت و او را از هر خيرى طرد كرده است، و از طرفى هم در آيات زيادى بيان فرموده كه اعمال شيطان نظير اعمال ما نيست بلكه تماسش با انسان و اعمال انسان از راه تسويل و وسوسه و اغواء است يعنى در قلب او القاآتى مى‏كند و در نتيجه او را گمراه مى‏سازد، از آن جمله در آيه زير از قول خود شيطان مى‏فرمايد:

« قالَ رَبِّ بِما أَغْوَيْتَني‏ لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنهُمُ الْمُخْلَصِينَ، قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلىَ‏َّ مُسْتَقِيمٌ، إِنَّ عِبَادِى لَيْسَ لَكَ عَلَيهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِين !» **َ(42/حجر)**

 بندگان خداى را به اغواء و گمراه ساختن تهديد كرده، و خداى تعالى هم در جوابش نفوذ و قدرت وى را از بندگان خالص خود نفى كرده، و فرموده: نفوذ تو تنها در گمراهانى است كه تو را پيروى كنند.

صريحا مى‏فرمايد: اعمال شيطان به تصرف و القا در دلها است، از اين راه است كه انسان را به ضلالت دعوت مى‏كند.

پس از آنچه گفته شد اين معنا به خوبى روشن گرديد كه: رجس و شيطانى بودن شراب و ساير مذكورات در آيه از اين جهت است كه اينها كار آدمى را به ارتكاب اعمال زشتى كه مخصوص به شيطانست مى‏كشانند، و شيطان هم جز اين كارى ندارد كه وسوسه‏هاى خود را در دلها راه داده و دلها را گمراه كند، و از همين جهت در آيه مورد بحث آنها را رجس ناميده، چون در آيات ديگرى هم گمراهى را رجس خوانده، از آن جمله فرموده است:« ... وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ!» **(125/ انعام)** آنگاه در آيه بعدى اين معنا را كه رجس بودن اينها ناشى از اين است كه عمل شيطانيست بيان نموده و مى‏فرمايد:« و جز اين نيست كه شيطان ميخواهد بوسيله شراب و قمار بين شما عداوت و خشم بيندازد و شما را از ذكر خدا و از نماز باز دارد، پس آيا دست بردار از آنها هستيد ؟ ! **»**

شيطان از دعوت به اينگونه اعمال جز شر شما را نمى‏خواهد، و لذا گفتيم رجس از اعمال شيطانى است .

« فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ‏! » گفتيم : يكى از وجوهى كه نهى را در اين آيه تاكيد مى‏كند - بعد از ذكر مفاسد - امر به اجتناب است، و اين امر براى اين است كه نهى بهتر در دلها جاى‏گير شود، يكى ديگر از وجوه تاكيد اميد به رستگارى است، براى كسى كه اجتناب كند، كه خود شديدترين مراتب تاكيد را مى‏رساند، زيرا اين معنا را كه: اميد رستگارى نيست براى كسانى كه از اين عمل اجتناب نمى‏ورزند، تثبيت مى‏كند.

« إِنَّمَا يُرِيدُ الشيْطنُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فى الخَمْرِ وَ الْمَيْسرِ! »

همانطورى كه سابقا اشاره شد سياق اين آيه بيان جمله: « مِّنْ عَمَلِ الشيْطنِ،» يا « رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشيْطنِ ،» است، و معنايش اين است كه اينكه گفته شد اين امور از عمل شيطانند يا هم رجس و هم از عمل شيطانند براى اين است كه شيطان هيچ غرضى از اين اعمال خود يعنى خمر و ميسر ندارد، مگر ايجاد عداوت و بغضا بين شما، و اينكه به اين وسيله شما را به تجاوز از حدود خدا و دشمنى با يكديگر وادار كند، و در نتيجه بوسيله همين شراب و قمار و انصاب و ازلام شما را از ذكر خدا و نماز باز بدارد.

و اينكه عداوت و بغضا را تنها از آثار شراب و قمار دانسته از اين جهت است كه اين اثر در آن دو ظاهرتر است، چون معلوم است كه نوشيدن شراب باعث تحريك سلسله اعصاب شده و عقل را تخدير و عواطف عصبى را به هيجان در مى‏آورد، و اين هيجان اعصاب اگر در راه خشم و غضب بكار رود معلوم است كه چه ثمرات تلخى به بار مى‏آورد و بزرگترين جنايت را، حتى جناياتى را كه درندگان هم از ارتكاب آن شرم دارند براى شخص مست تجويز مى‏كند، و اگر در مسير شهوت و بهيميت قرار گيرد معلوم است كه سر به رسوائى در آورده و هر فسق و فجورى را چه در باره مال و عرض خود و چه در باره ديگران در نظرش زينت داده و او را به هتك جميع مقدسات دينى و اجتماعى وا مى‏دارد: دزدى و خيانت و دريدن پرده محارم خود و فاش كردن اسرار و ورود به خطرناك‏ترين ورطه‏هاى هلاكت و امثال آن را در نظرش ناچيز جلوه مى‏دهد، چنانكه آمار ممالك مترقى كه نوشيدن مشروبات الكلى در بينشان رواج دارد نشان داده كه درشت‏ترين ارقام جنايات و حوادث ناگوار و فسق و فجورهاى شرم‏آور و ننگين در اثر نوشيدن اين آب آتشين است.

و نفع و گناهى كه در آن آيه در خمر و ميسر فرض شد طورى نيستند كه روزى از هم جدا شده و تنها نفع آندو بماند، يا نفعش غالب شود، تا در نتيجه حلال گردد. هيچ اميدى به اينكه روزى نفع اين اعمال از گناهش بيشتر و در نتيجه مباح شوند، نيست) دقت بفرمائید!) (1)

**1- المیزان ج 6 ص 175**

# تداوم تقوی و عمل صالح،

# شرط پذیرش گناه شرابخواری قبل از تحریم

« وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسولَ وَ احْذَرُوا،

 فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلى رَسولِنَا الْبَلَغُ الْمُبِينُ!»

**« فرمانبرى خدا و اطاعت رسول كنيد و دورى كنيد از منهيات،**

 **چه اگر گوش ندهيد و اعراض كنيد بايد بدانيد كه تنها بر عهده رسول ما بلاغ آشكار است و بس!»**

« لَيْس عَلى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جُنَاحٌ فِيمَا طعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَّ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَّ ءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَّ أَحْسنُوا وَ اللَّهُ يحِب المُحْسِنِينَ!»

**« بر كسانى كه ايمان آورده‏اند و عمل صالح كرده‏اند گناه و حرجى نيست در آنچه كه قبل از اين از محرمات خورده‏اند ، البته وقتى كه پرهيز كرده و ايمان آورند و عمل صالح كنند،**

 **آنگاه پرهيز كرده و ايمان آورند سپس پرهيز كرده و نيكوئى كنند،**

 **و خداوند دوست مي دارد نيكوكاران را !» (92و93/مائده)**

اين آيات در تحريم خمر و ميسر و غيره مشتمل بر فنون مختلفى است از تاكيد، و آخر از همه اينها تهديد به اينكه اگر بار ديگر مرتكب شوند و از دستور خدا سرپيچى كنند بدانند كه سرپيچيشان بعد از اتمام حجت و بلاغ مبين بوده است .

**«** لَيْس عَلى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصلِحَتِ جُنَاحٌ فِيمَا طعِمُوا**...،»** طعم و طعام به معناى خوردن است، و تنها در خوردنى‏ها بكار مى‏رود، نه خوردنيها و آشاميدنيها، و در لسان اهل مدينه به معناى گندم است، گاهى هم اين كلمه به معناى چشيدن مزه طعام مى‏آيد، در آن صورت هم در معناى آشاميدن و هم در معناى خوردن استعمال مى‏شود، كما اينكه در قرآن در آنجا كه مى‏فرمايد:« فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي‏،» به معناى آشاميدن آمده و در بعضى از احاديث كه رسول الله صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ در توصيف آب زمزم فرموده دارد كه هم طعامى است براى خوردن و هم شفا براى مرض، كه به معناى غذا استعمال شده است.

آيه جواب است از سؤالى كه ممكن است بخاطر كسى بيايد و آن اينست كه با اين همه گناه كه در اين عمل است پس مؤمنينى كه قبل از حرام شدن آن يا قبل از نزول اين آيه مرتكب آن شده‏اند تكليفشان چيست؟ جواب مى‏دهد اگر تقوا پيشه كنند خطرى متوجهشان نيست.

و از طرفى، آيه در مقام رفع خطر از اين طعام مطلق است، و اين مطلق را با اين بيان: « إِذَا مَا اتَّقَوْا وَّ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَّ ءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَّ أَحْسنُوا ،» مقيد كرد به تقوا، و قدر متيقن از اين تقوا كه سه بار در آيه ذكر شده است، حق تقوا است، يعنى تقواى شديد .

و اما اينكه سه بار تقوا را تكرار كرد و مراحل سه‏گانه ايمان و عمل صالح و احسان را به آن تقييد نمود براى اين بود كه تاكيد كند در اشاره به لزوم مقارنت اين مراحل با تقواى واقعى و اينكه نبايد در اين مراحل هيچگونه غرض غير دينى در كار باشد، و باید دانست که تقوا يك مقام خاص دينى و معنوى نيست بلكه حالتى است روحى كه شامل تمامى مقامات معنوى مى‏شود، به اين معنا كه براى هر درجه و مقامى از مقامات معنوى، تقوائى است مخصوص به خود آن مقام .

پس ملخص آنچه گذشت اين شد كه مراد از آيه شريفه **«** لَيْس عَلى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جُنَاحٌ فِيمَا طعِمُوا **...،»** اين است كه بر كسانى كه ايمان آورده و عمل صالح نموده‏اند نسبت به آنچه از شراب نوشيده و يا از ساير محرمات مرتكب شده‏اند حرجى نيست، اما بشرطى كه علاوه بر ايمان و عمل صالحشان در جميع مراحل و اطوار خود ايمان به خدا و رسول و احسان در عمل را دارا باشند، و جميع واجبات را انجام داده و از جميع محرمات پرهيزكار باشند .

با داشتن چنين فضائلى اگر قبل از نزول آيه تحريم و رسيدنش بگوششان و يا قبل از اينكه معناى آنرا فهميده باشند به يكى از اين پليدى‏ها كه عمل شيطان است مبتلا بوده‏اند، حرجى بر آنها نيست و خداى تعالى از گناهان گذشته آنان صرفنظر نموده است. (1)

**1- المیزان ج 6 ص 185**

# روایاتی درباره تحریم شراب

در كافى و تهذيب به اسناد خود از امام ابى جعفر عليه‏السلام‏ نقل مى‏كنند كه فرمود: خداى تعالى هيچ پيغمبرى را مبعوث نفرمود مگر اينكه در علمش گذشته بود كه وقتى دين او كامل شود كمال دين او مستلزم تحريم شراب خواهد بود، و هميشه شراب حرام بوده است، چيزى كه هست طرز تحريم در بين مردم در شريعت هر پيغمبرى نسبت به اول بعثت و آخر آن مختلف بوده، اول بطور ملايم سپس بطور جزم و قطع، چون اگر از همان بار اول آنرا تحريم مى‏كردند، و شدت عمل بخرج مى‏دادند مردم زير بار نرفته و بطور كلى رشته را پاره مى‏كردند.

و نيز حضرت ابى جعفرعليه‏السلام‏ فرمود: كسى بقدر خداى تعالى در رفتار خود رعايت رفق و مدارا را نمى‏كند، و اين هم از رفق خداى تعالى است كه تكليف را به تدريج و به ملايمت در بين بندگان خود اجرا مى‏نمايد، چون مى‏داند اگر يكباره تكليف را بدوش آنان بگذارد هلاك و گمراه مى‏شوند .

و در كافى به سند خود از عطاء بن يسار از ابى جعفر عليه‏السلام نقل مى‏كند كه فرمود: رسول الله صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم فرموده است: هر مسكرى حرام و هر مسكرى خمر است .

مؤلف : اين روايت از طرق اهل سنت از عبد الله بن عمر از رسول الله صلى‏الله‏عليه‏وآله ‏وسلّم‏ نقل شده، و لفظ آن چنين است: هر مسكرى خمر و هر خمرى حرام است و بيهقى و ديگران آنرا نقل كرده‏اند و از طريق ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ نقل اين روايت كه: هر مسكرى حرام و هر چيزى كه با آن قمار شود ميسر است، به حد استفاضه رسيده است .

و در تفسير عياشى از ابى الصباح از امام صادق عليه‏السلام‏ نقل شده كه فرمود: من از آن جناب از نبيذ و خمر پرسيدم كه آيا هر دو به يك منزلت و هر دو حرامند؟ فرمود: نه، نبيذ به منزله خمر نيست، زيرا خداى تعالى خمر را حرام كرده چه كم باشد و چه زياد، كما اينكه ميته و خون و گوشت خوك كم و زيادش را حرام نموده، و رسول الله صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ از هر مشروبى مسكرش را تحريم كرده، و البته هر چه را كه رسول الله صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ تحريم كند خدا تحريم كرده است .

و در كافى و تهذيب به اسناد خود از امام موسى بن جعفر عليه‏السلام نقل كرده كه فرمود: خداى تعالى شراب را حرام نكرده از جهت اينكه با اسم آن دشمن است، بلكه آنرا تحريم فرموده براى خاطر آثار سوء و عاقبت وخيم آن، بنا بر اين هر چيزى كه در اثر و عاقبت سوء با آن شريك باشد آن هم خمر و حرام است .

و در روايت ديگرى است كه هر چيزى كه كار خمر را بكند خمر است .

مؤلف : اخبار در حرمت خمر و ميسر از طريق شيعه و سنى از حد شمار بيرون است، اگر كسى بخواهد به همه آنها اطلاع پيدا كند بايد به كتب حديث مراجعه نمايد (1)

**1- المیزان ج 6 ص 185**

# احکام جاهلیت درباره زراعت و چارپایان

« وَ جَعَلُوا للَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الأَنْعَمِ نَصِيباً فَقَالُوا هَذَا للَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشرَكائنَا فَمَا كانَ لِشرَكائهِمْ فَلا يَصِلُ إِلى اللَّهِ وَ مَا كانَ للَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلى شرَكائهِمْ ساءَ مَا يَحْكمُونَ!»

« براى خدا از مخلوقات وى از كشت و چارپايان نصيبى نهادند و به خيال خود گفتند اين از خدا است ، و اين از شركاى عبادت ما است، آنچه كه سهم شركاى ايشان است به خدا نمى‏رسد اما آنچه از خدا است به شركايشان مى‏رسد چه بد حكمى است كه مى‏كنند.» (136/انعام)

اين آيات عليه مشركين در باره عده‏اى از احكام حلال و حرام كه در خوردنيها ميان مشركين داير بوده احتجاج نموده حكم خدا را در آنها بيان مى‏كند .

قبلا بطور اجمال فرموده بود: از آفريده‏هاى خدا بهره و سهمى براى خدا قرار دادند و سپس آنرا تفسير نموده و بطور تفصيل فرمود: پس گفتند: اين براى خداى عالم و اين براى خدايان ما و بدين وسيله زمينه را براى بيان حكم ديگرى نيز فراهم نمود، و آن حكم اين بود كه مى‏گفتند: آنچه كه سهم شركا است به خدا عايد نمى‏شود، و ليكن آنچه كه سهم خدا است به شركا هم مى‏رسد .

و چون اين حكم علاوه بر اينكه از اصل باطل و افتراى به خدا است توهين به خداى تعالى و ساحت او را كوچكتر از جانب بت‏ها دانستن است، لذا خداى تعالى با جمله « ساءَ مَا يَحْكمُونَ‏،» آنرا تقبيح فرمود .

 مشركين چارپايان و زراعت معينى را پيشكش خدايان خود كرده آنگاه مى‏گفتند خوردن اينها بر كسى حلال نيست مگر تنها بر خدام بتكده آن هم به شرطى كه مرد باشند نه زن و چارپايانى را هم در موقع ذبح به اسم بت‏ها سر مى‏بريدند و نام خدا را نمى‏بردند .

بچه‏هايى كه در شكم بحيره و سائبه باشد، مشركين آنها را اگر زنده به دنيا مى‏آمدند بر مردان حلال و بر زنان حرام مى‏دانستند، و اگر مرده به دنيا مى‏آمدند هم مردان از آن مى‏خوردند و هم زنان .

« سيَجْزِيهِمْ وَصفَهُم،» يعنى به زودى خود اين حرفها را جزا و كيفر آنان قرار مى‏دهيم، و از اين تعبير برمى‏آيد كه همين حرفها به عينه در قيامت به صورت وبال و عذاب مجسم مى‏شود.(1)

**1- المیزان ج 7 ص 497**

# نفی احکام ساختگی زمان جاهلیت درباره حیوانات

« مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بحِيرَةٍ وَ لا سائبَةٍ وَ لا وَصِيلَةٍ وَ لا حَامٍ وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْترُونَ عَلى اللَّهِ الْكَذِب وَ أَكْثرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ!»

**« خداوند براى بحيره و سائبه و وصيله و حام حكمى مقرر نفرموده و ليكن كافران بر خداوند دروغ بستند و اكثر آنان تعقل نمى‏كنند!» (103/مائده)**

**بحیره، سائبه، وصیله، حام**، اينها اصناف چهارگانه چارپایانی هستند كه مردمان جاهليت براى آنها احتراماتى قائل بوده‏اند، و به همين منظور احكامى براى آنها جعل كرده بودند، اينك در آيه شريفه فوق خداى تعالى مى‏فرمايد: اين احكام از ناحيه من نيست. (1)

**1- المیزان ج 6 ص 229**

# خوردن آتش

« إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكتَبِ وَ يَشترُونَ بِهِ ثمَناً قَلِيلاً أُولَئك مَا يَأْكلُونَ فى بُطونِهِمْ إِلا النَّارَ وَ لا يُكلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ لا يُزَكيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ‏!»

« بدرستى آنهائى كه از كتاب خدا آنچه را كه خدا نازل كرده كتمان مى‏كنند و با كتمان آن ثمن اندك بدست مى‏آورند آنها آنچه مى‏خورند جز آتشى نيست كه بدرون خود مى‏كنند و خدا روز قيامت با آنها سخن نخواهد گفت و تزكيه‏شان نخواهد كرد و عذابى دردناك خواهند داشت!» ( 174/بقره)

در آيه شريفه دلالتى كه بر تجسم اعمال و تحقق نتائج آن دارد، بر كسى پوشيده نيست، چون مى‏فرمايد: اينكه علماى اهل كتاب احكام نازله از ناحيه خدا را در برابر بهائى اندك فروختند، همين اختيار ثمن اندك عبارتست از خوردن آتش و فرو بردن آن در شكم، و نيز ادامه بر كتمان حق در اين نشئه، بصورت ادامه بقاء در آتش مجسم مي گردد. ( دقت بفرمائيد.) (1)

**1- الميزان ج : 1 ص : 645**

# آتش شدن مال یتیم در شکم

« إِنَّ الَّذِينَ يَأْكلُونَ أَمْوَلَ الْيَتَمَى ظلْماً إِنَّمَا يَأْكلُونَ فى بُطونِهِمْ نَاراً وَ سيَصلَوْنَ سعِيراً! »

« آنان كه مال يتيمان را به ستمگرى مى‏خورند در حقيقت آنها در شكم خود آتش جهنم فرو مى‏برند و به زودى به دوزخ در آتش فروزان خواهند افتاد!» ( 10/نساء)

وقتى مى‏خواهند بگويند: فلانى فلان غذا را خورد، هم مى‏گويند: اكله و هم تعبير مى‏كنند به اكله فى بطنه، مضمون اين آيه شريفه در واقع تهديد و باز دارى مردم است از خوردن مال ايتام در ارث، و پايمال كردن حقوق آنان، و اين آيه از آياتى است كه دلالت مى‏كند بر تجسم اعمال و حاصل كلام اينكه: از آيه مورد بحث به دست مى‏آيد كه مال خورده شده يتيم در اين دنيا، در آخرت به صورت خوردن آتش مجسم مى‏شود. (1)

**1- المیزان ج 4 ص 321**

**فصل چهارم**

**ذبح اسلامی**

# اهمیت ذبح شرعی با نام خدا

« فَكلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنتُم بِئَايَتِهِ مُؤْمِنِينَ‏! »

**« اگر به آيه‏هاى خدا ايمان داريد از ذبحى كه نام خدا بر آن برده شده بخوريد!»**

...

« وَ لا تَأْكلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسقٌ وَ إِنَّ الشيَطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيَائهِمْ لِيُجَدِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لمُشرِكُونَ‏! »

**« از ذبحى كه نام خدا بر آن ياد نشده مخوريد كه عصيان است، ديو نهادان به دوستان خود القا مى‏كنند تا با شما مجادله كنند اگر اطاعتشان كنيد مشرك خواهيد بود!»**

 **(118تا121/ انعام)**

از ابن عباس نقل شده كه گفته است: مشركين در مساله خوردن گوشت ميته با رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ و مؤمنين مجادله مى‏كردند كه چرا شما حيوانى را كه خودتان ذبح مى‏كنيد مى‏خوريد و اما حيوانى را كه خداوند كشته است نمى‏خوريد؟ در پاسخ آنان اين آيات نازل شد كه فرق بين آن دو حيوان را بيان نموده و حكم خداى را اثبات كرده است.

« فَكلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنتُم بِئَايَتِهِ مُؤْمِنِينَ‏! » می فرماید: حكمى را كه خداوند تشريع فرموده ( خوردن از گوشت حيوانى كه نام خدا بر آن برده شده،) باید اطاعت كرد، و آنچه را ديگران از روى هواى نفس و بدون علم، اباحه و تجويز مى‏كنند( خوردن از گوشت حيوان مردار كه نام خدا بر آن برده نشده،) و بر سر آن به وحى و وسوسه شياطين با مؤمنين به مجادله مى‏پردازند بايد به دور انداخت.

اصل كلام همان دو جمله « فَكلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسمُ اللَّهِ عَلَيْهِ!» و « وَ لا تَأْكلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ! » است كه مفادش فرق گذاشتن بين حيوان ذبح شده و حيوان مردار و حليت آن و حرمت ديگرى است. مى‏فرمايد: شما از آن بخوريد و از اين مخوريد هر چند مشركين با شما در فرق بين آن دو مجادله كنند.

خداوند متعال آنچه را كه بر شما حرام كرده بيان فرموده، و صورت اضطرار را نيز استثنا كرده است و گوشت حيوانى كه در هنگام ذبحش اسم خدا بر آن برده شده جزء آن محرمات نيست، پس خوردن چنين گوشتى مانعى نخواهد داشت. بسيارى از مردم هستند كه كارشان گمراه ساختن ديگران است و آنان را با هواى نفس خود و بدون داشتن علم از راه به در مى‏برند، ليكن پروردگارت به كسانى كه از حدود خدايى تجاوز مى‏كنند داناتر است.

**«** وَ ذَرُوا ظهِرَ الاثْمِ وَ بَاطِنَهُوَ إِنَّهُ لَفِسقٌ**...! » (120/انعام)**

اين آيه گر چه به حسب مضمون مطلق است، و از جميع گناهان ظاهرى و باطنى نهى مى‏كند ولى از سياق آيات قبل و بعد از آن استفاده مى‏شود كه اين آيه تمهيد و زمينه چينى است براى نهيى كه بعدا در جمله « وَ لا تَأْكلُوا ...!» مى‏آيد و لازمه آن اين است كه **خوردن از گوشت حيوانى كه اسم خدا بر آن برده نشده حرام و از مصاديق اثم باشد**، تا اين جمله مربوط به جمله **«** وَ ذَرُوا ظهِرَ الاثْمِ وَ بَاطِنَهُ **...! »** شود، پس اين خوردن، اثم ظاهر يا اثم باطن هر دو مى‏تواند باشد، ولى از تاكيد بليغى كه در جمله « وَ إِنَّهُ لَفِسقٌ» است به دست مى‏آيد كه خوردن چنين گوشتى جزو گناهان باطنى است، و گر نه هيچ احتياجى به چنين تاكيد اكيدى نبود.

از اين بيان معلوم شد كه **مراد از گناه ظاهرى آن گناهى است كه شومى عاقبت و زشتى اثرش بر كسى پوشيده نيست، مانند شرك، آشوبگرى و ظلم، و مراد از گناه باطنى آن گناهى است كه زشتيش همه كس فهم نيست، مانند خوردن ميته، خون و گوشت خوك، اين قسم از گناه با تعليم خدايى شناخته مى‏شود و عقل نيز گاهى آنرا درك مى‏كند.**

تقدير جمله« وَ إِنَّهُ لَفِسقٌ ،» در حقيقت چنين است:

**خوردن از گوشت ميته و گوشتى كه در هنگام ذبحش اسم خدا بر آن برده نشده فسق است، و هر فسقى اجتنابش واجب است پس اجتناب از خوردن چنين گوشتى نيز واجب است.**

جمله « وَ إِنْ أَطعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لمَُشرِكُونَ‏! » تهديد مى‏كند مخالفت كنندگان را به خروج از ايمان، و معنايش اين است كه: اگر شما مشركين را در خوردن از گوشت ميته اطاعت كنيد شما نيز مانند ايشان مشرك خواهيد شد! **(1)**

**(1)- الميزان ج : 7 ص : 456**

# تقابل ذبح و عاطفه،

# و فلسفه تجویز ذبح در قانون الهی

## چرا اسلام كشتن حيوان را تجويز كرده با اينكه رحم و عاطفه آن را جائز نمى‏داند؟

چه بسا كه اين سؤال به ذهن بعضى وارد شود، كه حيوان نيز مانند انسان جان و شعور دارد، او نيز از عذاب ذبح رنج مى‏برد، و نمى‏خواهد نابود شود و بميرد، و غريزه حب ذات كه ما را وا مى‏دارد به اينكه از هر مكروهى حذر نموده، و از ألم هر عذابى بگريزيم، و از مرگ فرار كنيم، همين غريزه ما را وا مى‏دارد به اينكه نسبت به افراد همنوع خود همين احساس را داشته باشيم، يعنى آنچه براى ما درد آور است براى افراد همنوع خود نپسنديم، و آنچه براى خودمان دشوار است براى همنوع خود نيز دشوار بدانيم، چون نفوس همه يك جورند .

و اين مقياس عينا در ساير انواع حيوان جريان دارد با اين حال چگونه به خود اجازه دهيم كه حيوانات را با شكنجه‏اى كه خود از آن متالم مى‏شويم متالم سازيم، و شيرينى زندگى آنها را مبدل به تلخى مرگ كنيم، و از نعمت بقاء كه شريفترين نعمت است محروم سازيم؟ و با اينكه خداى سبحان ارحم الراحمين است، او چرا چنين اجازه‏اى داده؟ و رحمت واسعه‏اش چگونه با اين تبعيض در مخلوقاتش مى‏سازد؟ كه همه جانداران را فدائى و قربانى انسان بسازد؟

جواب از اين سؤال در يك جمله كوتاه اين است كه **اساس شرايع دين و زير بناى آن حكمت و مصالح حقيقى است، نه عواطف وهمى، خداى تعالى در شرايعش حقائق و مصالح حقيقى را رعايت كرده، نه عواطف را كه منشاش وهم است.**

توضيح اينكه اگر خواننده محترم وضع زندگى موجوداتى كه در دسترس او است به مقدار توانائيش مورد دقت قرار دهد، خواهد ديد كه هر موجودى در تكون و در بقايش تابع ناموس تحول است و مى‏فهمد كه هيچ موجودى نيست، مگر آنكه مى‏تواند به موجودى ديگر متحول شود، و يا موجودى ديگر به صورت خود او متحول گردد، يا بدون واسطه و يا با واسطه و هيچ موجودى ممكن نيست به وجود آيد مگر با معدوم شدن موجودى ديگر، و هيچ موجودى باقى نمى‏ماند مگر با فنا شدن موجودى ديگر، بنا بر اين عالم ماده عالم تبديل و تبدل است، و اگر بخواهى مى‏توانى بگوئى عالم آكل و ماكول است ( پيوسته موجودى موجوداتى ديگر را مى‏خورد و جزء وجود خود مى‏سازد.)

 مى‏بينيد كه موجودات مركب زمينى از زمين و مواد آن مى‏خوردند و آن را جزء وجود خود مى‏نمايند، و به آن صورت مناسب با صورت خود و يا مخصوص به خود مى‏دهند و دوباره زمين خود آن موجود را مى‏خورد و فانى مى‏سازد.

گياهان از زمين سر در مى‏آورند و با مواد زمينى تغذيه مى‏كنند، و از هوا استنشاق مى‏نمايند تا به حد رشد برسند، دوباره زمين آن گياهان را مى‏خورد، و ساختمان آنها را كه مركب از اجزائى است تجزيه نموده، اجزاى اصلى آنها را از يكديگر جدا و به صورت عناصر اوليه در مى‏آورد، و مدام و پى در پى هر يك به ديگرى بر مى‏گردد زمين گياه مى‏شود، و گياه زمين مى‏شود،

قدمى فراتر مى‏گذاريم، مى‏بينيم حيوان از گياهان تغذيه مى‏كند آب و هوا را جزء بدن خود مى‏سازد، و بعضى از انواع حيوانات چون درندگان زمينى و هوائى حيوانات ديگر را مى‏خورند، و از گوشت آنها تغذيه مى‏كنند، چون از نظر جهاز گوارش مخصوص كه دارند چيز ديگرى نمى‏توانند بخورند، ولى كبوتران و گنجشگان با دانه‏هاى گياهان تغذى مى‏كنند، و حشراتى امثال مگس و پشه و كك از خون انسان و ساير جانداران مى‏مكند، و همچنين انواع حيواناتى ديگر كه غذاهائى ديگر دارند، و سر انجام همه آنها خوراك زمين مى‏شوند .

پس نظام تكوين و ناموس خلقت كه حكومتى على الاطلاق و به پهناى همه عالم دارد، تنها حاكمى است كه حكم تغذى را معين كرده، موجودى را محكوم به خوردن گياه، و موجودى ديگر را محكوم به خوردن گوشت، و يكى ديگر را به خوردن دانه، و چهارمى را به خوردن خون كرده، و آنگاه اجزاى وجود را به تبعيت از حكمش هدايت نموده است، و نيز او تنها حاكمى است كه خلقت انسان را مجهز به جهاز گوارش گياهان و نباتات كرده، پيشاپيش همه جهازها كه به وى داده دندانهائى است كه در فضاى دهان او به رديف چيده، چند عدد آن براى بريدن، چند عدد براى شكستن، و گاز گرفتن، و آسياب كردن كه اولى را ثنائيات، دندان جلو، و دومى را رباعيات، و سومى را انياب دندان نيش و چهارمى را طواحن دندان آسياب يا كرسى مى‏ناميم، و همين خود دليل بر اين است كه انسان گوشتخوار تنها نيست، و گر نه مانند درندگان بى نياز از دندانهاى كرسى - طواحن - بود، و علف خوار تنها نيز نيست، و گر نه مانند گاو و گوسفند بى نياز از ثنايا و انياب بود، پس چون هر دو نوع دندان را دارد، مى‏فهميم كه انسان هم علفخوار است و هم گوشتخوار.

قدمى به عقب‏تر از دندانها به مرحله دوم از جهاز گوارش مى‏گذاريم، مى‏بينيم قوه چشائى - ذائقه انسان تنها از گياهان لذت و نفرت ندارد، بلكه طعم خوب و بد انواع گوشتها را تشخيص مى‏دهد، و از خوب آنها لذت مى‏برد، در حالى كه گوسفند چنين تشخيص نسبت به گوشت، و گرگ چنين تشخيص نسبت به گياهان ندارد، در مرحله سوم به جهاز هاضمه او مى‏پردازيم، مى‏بينيم جهاز هاضمه انسان نسبت به انواع گوشتها اشتها دارد، و به خوبى آن را هضم مى‏كند، همه اينها هدايتى است تكوينى و حكمى است كه در خلقت مى‏باشد، كه تو انسان حق دارى گوسفند را مثلا ذبح كنى، و از گوشت آن ارتزاق نمائى، آرى ممكن نيست بين هدايت تكوين و حكم عملى آن فرق بگذاريم، هدايتش را بپذيريم و تسليم آن بشويم، ولى حكم اباحه‏اش را منكر شويم .

اسلام هم - همانطور كه بارها گفته شد - دين فطرى است - همى به جز احياء آثار فطرت كه در پس پرده جهل بشر قرار گرفته ندارد، و چون چنين است به جز اين نمى‏توانسته حكم كند، كه خوردن گوشت پاره‏اى حيوانات حلال است، زيرا اين حكم شرعى در اسلام مطابق است، با حكم اباحه‏اى تكوينى .

اسلام همانطور كه با تشريع خود اين حكم فطرى را زنده كرده، احكام ديگرى را كه واضع تكوين وضع كرده نيز زنده كرده است، و آن احكامى است كه قبلا ذكر شد، گفتيم با موانعى از بى بند و بارى در حكم تغذى منع كرده، يكى از آن موانع حكم عقل است كه اجتناب از خوردن هر گوشتى كه ضرر جسمى يا روحى دارد را واجب دانسته، مانع ديگر، حكم عواطف است، كه از خوردن هر گوشتى كه طبيعت بشر مستقيم الفطرة آن را پليد مى‏داند نهى كرده، و ريشه‏هاى اين دو حكم نيز به تصرفى از تكوين بر مى‏گردد، اسلام هم اين دو حكم را معتبر شمرده، هر گوشتى كه به نمو جسم ضرر برساند را حرام كرده، همچنانكه هر گوشتى كه به مصالح مجتمع انسانى لطمه بزند را تحريم نموده، مانند ( گوشت گوسفند يا شترى كه براى غير خدا قربانى شود،) و يا از طريق قمار و استقسام به ازلام و مثل آن تصاحب شده باشد، و نيز گوشت هر حيوانى كه طبيعت بشر آن را پليد مى‏داند، را تحريم كرده است .

و اما اينكه گفتند حس رأفت و رحمت با كشتن حيوانات و خوردن گوشت آنها نمى‏سازد، جوابش اين است كه آرى هيچ شكى نيست كه رحمت خود موهبتى است لطيف، و تكوينى، كه خداى تعالى آن را در فطرت انسان و بسيارى از حيوانات كه تاكنون به وضع آنها آشنا شده‏ايم به وديعه نهاده، الا اينكه چنان هم نيست كه تكوين حس رحمت را حاكم على الاطلاق بر امور قرار داده باشد، و در هيچ صورتى مخالفت آن را جائز نداند، و اطاعتش را بطور مطلق و در همه جا لازم بشمارد، خوب وقتى تكوين خودش رحمت را بطور مطلق و همه جا استعمال نمى‏كند ما چرا مجبور باشيم او را در همه امور حاكم قرار دهيم، دليل اينكه تكوين رحمت را بطور مطلق استعمال نمى‏كند وجود دردها و بيماريها و مصائب و انواع عذابها است .

از سوى ديگر اين صفت يعنى صفت رحمت اگر در حيوانات بطور مطلق خوب و نعمت باشد در خصوص انسان چنين نيست، يعنى مانند عدالت بدون قيد و شرط و بطور على الاطلاق فضيلت نيست، چون اگر اينطور بود مؤاخذه ظالم به جرم اينكه ظلم كرده، و مجازات مجرم به خاطر اينكه مرتكب جرم شده درست نبود و حتى زدن يك سيلى به قاتل جنايتكار صحيح نبود، زيرا با ترحم منافات دارد - و همچنين انتقام گرفتن از متجاوز، و به مقدار تعدى او تعدى كردن درست نبود، و حال اگر ظالم و مجرم و جانى و متجاوز را به حال خود واگذاريم دنيا و مردم دنيا تباه مى‏شوند .

و با اين حال اسلام امر رحمت را بدان جهت كه يكى از مواهب خلقت است مهمل نگذاشته، بلكه دستور داده كه رحمت عمومى گسترش داده شود، و از اينكه حيوانى را بزنند نهى كرده، و حتى زدن حيوانى را كه مى‏خواهند ذبح كنند منع نموده، و دستور اكيد داده مادام كه حيوان ذبح شده جانش بيرون نيامده اعضائش را قطع و پوستش را نكنند، - و تحريم منخنقه و موقوذه از همين باب است- و نيز نهى كرده از اينكه حيوانى را پيش روى حيوان ديگرى مثل آن ذبح كنند، و براى ذبح كردن حيوان راحت‏ترين و ملايم‏ترين وضع را مقرر فرموده، و آن بريدن چهار رگ گردن او است، ( دو تا لوله خون و يك لوله تنفس و يك لوله غذا،) و نيز دستور فرموده حيوانى را كه قرار است ذبح شود آب در اختيارش بگذاريد، و از اين قبيل احكام ديگرى كه تفصيل آنها در كتب فقه آمده است.

و با همه اينها اسلام دين تعقل است، نه دين عاطفه، و در هيچ يك از شرايعش عاطفه را بر احكام عقلى كه اصلاح گر نظام مجتمع بشرى است مقدم نداشته، و از احكام عاطفه تنها آن احكامى را معتبر شمرده كه عقل آن را معتبر شمرده است، كه برگشت آن نيز به پيروى حكم عقل است . (1)

 **(1)- الميزان ج : 5 ص : 296**

# بحثی در ذبح اسلامی و موضوع رحمت الهی

برخی گفته اند: رحمت الهى چگونه با تشريع حكم تزكيه و ذبح حيوانات سازگار است؟ با اينكه خداى تعالى ارحم الراحمين است؟

جوابش اين است كه اين شبهه از خلط ميان رحمت و رقت قلب ناشى شده است، آنچه در خداى تعالى است رحمت است نه رقت قلب، كه تاثر شعورى خاص است در انسان كه باعث مى‏شود، انسان رحم دل نسبت به فرد مرحوم تلطف و مهربانى كند، و اين خود صفتى است جسمانى و مادى كه خداى تعالى از داشتن آن متعالى است، - تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا - و اما رحمت در خداى تعالى معنايش افاضه خير بر مستحق خير است، آن هم به مقدارى كه استحقاق آن را دارد، و به همين جهت بسا مى‏شود كه عذاب را رحمت خدا و به عكس رحمت او را عذاب تشخيص مى‏دهيم - همچنانكه تشريع حكم تذكيه حيوانات را براى حيوانات عذاب مى‏پنداريم - پس اين فكر را بايد از مغز بيرون كرد كه احكام الهى بايد بر طبق تشخيص ما كه ناشى از عواطف كاذبه بشرى است، بوده باشد، و مصالح تدبير در عالم تشريع را بخاطر اينگونه امور باطل ساخته، و يا در اينكه شرايعش را مطابق با واقعيات تشريع كرده باشد مسامحه كند .

پس از همه مطالب گذشته اين معنا روشن گرديد كه اسلام در تجويز خوردن گوشت حيوانات و همچنين در جزئيات و قيد و شرطهائى كه در اين تجويز رعايت نموده امر فطرت را حكايت كرده، فطرتى كه خداى تعالى بشر را بر آن فطرت خلق كرده است: « فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي‏ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّم‏!» (1)

**(1)- الميزان ج : 5 ص : 296**

# روایات وارده در زمینه ذبح چهارپایان

در تفسير عياشى در ذيل آيه « فَكلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسمُ اللَّهِ عَلَيْهِ!» از محمد بن مسلم روايت شده كه گفت: من از امام عليه‏السلام‏ پرسيدم مردى ذبح مى‏كند و در هنگام ذبح لا اله الا الله و يا سبحان الله و يا الحمد لله و يا الله اكبر مى‏گويد آيا اينگونه ذكرها كفايت از بسم الله مى‏كند؟ فرمود: آرى همه اينها اسماى خداى تعالى است.

و نيز در همين تفسير عياشى از ابن سنان روايت شده كه گفت: از امام صادق عليه‏السلام‏ پرسيدم آيا خوردن ذبيحه پسر بچه و زنان حلال است؟ فرمود: آرى، در صورتى كه زن مسلمان باشد و در هنگام ذبح اسم خدا را ببرد ذبيحه‏اش حلال است، و همچنين پسر بچه در صورتى كه بازويش قدرت ذبح را داشته باشد و در هنگام ذبح اسم خدا را ببرد ذبيحه‏اش حلال است، و اگر هم مرد مسلمان بردن اسم خدا را فراموش كند باز خوردن ذبيحه‏اش اشكال ندارد، مگر آنكه در دين متهم باشد. ( يعنى در اثر اتهام گمان برى كه گفتن بسم الله را عمدا ترك نموده است.)

و نيز در همان كتاب از حمران روايت شده كه گفت: من از امام صادق عليه‏السلام‏ شنيدم كه در باره ذبيحه ناصبى و يهودى مى‏فرمود: ذبيحه آنان را مخور مگر آنكه بشنوى كه در هنگام ذبح اسم خدا را برده‏اند، مگر نشنيده‏اى قول خداى تعالى را كه مى‏فرمايد:« وَ لا تَأْكلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسمُ اللَّهِ عَلَيْهِ!»(1)

**(1)- الميزان ج : 7 ص : 461**

# طرز تذکیه حیوان نیمه جان

« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ ما ذَكَّيْتُمْ ...!»

**« اما آن گوشتها و چيزهايى كه خوردنش بر شما حرام شده گوشت مردار و خون و گوشت خوك و گوشت حيوانى است كه هنگام ذبح نام غير خدا بر آن برده شده، و حيوانى كه خفه شده، و يا به وسيله كتك مرده، يا سقوط كرده، و يا به وسيله ضربت شاخ حيوانى ديگر مرده، و يا درنده از آن خورده، مگر آنكه آن را زنده در يابيد، و ذبح كنيد...!»**

« إِلاَّ ما ذَكَّيْتُمْ ،» اين جمله استثنائى است كه از نامبرده‏ها آنچه قابل تذكيه است را خارج مى‏سازد، و تذكيه عبارت است از بريدن چهار لوله گردن، دو تا رگ خون، كه در دو طرف گردن است، و يكى لوله غذا، و چهارمى لوله هوا، و اين در جائى است كه اين حيوان نيمه جانى داشته باشد، دليل داشتن نيمه جان اين است كه وقتى چهار رگ او را مى‏زنند حركتى بكند ، يا دم خود را تكان دهد، و يا صداى خر خر از گلو در آورد، و اين استثناء همانطور كه قبلا گفتيم متعلق است به همه عناوين شمرده شده در آيه، نه به خصوص عنوان آخرى، يعنى نطيحة، چون مقيد كردنش به آخرى سخنى است بى دليل. (1)

 **(1)- الميزان ج : 5 ص : 268**

# فلسفه حلال شدن گوشت ذبیحه با تذکیه

خلقت بشر طورى است كه هم مجهز به جهاز گياه خوارى است، و هم جهاز گوشتخوارى، و فطرت و خلقت گوشتخوارى را براى انسان جائز مى‏داند، و بدنبال اين حكم فطرت، اسلام هم كه شرايعش مطابق با فطرت است خوردن گوشت را جائز دانسته، ليكن اين سؤال پيش مى‏آيد كه چرا اسلام به خوردن گوشت حيواناتى كه خودشان مى‏ميرند اكتفا نكرد، با اينكه اگر اكتفا كرده بود مسلمين هم گوشت مى‏خوردند، و هم كارد بدست نمى‏گرفتند، و با كمال بى رحمى حيوانى را سر نمى‏بريدند، در نتيجه عواطف و رحمتشان جريحه‏دار نمى‏شد؟ جواب اين سؤال از بياناتى كه در فصل دوم گذشت روشن گرديد، چون در آنجا گفتيم رحمت به معناى رقت قلب واجب الاتباع نيست، و عقل پيروى آن را لازم نمى‏داند، بلكه پيروى از آن را باعث ابطال بسيارى از احكام حقوقى و جزائى مى‏داند، و خواننده عزيز توجه فرمود كه اسلام در عين اينكه احكامش را تابع مصالح و مفاسد واقعى قرار داده، نه تابع عواطف، مع ذلك در بكار بردن رحمت به آن مقدار كه ممكن و معقول بوده از هيچ كوششى فروگذار نكرده، هم مصالح واقعى را احراز نموده، و هم ملكه رحمت را در بين نوع بشر حفظ كرده است.

علاوه بر اينكه ( همه مى‏دانيم بيشتر گاو و گوسفند و شترانى كه مى‏ميرند علت مرگشان بيماريهائى است كه اگر گوشت آنها خورده شود انسانها هم به همان بيماريها مبتلا مى‏گردند،) و مزاج آنان تباه و بدنها متضرر مى‏شود، و اين خود خلاف رحمت است، و اگر بشر را محكوم مى‏كرد به اينكه تنها از گوشت حيوانى بخورد كه مثلا از كوه پرت شده، آنوقت مي بايستى همه افراد بشر دور دنيا بچرخند ببينند كجا حيوانى از كوه پرت شده است، و اين براى بشر حكمى حرجى و خلاف رحمت است. (1)

**(1)- الميزان ج : 5 ص : 301**

# تحریم ذبح های جاهلی

« وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ...،» رسم عرب چنين بوده كه سنگى را سر پا قرار داده آن را مى‏پرستيدند، و حيوانات خود را روى آن سر مى‏بريدند.

و غرض از نهى از خوردن گوشت حيوانهائى كه بر روى نصب ذبح مى‏شود اين است كه جامعه مسلمين سنت جاهليت را در بين خود باب نكنند، آرى مردم جاهليت در اطراف كعبه سنگهائى نصب مى‏كردند، و آنها را مقدس شمرده و حيوانات خود را بر روى آن سنگها سر مى‏بريدند، و اين يكى از سنت‏هاى وثنيت بوده است .

« وَ أَن تَستَقْسِمُوا بِالأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسقٌ !» كلمه ازلام به معناى تركه چوبهائى است كه در ايام جاهليت وسيله نوعى قمار بوده، و عمل استقسام به وسيله قداح اين بوده كه شترى و يا حيوانى ديگر را سهم‏بندى مى‏كردند، آنگاه تركه چوبها را براى تشخيص اينكه چه كسى چند سهم مى‏برد و چه كسى اصلا سهم نمى‏برد؟ يكى پس از ديگرى بيرون مى‏كشيدند، و اين خود نوعى قمار بوده است:

« ذَلِكُمْ فِسقٌ- تمام اين اعمال فسق و گناه است! » (1)

 **(1)- الميزان ج : 5 ص : 269**

**فصل پنجم**

**تهیه غذا از شکار حیوانات و پرندگان**

# شکاربوسیله سگ شکاری و ذبح شرعی آن

« يَسئَلُونَك مَا ذَا أُحِلَّ لهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطيِّبَت وَ مَا عَلَّمْتُم مِّنَ الجَوَارِح مُكلِّبِينَ تُعَلِّمُونهُنَّ ممَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكلُوا ممَّا أَمْسكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سرِيعُ الحِساب! »

**« از تو مى‏پرسند - بطور جامع - چه چيزهائى بر ايشان حلال است ؟ بگو آنچه پاكيزه است برايتان حلال است، و نيز آنچه كه از ميان حيوانات شكارى كه تعليم داده‏ايد از قبيل سگ و باز و ببر تنها سگ، شكار كند بشرطى كه تعليم يافته باشد مى‏توانيد از نيم خورده آنها بخوريد، و بشرطى كه هنگام رها كردن سگ، جهت شكار نام خدا را برده باشيد، و از خدا بترسيد، و در شكار حيوانات زياده روى مكنيد، كه خدا در حسابگرى سريع است!» (4/مائده)**

**جوارح** جمع جارحه به معناى هر حيوانى است كه به دنبال شكار باشد، و غذاى خود را از اين راه فراهم كند ( و ساختمان بدنيش مجهز به جهاز شكار است،) مانند مرغان شكارى چون باز و درندگانى چون انواع سگ‏ها و پلنگ‏ها.

و كلمه: «مُكلِّبِينَ» در اصل به معناى تعليم دادن و تربيت كردن سگ براى شكار است، و يا به معناى نگهدارى سگ براى شكار و به كار زدن آن در شكار است، و از اينكه جمله:« وَ مَا عَلَّمْتُم مِّنَ الجَوَارِح،» را مقيد كرد به قيد «مُكلِّبِينَ» فهميده مى‏شود كه حكم حلال بودن نيم خورده جوارح مختص به سگ شكارى است، و از سگ شكارى به ساير درندگان تجاوز نمى‏كند.

و جمله: « ممَّا أَمْسكْنَ عَلَيْكُم،» قيد ديگرى است كه حكم حلال بودن نيم خورده سگان را مقيد مى‏كند به صورتى كه سگ، شكار را براى صاحبش گرفته باشد نه براى خودش. ( پس اگر بدون فرمان صاحبش شكارى را صيد كرد، در صورتى كه صاحبش آن را مرده بيابد حلال نيست.)

و جمله: « وَ اذْكُرُوا اسمَ اللَّهِ عَلَيْهِ، » آخرين شرط حلال بودن شكار سگ است، و آن اين است كه صيد علاوه بر اينكه بايد به وسيله حيوان تعليم يافته شكار شده و صاحبش آن را فرمان داده باشد، صاحب حيوان هنگام فرمان دادن و روانه كردن سگ، نام خدا را ذكر كرده باشد.

و حاصل معناى آيه اين است كه درندگان تعليم يافته - كه همان سگ شكارى باشد - اگر براى شما چيزى از حيوانات وحشى حلال گوشت را كه جز با سر بريدن حلال نمى‏شود شكار كرد، و شما هنگام فرمان دادن نام خدا را برده باشيد آن شكار براى شما حلال است، البته اين در صورتى است كه درنده آن حيوان را قبل از رسيدن شما كشته باشد، همين كشتن درنده حكم سر بريدن را دارد، و اما اگر زخمى كرده باشد، و شما آن را زنده دريابيد، تذكيه آن تنها به اين است كه ذبحش كنيد، و در اين صورت نيازى به حكم صيد سگ نيست زيرا حكم چنين شكارى همان حكم ساير حيوانات حلال گوشت است . (1)

**(1)- الميزان ج : 5 ص : 323**

# عاقبت سوء شکار بی حساب

خداى تعالى دنبال بيان حكم شكار و در آخر آن فرموده: « وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سرِيعُ الحِساب! » تا اشاره كرده باشد به اينكه در مساله شكار كردن بايد از خدا ترسيد، و بيهوده حيوانات وحشى را بى جان ننموده و در كشتن آنها اسراف نورزيد و صرفا به منظور تفريح و سرگرمى و يا خودنمائى و زورمندى شكار نكرد، و بايد دانست كه خداى تعالى در حسابگرى سريع است، و كيفر ظلم و تعدى را قبل از آخرت در همين دنيا مى‏دهد، و اين ظلم‏ها و تجاوزها و دام اندازيها و بى خبر كشتن حيوانات بى زبان همانطور كه بسيار به چشم خود ديده‏ايم جز سوء عاقبت و نكبت ثمره‏اى ندارد . (1)

 **(1)- الميزان ج : 5 ص : 323**

# روایتی درباره شکار با سگ و سایر شکاری ها

در کافی به سند خود از ابى بكر حضرمى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه گفت: من از آن جناب از شكار بازها و عقابها و پلنگ‏ها و سگ‏ها پرسيدم فرمود: نخوريد مگر آنچه خودتان سر بريده‏ايد، و يا سگها شكار كرده باشند، عرضه داشتم: حال اگر سگها شكار را كشته باشند چطور؟ فرمود: مى‏توانى بخورى، براى اينكه خداى تعالى فرموده: « ... وَ مَا عَلَّمْتُم مِّنَ الجْوَارِح مُكلِّبِينَ تُعَلِّمُونهُنَّ ممَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكلُوا ممَّا أَمْسكْنَ عَلَيْكُمْ! » **(4/مائده)** و سخنى از زنده بودن آن نگفته است .

آنگاه امام فرمود: هر درنده‏اى شكار را براى خودش شكار مى‏كند، مگر سگ تعليم يافته كه شكار را براى صاحبش نگه مى‏دارد، آنگاه فرمود: هر وقت سگ را براى شكار رها مى‏كنى نام خدا را ببر، كه همين تذكيه شكار است. (1)

**1- المیزان ج 5 ص 335**

# گوشت شکارهای دریائی و صحرائی

« يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشىْ‏ءٍ مِّنَ الصيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِك فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيم!»

**« اى كسانى كه ايمان آورديد خداوند هر آينه و مسلما شما را با چيزى از شكار مى‏آزمايد بطورى كه شكار تا دست‏رس و تيررس شما به شما نزديك مى‏شود تا بداند كه كيست كه از او به غيب مى‏ترسد پس كسى كه از اين به بعد از حدود خداوند تجاوز كند (و در حال احرام شكار كند) براى اوست عذابى دردناك!»(94/مائده)**

اين آیه در باره حكم شكارهاى دريايى و صحرايى در حال احرام نازل شده است.

جمله:« تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ،» مى‏خواهد حکم را به شكار از جهت آسانى و دشوارى تعميم دهد، يعنى چه آن شكار آسان بدست آيد مانند جوجه‏هاى مرغ و بره‏هاى وحشى و تخم مرغ‏هاى وحشى كه با دست و به آسانى صيد مى‏شوند و چه به دشوارى بدست آيد مانند حيوانات وحشى بزرگ كه عادتا جز بوسيله سلاح شكار نمى‏شود، مشمول این حکم هستند:

و ظاهر آيه و سياقش اين است كه مقدمه است براى حكم مشددى كه در آيه دومى است:

« يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكينَ أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزيزٌ ذُو انْتِقامٍ ! »

**« اى كسانى كه ايمان آورديد شكار را نكشيد در حالى كه شما در احراميد و كسى كه از شما عمدا شكارى بكشد كفاره آن نظير همان شكار است از چهارپايان اهلى، دو نفر از شما كه صاحب عدالتند حكم به آن مى‏كنند، در حالى كه آن كفاره را هدى قرار داده و آنرا به كعبه مى‏رساند.**

**يا اينكه كفاره‏اش طعام دادن به مسكينان و يا به جاى اطعام هر مسكين يك روز روزه است تا بچشد كيفر نافرمانى خود را !**

**خداوند گناهان گذشته را عفو كرده است، و اگر كسى دو باره چنين معصيتى كند پس خدا از او انتقام مى‏گيرد و خداوند عزيز و انتقام‏گير است !» ( 95/مائده)**

 اول آیه نهى است از كشتن شكار، ليكن جمله بعدى يعنى « أُحِلَّ لَكُمْ صيْدُ الْبَحْرِ،»(96/مائده) تا اندازه‏اى آنرا از جهت صيد بودن تفسير مى‏كند، و مى‏فهماند مراد از آن صيد، صيد خشكى و صحرايى است، چنانكه از جهت معناى قتل جمله « وَ مَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ...،» با كلمه مُّتَعَمِّداً آنرا تفسير مى‏نمايد، و ظاهر تعمد مقابل خطاست و معناى قتل خطايى اين است كه قتل را بدون قصد انجام دهد مثلا به منظور تمرين در تيراندازى تير به هدفى مى‏اندازد، اتفاقا تير به شكارى اصابت مى‏كند و آنرا از پاى در مى‏آورد، بنا بر اين از آيه استفاده مى‏شود كه اگر تير و يا سلاح ديگر خود را به قصد شكار بكار برد و شكار را از پاى در آورد كفاره واجب مى‏شود، چه اينكه بياد احرامش باشد يا آنرا فراموش كرده باشد .

« فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيَا بَلِغَ الْكَعْبَةِ،» ظاهرا معنايش اين است كه اگر چنين كند بعهده اوست اينكه جزا و كفاره آنرا حيوانى اهلى نظير حيوانى كه كشته است بدهد، و تشخيص اينكه اين حيوان نظير آن شكار هست يا نيست بعهده دو نفر از مردان عادل و ديندار شما است، و در حالى اين جزا جزاى در راه خدا مى‏شود كه به صورت هدى درآيد، يعنى به مكه فرستاده شود تا طبق دستور سنت در خود مكه يا در منا نحر و يا ذبح شود.

« أَوْ كَفَّرَةٌ طعَامُ مَسكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِك صِيَاماً ،» دو خصلت ديگرى است براى كفاره صيد در حرم، و اما اينكه آيا بين اين سه خصلت ترتيب هست، يعنى اگر ممكن است اول هدى كردن حيوانى نظير آن شكار، اگر ممكن نشد اطعام مساكين، و اگر اين نيز ميسور نشد به همان مقدار روزه واجب است، يا اينكه ترتيب در بين نيست حتى اگر دو كفاره اولى هم ممكن باشد مى‏تواند سومى را اختيار كند؟ اين سؤالى است كه جوابش را بايد از اخبار استفاده كرد، و گرنه صرف اينكه كلمه اَو در آيه بكار رفته دلالت بر عدم ترتيب ندارد، و بيش از ترديد را نمى‏رساند، چيزى كه هست اينكه فرمود:« أَوْ كَفَّرَةٌ،» از آنجا كه طعام مساكين را كفاره ناميد سپس معادل آنرا از روزه معتبر دانست خالى از اشعار به ترتيب بين سه خصلت نيست. « لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ ،» از آيه شريفه اين معنا كه كفاره خود نوعى از مجازات است بخوبى استفاده مى‏شود.

 « عَفَا اللَّهُ عَمَّا سلَف وَ مَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ...، » اينكه عفو را متعلق به ما سلف - كارهاى گذشته- فرموده قرينه است بر اينكه مراد از ما سلف شكارهايى است كه قبل از نزول اين آيه در حال احرام كرده‏اند، نه شكارهايى كه در حين نزول اين آيه و يا بعد از آن صيد شده‏اند، بنا بر اين جمله عَفَا اللَّهُ... براى اين است كه كسى خيال نكند آيه كفاره شامل شكارهاى سابق بر نزول حكم هم هست، بنا بر اين خود يكى از ادله‏اى است كه مى‏توان به آن استدلال كرد بر اينكه صحيح است عفو خداوند شامل عملى شود كه گر چه گناه نيست ليكن در طبعش مفسده‏ايست كه اقتضاى نهى مولوى را دارد.

اما اينكه فرمود: « وَ مَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ‏،» ظاهر جمله « فَيَنتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ ،» اين است كه مى‏خواهد از يك امرى آينده خبر دهد، نه از حكمى فعلى، و اين خود شاهد است بر اينكه مراد از عود تكرار عملى است كه كفاره به آن متعلق شده است، و در نتيجه مراد از انتقام، عذاب الهى خواهد بود، نه همان كفاره .

بنا بر اين، آيه شريفه با صدر و ذيلش در صدد بيان جهات مساله قتل صيد است، كه خدا از آنچه قبل از نزول آيه ارتكاب شده عفو فرموده، و هم اينكه از اين به بعد هر كس مرتكب شود كفاره‏اى شبيه به آنچه صيد كرده به گردنش مى‏آيد و هم اينكه اگر بار دوم آنرا مرتكب شود كفاره نداشته و خداوند عذابش مى‏كند. بيشتر اخبارى كه از ائمه اهل بيت عليهم‏السلام‏ در تفسير اين آيه وارد شده به همين معنا دلالت دارد. (1)

**(1)- الميزان ج : 6 ص : 202**

# حلیت گوشت شکارهای دریائی

« أُحِلَّ لَكُمْ صيْدُ الْبَحْرِ وَ طعَامُهُ مَتَعاً لَّكُمْ وَ لِلسيَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صيْدُ الْبرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى إِلَيْهِ تحْشرُون ! »

**« حلال شده است براى شما شكار دريايى و خوردن آن براى اينكه براى شما و رهگذرها متاعى باشد، و حرام شده است بر شما شكار خشكى مادامى كه در احراميد، و بترسيد از خدايى كه بسوى او محشور مى‏شويد!» (96/مائده)**

اين آيه در مقام بيان حكم شكار كردن حيوانات دريايى و صحرايى است، نه حكم خوردن آنها، و اين خود شاهد است بر اينكه بايد متعينا بگوييم مراد از طعامه - خوردن- كه معناى مصدرى است، نيست، بلكه مراد شكار كردن است و مقصود از حليت طعام دريا حليت خوردن آن است، در نتيجه از حليت صيد جواز شكار كردن حيوانات دريايى استفاده مى‏شود، و از طعام دريا حليت خوردن هر چيزى كه از دريا گرفته شود بدست مى‏آيد، و لو اينكه اين عنوان( آنچه از دريا گرفته شود،) اعم است، هم شامل شكار مى‏شود و هم مردارهايى كه آب بيرون مى‏اندازد و هم غير حيوان، الا اينكه آنچه از اخبار اهل بيت عليهم‏السلام‏ وارد شده است اين عنوان( آنچه از دريا گرفته مى‏شود،) را تفسير مى‏كند به ماهى‏هاى شور و امثال آن از شكارهاى مانده و كهنه.

و اينكه فرمود: « مَتَعاً لَّكُمْ وَ لِلسيَّارَةِ ،» حال است براى صيد البحر و طعامه و در آن اشاره‏اى هم به اين جهت هست كه خداوند از در منت آنرا حلال فرموده، و چون خطاب به مؤمنين از جهت محرم بودنشان است عبارت مَتَعاً لَّكُمْ وَ لِلسيَّارَةِ بمنزله اينست كه گفته شود براى شما محرمها و غير شما يعنى آنهايى كه احرام ندارند(1)

**(1)- الميزان ج : 6 ص : 208**

# فلسفه تحریم شکار در حال احرام

ممكن است كسى توهمی بكند و بگويد: نهى از شكار كردن با اينكه يا اصلا اتفاق نمى‏افتد و يا بندرت وقوع مى‏يابد حكمى است بسيار كم فائده و يا بى فايده، چه تحريم شكار در يك مكانى از امكنه و در زمانى از زمانها و همچنين سوق دادن هدى جز تقليد از خرافات امم جاهليت چه سودى در بر دارد؟ از اين سؤال جواب داده شده كه اعتبار بيت الحرام و شهر الحرام و احكامى كه بر آن دو تشريع شده مبنى بر حقيقتى علمى و اساسى و جدى است، و آن اينست كه اين بيت الله و احكام و مناسكش مايه قوام و حيات مردم است . (1)

 **(1)- الميزان ج : 6 ص : 209**

# روایات وارده درباره شکار در حال احرام

در تفسير عياشى به اسناد خود از حريز از امام ابى عبد الله عليه‏السلام‏ نقل كرده كه فرمود: اگر مرد محرم كبوترى را بكشد كفاره‏اش گوسفندى است، و اگر جوجه آنرا بكشد كفاره‏اش شترى است، و اگر تخم مرغى را با پا لگد كرده و بشكند بر اوست يكدرهم، كه آن را و آن گوسفند و شتر را در مكه و يا منا تصدق دهد، و اين همان قول خداست كه فرمود: « لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشىْ‏ءٍ مِّنَ الصيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ ( جوجه و تخم) وَ رِمَاحُكُمْ ( مادران آنها.) »

در تهذيب از كلينى از ابن ابى عمير از بعضى از اصحابش از امام ابى عبد الله عليه‏السلام‏ نقل كرده كه فرمود: اگر محرم اشتباها صيدى را بكشد بر او كفاره است، و اگر براى بار دوم عمدا چنين كند ديگر كفاره ندارد، و ليكن اين چنين شخص از كسانى است كه خدا از آنها انتقام مى‏ستاند .

در كافى از زهرى از على بن الحسين عليهماالسلام‏ نقل كرده كه فرمود، روزه كفاره شكار واجب است، زيرا خداى تعالى فرموده: « وَ مَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيَا بَلِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّرَةٌ طعَامُ مَسكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِك صِيَاماً،» اى زهرى هيچ ميدانى معناى اينكه روزه بمقدار اطعام مساكين و عدل آن باشد چيست؟ زهرى مى‏گويد: عرض كردم: نه نمى‏دانم، فرمود: شكار را قيمت مى‏كنند، آنگاه قيمت آنرا با گندم مى‏سنجند، و بدست مى‏آورند كه با قيمت آن چقدر گندم مى‏توان خريدارى كرد، سپس آنمقدار گندم مفروض را به صاع تقسيم كرده ببينند چند صاع است. آنگاه در مقابل هر نصف صاع يك روز روزه مى‏گيرند.

و در كافى به سند خود از احمد بن محمد از بعضى از رجال روايتى خود از امام ابى عبد الله عليه‏السلام‏ نقل مى‏كند كه فرمود: كسى كه در احرامش هدى بر او واجب شده مى‏تواند هدى خود را در هر جا كه بخواهد نحر كند، مگر فدا و كفاره صيد، كه بايد آنرا به مكه برساند، چون خداى تعالى در خصوص آن فرمود:« هَدْيَا بَلِغَ الْكَعْبَةِ - هديى كه به كعبه برسد . »

و در تفسير عياشى از حريز از ابى عبد الله عليه‏السلام روايت شده است كه فرمود مراد از صيد دريا در آيه«أُحِلَّ لَكُمْ صيْدُ الْبَحْرِ وَ طعَامُهُ مَتَعاً لَّكُمْ،» ماهى‏هاى شورى است كه مى‏خورند، و فرق بين حيوان دريايى و صحرايى اين است كه هر مرغى كه در باتلاقها و نيزارها بسر مى‏برد، اگر تخم‏گذارى و پرورش جوجه‏اش در خشكى انجام مى‏گيرد، آن مرغ از مرغهاى صحرايى بشمار مي رود، و اگر تخم‏گذارى و پرورش جوجه‏اش را در آب انجام مى‏دهد، آن مرغ از مرغهاى آبى محسوب مى‏شود، و شكار آن حلال است. (1)

 **(1)- الميزان ج : 6 ص : 211**

**فصل ششم**

**میوه و زرع در تغذیه انسان**

# انواع خوردنی ها و نوشیدنی های تولیدی برای انسان

« وَ أَنزَلْنَا مِنَ السمَاءِ مَاءَ بِقَدَرٍ فَأَسكَنَّهُ فى الأَرْضِ وَ إِنَّا عَلى ذَهَابِ بِهِ لَقَدِرُونَ‏،»

« و ما براى شما آب را به قدر معين از آسمان نازل كرده و در زمين نگاهش داشتيم، در حالى كه بر نابود كردن آن نيز قادريم،»

« فَأَنشأْنَا لَكم بِهِ جَنَّتٍ مِّن نخِيلٍ وَ أَعْنَبٍ لَّكمْ فِيهَا فَوَكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنهَا تَأْكلُونَ‏،»

« آنگاه ما با آن آب براى شما باغها و نخلستانهاى خرما و انگور ايجاد كرديم و ميوه‏هاى بسيار كه از آن مى‏خورديد آفريديم،»

« وَ شجَرَةً تخْرُجُ مِن طورِ سيْنَاءَ تَنبُت بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِّلاَكلِينَ‏،»

« و درختى آفريديم كه از طور سينا بر مى‏آيد و روغن زيت و خورش مردم بار مى‏آورد،»

« وَ إِنَّ لَكمْ فى الأَنْعَمِ لَعِبرَةً نُّسقِيكم مِّمَّا فى بُطونهَا وَ لَكمْ فِيهَا مَنَفِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنهَا تَأْكلُون،»

« و براى شما در مطالعه حال چارپايان عبرتى است، كه از شيرش به شما مى‏نوشانيم، با اينكه اين شربت گوارا از شكم او بيرون مى‏آيد، و در آن چارپايان براى شما منافع بسيارى است و از خود آنها مى‏خوريد.» (18 تا 21 / مومنون)

مراد از آب نازل از سماء آب باران است، و در اينكه فرمود**« بِقَدَرٍ»** اشاره است به اينكه آنچه آب باران مى‏بارد، بر مقتضاى تدبير تام الهى است كه هر چيزى را اندازه‏گيرى مى‏كند، حتى يك قطره كم و بيش از آنچه تدبير اقتضا مى‏كند نمى‏بارد، و نيز در آن اشاره است به آيه: « وَ إِنْ مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُوم‏! » **( 21/ حجر)**

انشاء جنات به معناى احداث و تربيت باغها است، می فرماید: ما با آن باران جنات و باغهايى رويانيديم و نيز درختى كه در طور سينا است و از ثمره آن روغن به دست مى‏آيد - كه مراد از آيه، درخت زيتون است، و ميوه‏اى مى‏دهد كه در آن روغن هست، و « صِبْغٍ لِّلاَكلِينَ‏، » يعنى مى‏روياند صبغى و خورشی براى خورندگان . اگر در بين همه درختان زيتون را نام برد، به خاطر عجيب بودن اين درخت است.

« وَ إِنَّ لَكمْ فى الأَنْعَمِ لَعِبرَةً نُّسقِيكم مِّمَّا فى بُطونهَا ...،» كلمه **عبرت** به معناى دليلى است كه با آن استدلال شود بر اينكه خدا مدبر امر خلق است، و به ايشان رؤوف و رحيم است، و مراد از اينكه فرمود: شما را از آنچه در بطون چهار پايان است سيراب مى‏كنيم اين است كه شير آن حيوانات را به انسانها مى‏نوشاند .

و مراد از منافع بسيار، انتفاعى است كه بشر از پشم و مو و كرك و پوست و ساير منافع آنها مى‏برد، و از گوشت آنها مى‏خورد .

در مجمع البيان در ذيل جمله « تَنبُت بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِّلاَكلِينَ‏،» مى‏گويد: از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ روايت شده كه فرمود: زيت درخت مباركى است، از آن خورش كنيد و از روغنش بر بدن بماليد (1)

**(1)- الميزان ج : 15 ص : 28**

# خدا شکافنده دانه و هسته است!

« إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الحَب وَ النَّوَى يخْرِجُ الحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَىّ‏ِ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنى تُؤْفَكُون؟»

**« خدا شكافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده و مرده را از زنده پديد مى‏آورد اين است خداى پرستيدنى! پس كجا سرگردان مى‏شويد؟» (95/انعام)**

**. . .**

«ِ‏ وَ هُوَ الَّذِى أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَات كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِراً نخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّترَاكباً وَ مِنَ النَّخْلِ مِن طلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُشتَبِهاً وَ غَيرَ مُتَشبِهٍ انظرُوا إِلى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فى ذَلِكُمْ لاَيَتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ‏! »

**« او است كه از آسمان آبى نازل كرده كه با آن همه روئيدنى‏ها را پديد آورده‏ايم و از جمله سبزه‏اى پديد آورده‏ايم كه از آن دانه‏هاى روى هم چيده پديد مى‏كنيم و از نخل و از گل آن خوشه‏هاى آويخته و باغ‏ها از تاكها و زيتون و انار و مانند و ناهمانند هم كرده‏ايم ، ميوه آنرا هنگام ثمر دادن و رسيدنش بنگريد كه در اين آيات براى گروهى كه ايمان دارند عبرت‏ها است! » (99/ انعام )**

اين خداى سبحان است كه دانه‏هاى نباتات و هسته را مى‏شكافد و از آنها گياه و درخت مى‏روياند، و مردم را با دانه‏ها و ميوه‏هاى آنها روزى مى‏دهد.

در شكافتن صبح و موقع استراحت قرار دادن شب و همچنين حركت ماه و خورشيد كه باعث پديد آمدن شب و روز و ماه و سال مى‏گردد، تقدير عجيبى به كار رفته و در نتيجه اين تقدير موجب انتظام نظام معاش انسان و مرتب شدن زندگى او شده، لذا در ذيل آيه فرموده:«ذَلِك تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيم!»

مراد از اينكه فرمود:« فَأَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ،» اين است كه ما به وسيله آبى از آسمان مى‏فرستيم گياهان را مى‏رويانيم، و آن قوه نموى كه در روئيدنى‏ها است به ظهور درآورده گياهان و درختان و آدميان و ساير انواع حيوانات را نمو مى‏دهیم.

منظور از « حَبًّا مُّترَاكبا ،» انعقاد بعضى بر بالاى بعضى ديگر است، نظير خوشه گندم كه در آن دانه‏ها روى هم قرار دارد، و«مِن طلْعِهَا،» به معناى اولين مرحله ظهور خرما بر شاخه‏هاى نخل است، و« قِنْوَانٌ ،» خوشه خرما را گويند، و« دانية،» به معناى نزديك و« مشتبه غير متشابه » به معناى هم شكل و مخالف در شكل نوعى است، و « يَنْعِهِ ،» در ميوه، رسيدن و پخته شدن آن را گويند.

خداى تعالى در اين آيه شريفه چند فقره از چيزهايى را كه به دست قدرت خود آفريده خاطرنشان ساخته تا آنان كه داراى عقل و بصيرتند در خلقت آنها نظر كرده و بدين وسيله به توحيد خداى تعالى راه يابند بعضى از آن مذكورات امورى هستند مربوط به زمين، مانند شكافتن دانه‏ها گياهان و هسته‏هاى درختان و امثال آن، بعضى ديگر امورى هستند مربوط به آسمان، مانند پديد آوردن شب و صبح و به وجود آوردن آفتاب و ماه و ستارگان، بعضى ديگر مربوط به خود آدمى و اينكه تمامى افراد بشر از يك فرد منشعب شده، كه بعضى از آنان مستقر و بعضى ديگر مستودعند، و بعضى ديگر امورى هستند مربوط به همه آن مذكورات، و آن فرستادن باران از آسمان و فراهم ساختن غذا براى نباتات، ميوه‏ها، حيوانات و آدميان و روياندن اشيايى كه قوه روئيدن دارند مانند گياه و حيوان و انسان است. (1)

**(1)- الميزان ج : 7 ص : 397**

# سوگند خدا به میوه ها

**« وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ‏! »**

**« قسم به انجير و زيتون!» ( 1و2/ تین)**

انجير و زيتون دو ميوه معروف است، كه خداى تعالى به آنها سوگند ياد كرد، به خاطر اينكه در آنها فوايد بسيار زيادى و خواص و منافعى سراغ داشته است. (1)

 **(1)- الميزان ج : 20 ص : 540**

# جواز خوردن میوه و زرع

« وَ هُوَ الَّذِى أَنشأَ جَنَّتٍ مَّعْرُوشتٍ وَ غَيرَ مَعْرُوشتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مخْتَلِفاً أُكلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشبهاً وَ غَيرَ مُتَشبِهٍ كلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ ءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسرِفُوا إِنَّهُ لا يحِب الْمُسرِفِينَ‏ !»

**« او است كه باغهاى داربست زده و بى داربست و نخل و كشتزارها كه ميوه آن مختلف است و زيتون و انار همانند و غير همانند آفريده، از ميوه آن چون ميوه آورد بخوريد و حق خدا را از آن هنگام چيدنش بدهيد و اسراف مكنيد كه خدا مسرفان را دوست ندارد.» (141/ انعام)**

جنات معروشات عبارت خواهد بود از تاكستانها و باغهاى انگور و مانند آنها، و جنات غير معروشات باغهايى كه درختهاى آن بر تنه خود استوار باشد نه بر داربست. و اينكه فرمود: «وَ الزَّرْعَ مخْتَلِفاً أُكلُهُ،» معنايش اين است كه خوردنى‏ها و دانه‏هاى آن زرع مختلف است، يكى گندم است و يكى جو، يكى عدس است و آن ديگرى نخود.

مقصود از متشابه و غير متشابه در جمله و الزيتون و الرمان متشابها و غير متشابه بطورى كه از سياق برمى‏آيد اين است كه هر يك از آن ميوه‏ها از نظر طعم و شكل و رنگ و امثال آن هم متشابه دارد و هم غير متشابه.

« كلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَر ...،» امرى كه در اينجا است امر وجوبى نيست، بلكه تنها اباحه را مى‏رساند، چون از اينكه قبلا مساله خلقت جنات معروشات و نخل و زرع و غير آن را خاطر نشان ساخته بود به دست مى‏آيد كه امر به خوردن از ميوه‏هاى آنها امر در مورد توهم منع است و معلوم است در چنين موردى صيغه امر تنها اباحه را مى‏رساند نه وجوب را .

در حقيقت تقدير كلام اين است كه: خداوند آن كسى است كه جنات و نخل و زرع را آفريد و به شما دستور داد تا از ميوه‏هاى آنها بخوريد و امر فرمود كه در موقع چيدن آن حق واجبش را بپردازيد، و شما را از اسراف در آن منع و نهى كرد. و اين سياق بهترين دليل است بر اينكه معناى دستور داد اين است كه به شما اجازه داد. (1)

**(1)- الميزان ج : 7 ص : 500**

# دادن حق فقرا در زمان برداشت محصول

و مقصود از حق در جمله« وَ ءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ ،» آن حق ثابتى است كه متعلق به ميوه‏هاى مذكور مى‏شود. اگر فرمود: حق ميوه را بپردازيد به اين جهت است كه حق مزبور به آن ميوه‏ها تعلق مى‏گيرد، همچنانكه گفته مى‏شود: حق فقراء چون حق به فقرا ارتباط خاصى دارد.

آيه شريفه به طور اجمال و سربسته از ميوه‏ها و حبوبات حقى براى فقرا قائل شده، و فرموده كه در روز درو غلات و چيدن ميوه‏ها حق فقرا بايد داده شود.

و اين اشاره به حكم عقل است، و در حقيقت حكمى را كه عقل در اين باره دارد امضاء كرده نه اينكه بخواهد مساله زكات را خاطرنشان سازد، چون اين آيه شريفه در مكه نازل شده و تشريع زكات و وجوب آن در مدينه اتفاق افتاده است.

علاوه بر اين، اگر آيه شريفه راجع به زكات واجب مى‏بود مى‏بايست زكات در همه انواع نامبرده در آيه واجب بوده باشد، و حال آنكه در ميان آنها چيزهايى هست كه زكات ندارد.

بله، بعيد نيست بگوييم اين آيه اجمال همان تفصيلى است كه بعدا در مدينه نازل شده، چون بطور كلى اصول شرايعى كه در مدينه بطور تفصيل نازل شده در مكه بطور اجمال نازل گرديده است. (1)

**(1)- الميزان ج : 7 ص : 500**

# نهی از اسراف در استفاده از میوه و زرع

و اينكه فرمود**:« وَ لا تُسرِفُوا ! »** معنايش اين است كه در استفاده از اين ميوه‏ها و غلات از آن حدى كه براى معاش شما صالح و مفيد است تجاوز مكنيد، درست است كه شما صاحب آن هستيد و ليكن نمى‏توانيد در خوردن آن و بذل و بخشش از آن زياده روى كنيد، و يا در غير آن مصرفى كه خدا معين نموده به كار بزنيد مثلا در راه معصيت خدا صرف نماييد. و همچنين فقيرى كه از شما مى‏گيرد نمى‏تواند در آن اسراف نموده مثلا آنرا تضييع كند. پس آيه مطلق و خطاب آن شامل جميع مردم است چه مالك و چه فقير. (1)

**(1)- الميزان ج : 7 ص : 500**

# روایات وارده در زمینه حق فقرا در میوه و زرع

 در تفسير قمى ... در ذيل جمله« وَ ءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسرِفُوا إِنَّهُ لا يحِب الْمُسرِفِينَ‏،» گفته است: احمد بن ادريس از احمد بن محمد از على بن حكم از ابان بن عثمان از شعيب عقرقوفى براى ما حديث كرد كه وى گفته است: من از امام صادق عليه‏السلام معناى جمله« وَ ءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِه ،» را پرسيدم، فرمود: حق از خوشه (گندم و جو ...) يك دسته و از خرما هنگامى كه چيده شود يك مشت است.

سپس اضافه كرد كه از ايشان پرسيدم آيا ممكن است انسان اين حق را بعد از بردن خرمن به خانه بپردازد؟ فرمود: نه اگر قبل از بردنش بپردازد به سخاوت وى نزديكتر است.

و نيز در همان تفسير از احمد بن ادريس از برقى از سعد بن سعد از حضرت رضا عليه‏السلام‏ نقل كرده كه شخصى از آن جناب پرسيد: اگر در موقع درو و برداشت حاصل مساكين حاضر نباشند چه بايد كرد؟ حضرت فرمود: در اين صورت تكليفى بر او نيست.

و در كافى از على بن ابراهيم از ابن ابى عمير از معاویه بن حجاج روايت كرده كه گفت: من از امام صادق عليه‏السلام‏ شنيدم كه مى‏فرمود: در زراعت دو حق هست: حقى است گرفتنى و حقى است دادنى. عرض كردم گرفتنى آن كدام است و دادنيش كدام؟ فرمود: حقى كه از زراعت به حكم اجبار مى‏گيرند همان عشر و نصف عشر (صدى ده و صدى پنج) است و اما آن حقى كه انسان خودش به طيب خاطر خود مى‏دهد همان حقى است كه آيه: « وَ ءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ !» متعرض آن است.

و مقصود از روز حصاد همان روزى است كه شروع به چيدن مى‏شود و به تدريج روى هم انباشته مى‏گردد، همه اين مدت روز حصاد است.

آنگاه معاويه بن حجاج اضافه كرد( كه مطلب ديگرى را نيز امام فرمود،) و به خاطرم جز اين نيست كه فرمود: حقى كه در روز حصاد بايد داد عبارت از اين است كه در طول مدت حصاد هر دفعه كه مسكينى مراجعه مى‏كند يك دسته به او بدهد تا از حصاد فارغ شود.

و نيز در كافى به سند خود از ابن ابى نصر از حضرت ابى الحسن رضا عليه‏السلام‏ روايت كرده كه از آنجناب از معناى جمله« وَ ءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسرِفُوا !» پرسيدم، حضرت فرمود: پدرم بارها مى‏فرمود: اسراف در روز درو و روز چيدن خرما به اين است كه انسان با دو مشت خود بدهد.

آنگاه فرمود پدرم وقتى در چنين مواقعى به غلامى برمى‏خورد كه با دو مشت خود صدقه مى‏داد، صدايش مى‏زد و مى‏فرمود: خرما را مشت مشت و سنبل (خوشه) را دسته دسته بده!

 و نيز در همان كتاب به سند خود از مصادف روايت كرده كه گفت: وقتى در خدمت امام صادق عليه‏السلام‏ در يكى از زمين‏هاى زراعيش بودم، موقعى بود كه داشتند درو مى‏كردند، اتفاقا سائلى نزديك آمد و سؤال كرد من در جوابش گفتم خدا روزيت دهد، حضرت فرمود: ساكت، شما نمى‏توانيد چنين جوابى بدهيد مگر بعد از آنكه به سه نفر داده باشيد پس از آن در دادن و ندادن مختاريد.

و در تفسير عياشى از امام صادق عليه‏السلام‏ نقل شده كه در ذيل آيه مذكور فرموده: از محصول جمع‏آورى شده خود به هر مسلمانى كه نزدت آمد، بده و اگر هيچ مسلمانى نزدت نيامد به مشرك بده.

و در كتاب الدر المنثور است كه ابن منذر، نحاس، ابو الشيخ و ابن مردويه از ابى سعيد خدرى روايت كرده‏اند كه گفت: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ در ذيل آيه« وَ ءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ !» فرمود: آن حق عبارت است از آنچه از سنبل‏ها مى‏ريزد. (1)

**(1)- الميزان ج : 7 ص : 500**

# زوج ثمرات

« وَهُوَ الَّذِى مَدَّ الأَرْض وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَسىَ وَ أَنهَراً وَ مِن كلّ‏ِ الثَّمَرَتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَينِ اثْنَينِ يُغْشى الَّيْلَ النهَارَ إِنَّ فى ذَلِك لاَيَتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ‏،»

**« اوست كه زمين را بگسترد، و در آن كوهها و جويهايى قرار داد و از هر قسم ميوه دو صنف پديد آورد، شب را با روز مى‏پوشاند، كه در اينها براى گروهى كه بينديشند عبرتها است،»**

« وَ فى الأَرْضِ قِطعٌ مُّتَجَوِرَتٌ وَ جَنَّتٌ مِّنْ أَعْنَبٍ وَ زَرْعٌ وَ نخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيرُ صِنْوَانٍ يُسقَى بِمَاءٍ وَحِدٍ وَ نُفَضلُ بَعْضهَا عَلى بَعْضٍ فى الأُكلِ إِنَّ فى ذَلِك لاَيَتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُون،»

**« در زمين، قطعه‏هاى پهلوى هم هست و با باغهائى از انگور و كشت و نخل، از يك بن و غير يك بن، كه از يك آب سيراب مى‏شوند، و ما ميوه‏هاى بعضى از آنها را بر بعضى ديگر مزيت داده‏ايم، كه در اينها براى گروهى كه تعقل كنند عبرتهاست.» ( 3و4/ رعد )**

كلمه **مد** در **مدالارض** به معناى گستردن است، يعنى زمين را به نحو شايسته‏اى كه بشود در آن زندگى كرد و حيوان و نبات و اشجار در آن پديد آيند، گسترده كرد. و اينكه گستردن زمين را به خداى تعالى نسبت داد به منزله تمهيد و مقدمه براى جمله ايست كه به آن ملحق مى‏شود و كلام طورى ريخته شده كه هر جمله، فرع جمله قبلى خودش است، و غرض از آن - و خدا داناتر است - بيان تدبير خدا براى امور سكنه زمين از انسان و حيوان است، كه چه تدابيرى در حركت آنها براى طلب رزق، و در سكونشان جهت آسايش بكار برده و بهمين منظور زمين را گسترده كرد، كه اگر گسترده نمى‏كرد انسان و حيوان نمى‏توانست در آن ادامه زندگى دهد، و اگر هم يكسره گسترده مى‏شد و در آن پستى و بلندى وجود نمى‏داشت باز هم صالح براى زندگى نبود، چون آبهايى كه در آن ذخيره شده بر سطح آن جريان نمى‏يافت و زراعت و بستانى به وجود نمى‏آمد، و لذا خداى تعالى كوههاى بلند و پاى‏برجا در آن ميخكوب كرده و آنچه آب از آسمان مى‏فرستد در آن كوهها ذخيره نموده و نهرهايى از اطراف آنها جارى و چشمه‏هايى بر دامنه‏ها روان مى‏سازد، و كشتزارها و باغات را سيراب مى‏كند، و ميوه‏هاى مختلف تلخ و شيرين و تابستانى و زمستانى و اهلى و جنگلى ببار مى‏آورد، و شب و روز را كه دو عامل قوى در رشد ميوه‏ها و حاصل‏ها است بر زمين مسلط مى‏سازد، آرى شب و روز سرما و گرما را به وجود مى‏آورند و اين دو نيز در نضج و نمو و انبساط و انقباض موجودات زمين تاثير دارند .

و نيز روشنى و تاريكى را كه تنظيم كننده حركات حيوانات و انسان است و سعى و كوشش آنها را در طلب رزق و سكونت و استراحتشان منظم مى‏كند ببار مى‏آورند .

پس گستردن زمين، راه را براى ايجاد كوههاى ريشه‏دار، و كوهها راه را براى جارى شدن نهرها، و جارى شدن نهرها راه را براى پيدايش ميوه‏هاى نر و ماده و رنگهاى مختلف آن هموار ساخته، با ايجاد شب و روز اغراض مذكور به نحو كمال حاصل مى‏گردد، و در همه اينها تدبيرى است متصل و متحد كه از وجود مدبرى حكيم و واحد و بى‏شريك در ربوبيت كشف مى‏كند، و در همه اينها آياتى است براى مردمى كه تفكر كنند .

« وَ مِن كلّ‏ِ الثَّمَرَتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَينِ اثْنَين، » - يعنى و از جميع ميوه‏هايى كه ممكن است وجود يابد، در زمين انواع متخالف و مختلفى از حيث نوع، از حيث تابستانى و زمستانى، از حيث شيرينى و غير آن، و از حيث ترى و خشكى آن قرار داد .

 در زمين قطعه‏هايى هست نزديك بهم و همسايه هم كه خاكش از نظر طبع شبيه بهم است و در آنها باغهاى انگور مى‏رويد كه خود از ميوه‏هايى است كه از نظر شكل و رنگ و طعم و درشتى و ريزى و لطافت و خوبى بسيار با هم مختلفند، و همچنين حاصلهايى مى‏رويد كه جنس و صنف آنها مختلف است، گندم و جو اين محل با گندم و جو محل ديگر مختلف است .

و نيز خرما مى‏رويد كه بعضيها مثل همند، و از يك ريشه جوانه مى‏زنند، و بعضى مثل هم نيستند، با اينكه زمين يكى است و همه از يك آب مشروب مى‏شوند، و ما بعضى را بر بعضى بخاطر مزيت مطلوبى كه در صفات آنست برترى داديم .

ما فوق تمامى سببها سببى است كه هم ماده عالم را ايجاد كرده و هم در آن، صورتها و آثار گوناگون و بى‏شمارى به كار برده، و به عبارت ديگر، در اين ميان سبب واحدى است داراى شعور و اراده كه اين اختلافات، مستند به اراده‏هاى مختلف اوست كه اگر اختلاف اراده‏هاى او نمى‏بود هيچ چيزى از هيچ چيز ديگر متمايز نمى‏شد . (1)

**(1)- الميزان ج : 11 ص : 396**

# میوه، نخل، دانه، و ریاحین: نعمتهای انکار ناپذیر خدا

« وَ الأَرْض وَضعَهَا لِلأَنَامِ،»

**« و زمين را براى مردم گسترده كرد،»**

« فِيهَا فَكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَات الأَكْمَامِ‏،»

**« زمينى كه در آن ميوه‏ها و نخل داراى غلاف هست،»**

« وَ الحَب ذُو الْعَصفِ وَ الرَّيحَانُ‏،»

**« و دانه‏هاى داراى سبوس و گياهان معطر است،»**

« فَبِأَى ءَالاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ‏؟ »

**« پس اى جن و انس! ديگر كداميك از نعمت‏هاى پروردگارتان را كفران مى‏كنيد؟»**

 **(10 تا 13/ الرحمن)**

« فِيهَا فَكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَات الأَكْمَامِ‏،» مراد از فاكهة ميوه‏هاى غير خرما است، منظور از **اکمام** غلاف خرما است، كه آن را طلع نيز مى‏گويند.

« وَ الحَب ذُو الْعَصفِ وَ الرَّيحَانُ‏،» يعنى در زمين دانه و ريحان نيز هست، و منظور از دانه هر چيزى است كه قوت و غذا از آن درست شود، مانند گندم و جو و برنج و غيره، و كلمه عصف به معناى غلاف و پوسته دانه‏هاى مذكور است، كه در فارسى آن را سبوس گويند .

كلمه ريحان به معناى همه گياهان معطر چون نعناء و مرزه و ريحان فارسى و آويشن و پونه و امثال اينها است .

« فَبِأَى ءَالاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ‏؟ » كلمه **آلاء** به معناى نعمت است.

خطاب در آيه متوجه عموم جن و انس است، به دليل اينكه در آيات بعد صريحا خطاب را متوجه جن و انس كرده است.

و به خاطر همين كه خطاب را متوجه كل جن و انس نموده توانسته در خلال بر شمردن نعمت‏ها و آلاى رحمان از شدايد روز قيامت و عقوبتهاى مجرمين و اهل آتش خبر دهد، و آنها را هم جزو نعمتها بر شمارد، آرى همين شدايد و عقوبتها وقتى با كل انس و جن مقايسه شود نعمت مى‏شود. **(1)**

**1- الميزان ج : 19 ص : 164**

# گیاهان و حبوبات و میوه ها، محصول مردن و زنده شدن زمین

« وَ ءَايَةٌ لهُمُ الأَرْض الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكلُونَ،»

**« و زمين مرده براى ايشان آيتى است كه زنده‏اش كرديم و دانه از آن بيرون آورديم دانه‏هايى كه از آن مى‏خورند،»**

« وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّتٍ مِّن نخِيلٍ وَ أَعْنَبٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ،»

**« و در آن باغها و نخلها و انگورها قرار داديم و در آن چشمه‏هايى روان كرديم،»**

« لِيَأْكلُوا مِن ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلا يَشكرُونَ،»

**« تا مردم از ثمره آن و كارهاى خود برخوردار شوند آيا باز هم شكرگزارى نمى‏كنند؟»**

« سبْحَنَ الَّذِى خَلَقَ الأَزْوَجَ كلَّهَا مِمَّا تُنبِت الأَرْض وَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ‏،»

**« منزه است آن كسى كه تمامى جفت‏ها را بيافريد چه آن جفت‏هايى كه از زمين مى‏روياند و چه از خود انسانها و چه از آن جفت‏هايى كه انسانها از آن اطلاعى ندارند!»(33 تا 36 یس)**

مى‏خواهد اشاره كند به اينكه: اين غذاهاى نباتى كه شما در اختيار داريد از آثار زنده كردن زمين مرده است، كه خدا حيات در آن مى‏دمد و آن را كه زمينى مرده بود مبدل به حبوبات و ميوه‏ها مى‏كند تا شما از آن بخوريد.

بنا بر اين به يك نظر آيت خود زمين نيست، بلكه زمين مرده است، از اين جهت كه مبدأ ظهور اين خواص است، و تدبير ارزاق مردم به وسيله آن تمام مى‏شود .

« وَ أَخْرَجْنَا مِنهَا حَبًّا،» يعنى ما از زمين گياهانى رويانديم و از آن گياهان حبوباتى مانند گندم، جو، برنج، و ساير دانه‏هاى خوراكى در اختيارشان قرار داديم .

و جمله « فَمِنْهُ يَأْكلُونَ‏،» نتيجه‏گيرى از بيرون آوردن حبوبات از زمين است، چون با خوردن حبوبات تدبير تمام مى‏شود.

« وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّتٍ مِّن نخِيلٍ وَ أَعْنَبٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ،» كلمه جنت به معناى هر بستانى است كه داراى درخت باشد، و با درختانش زمين را مستور كرده باشد و كلمه نخيل جمع نخل است كه از درختان معروف است.

و كلمه اعناب هم بر درخت انگور اطلاق مى‏شود و هم بر ميوه آن.

« لِيَأْكلُوا مِن ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلا يَشكرُونَ،» ما در زمين بستانها قرار داديم، و نيز آن را شكافتيم و چشمه‏ها روان ساختيم، تا مردم از ميوه آن باغها بخورند، ميوه‏اى كه دست خود آنان درستش نكرده تا در تدبير ارزاق شريك ما باشند، بلكه ايجاد ميوه و تتميم تدبير ارزاق به وسيله آن از چيزهايى است كه مخصوص ماست، بدون اينكه از آنها كمكى گرفته باشم، پس با اين حال چه مى‏شود ايشان را كه شكرگزارى نمى‏كنند .

در مقام منت‏گذارى بر مردم به خلقت چارپايان، به منظور تدبير امر ارزاق آنان و حياتشان مى‏فرمايد: « أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدينا أَنْعاماً ...،» و « ... وَ مِنْها يَأْكُلُونَ،» و « وَ لَهُمْ فيها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ أَفَلا يَشْكُرُونَ؟»  **(71 تا 73/ یس)**

 چون در اين آيه نيز مى‏فرمايد: خلقت چارپايان كه وسيله اكل و شرب شماست، عمل دست من است، يعنى عمل دست شما نيست.

« سبْحَنَ الَّذِى خَلَقَ الأَزْوَجَ كلَّهَا مِمَّا تُنبِت الأَرْض وَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا يَعْلَمُونَ‏،» اين آيه تنزيه خداى تعالى را انشاء مى‏كند، چون قبلا متذكر شد كه شكر او را در برابر خلقت انواع نباتات و رزقها از حبوبات و ميوه‏ها براى آنان نكردند، با اينكه اين كار را از راه تزويج بعضى نباتات با بعضى ديگر كرده، همچنان كه در جاى ديگر نيز فرموده: « وَ أَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ.» **(7/ق )**

در ضمن اين آيه اشاره مى‏كند به اينكه: مساله تزويج دو چيز با هم و پديد آوردن چيز سوم، اختصاص به انسان و حيوان و نبات ندارد، بلكه تمامى موجودات را از اين راه پديد مى‏آورد. **(1)**

**1 - الميزان ج : 17 ص : 124**

#  تلوّن رنگ میوه ها و نباتات

« أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَتٍ مخْتَلِفاً أَلْوَنهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدُ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مخْتَلِفٌ أَلْوَنهَا وَ غَرَابِيب سودٌ،»

**« آيا نديدى كه خدا از آسمان، آبى فرستاد پس با آن ميوه‏هايى از زمين بيرون كرديم كه رنگهاى مختلف دارد، و نيز از كوهها راههاى سفيد و سرخ با رنگهاى مختلف و سياهى‏هاى غليظ پديد آورديم؟» (27/ فاطر)**

اين آيه حجت ديگرى است بر مساله توحيد، به اين بيان كه خداى سبحان آب را بوسيله بارانها از آسمان نازل مى‏كند و اين خود قوى‏ترين عامل براى روييدن نباتات و ميوه‏هاست، و اگر بيرون آمدن ميوه‏ها از مقتضاى همين آمدن باران بود، بايد همه ميوه‏ها به يكرنگ باشند، چون آب باران يكى است، و حال اينكه مى‏بينيم الوان مختلفى دارند، پس همين اختلاف الوان دلالت مى‏كند بر اينكه تدبير الهى دست اندر كار اين رنگ‏آميزى است .

و اما اينكه گفته‏اند: اين رنگ‏آميزيها منوط به اختلاف عواملى است كه در آنها مؤثر است، و از آن جمله اختلاف عناصر موجود در آنهاست، كه از نظر نوع و مقدار و تركيب مختلف هستند حرف صحيحى نيست، براى اينكه ما سؤال خود را از اين كه اين رنگهاى مختلف از كجا آمد، برداشته، و به اينجا منتقل مى‏كنيم كه اين اختلاف عوامل از كجا آمد، با اينكه تمامى اين عوامل منتهى مى‏شود به عامل ماده، كه در همه هست .

پس اختلاف عناصرى كه موجودات از آنها تركيب مى‏شوند، خود دليل بر اين است كه عامل ديگرى ماوراى ماده هست كه ماده را به سوى صورت‏هاى گوناگون سوق مى‏دهد .

و ظاهرا مراد از اختلاف الوان ميوه‏ها، اختلاف خود الوان است، ولى لازمه‏اش اختلافهاى ديگرى از جهت طعم و بو و خاصيت نيز مى‏باشد. **(1)**

1. **- المیزان ج 17 ص 55**

# عوامل رشد کشت و زرع و مراحل آن

« أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَسلَكَهُ يَنَبِيعَ فى الأَرْضِ ثُمَّ يخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مخْتَلِفاً أَلْوَنُهُ ثمَّ يَهِيجُ فَترَاهُ مُصفَرًّا ثُمَّ يجْعَلُهُ حُطماً إِنَّ فى ذَلِك لَذِكْرَى لأُولى الأَلْبَب،»

**« مگر نديدى كه خدا از آسمان آبى را فرستاد و همان را در رگ و ريشه‏ها و منابع زيرزمينى بدوانيد و سپس به وسيله همان آب همواره كشت و زرع بيرون مى‏آورد، زرعى با رنگهاى گوناگون و سپس آن زرع را مى‏خشكاند و تو مى‏بينى كه پس از سبزى و خرمى زرد مى‏شود آنگاه آن را حطامى مى‏سازد كه در اين خود تذكرى است براى خردمندان!» ( 21/ زمر)**

زرع عبارت است از آنچه از زمين مى‏رويد و مانند درخت ساقه ندارد.

شجر عبارت است از آنچه كه ساقه و شاخه دارد .

نبات هر دو قسم روييدنى را شامل مى‏شود .

بهيج به معناى نهايت مرتبه خشك شدن نبات است.

حطام به معناى كاه و خس متفرق است .

خداوند آب را در چشمه‏ها و رگه‏هاى زمينى كه چون رگهاى بدن آدمى است داخل كرده، و زمين آن را از جانبى به جانبى ديگر انتقال مى‏دهد و سپس به وسيله همان آب همواره كشت و زرع بيرون مى‏آورد، زرعى با رنگهاى گوناگون و سپس آن زرع را مى‏خشكاند و تو مى‏بينى كه پس از سبزى و خرمى زرد مى‏شود آنگاه آن را حطامى مى‏سازد كه در اين خود تذكرى است براى خردمندان!

آيه شريفه - به طورى كه ملاحظه مى‏كنيد - بر يگانگى خداى تعالى در ربوبيت احتجاج مى‏كند . **(1)**

1. **- الميزان ج : 17 ص : 386**

# روئیدنی های زمین

« وَ هُوَ الَّذِى يُرْسِلُ الرِّيَحَ بُشرَا بَينَ يَدَى رَحْمَتِهِ حَتى إِذَا أَقَلَّت سحَاباً ثِقَالاً سقْنَهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كلّ‏ِ الثَّمَرَتِ كَذَلِك نخْرِجُ الْمَوْتى لَعَلَّكُمْ تَذَكرُونَ‏،»

**« و اوست كه در پيشاپيش رحمت (باران) خود بادها را مژده دهنده مى‏فرستد تا آنگاه كه ابرى سنگين بردارد آن را به سرزمين مرده برانيم بدانوسيله آب فرو باريم و با آن آب از هر گونه ميوه‏ها از زمين بيرون آوريم، همچنان مردگان را بيرون آوريم شايد شما متذكر شويد!»**

« وَ الْبَلَدُ الطيِّب يخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِى خَبُث لا يخْرُجُ إِلا نَكِداً كذَلِك نُصرِّف الاَيَتِ لِقَوْمٍ يَشكُرُونَ‏،»

**« و سرزمين پاك روئيدنيش به اذن خدايش بيرون مى‏آيد و آنكه ناپاك است( گياهش) جز اندكى ناچيز بيرون نمى‏آيد، همچنان آيات را مى‏گردانيم و پياپى ذكر مى‏كنيم براى مردمى كه سپاسگزارند!» (57و58/ اعراف )**

خداى تعالى آن كسى است كه براى جميع خلايق روزى فراهم نموده و انواع ميوه‏ها و غلات و هر رزق ديگرى را به عجيب‏ترين و لطيف‏ترين وجهى آفريده، و اين خود دليل بر اين است كه پروردگار ديگرى براى عالم نيست . **(1)**

 **(1)- الميزان ج : 8 ص :184**

**فصل هفتم**

**غذای رسول الله**

**و ادب غذا خوردن درخانواده پیامبر**

# غذاي رسول الله"ص"

**غذاهائي را كه رسول الله"ص" ميل مي فرمود، عبارت بودند از: نان و گوشت به انواع مختلف؛ خربزه، شكر، انگور، انار، خرما، شير، هريسه(گندم پخته،) روغن، سركه، كاسني، بادروج،كلم؛**

**آن جناب از عسل خوشش مي آمد،**

**از هر ميوه بيشتر انار را دوست مي داشت،**

**طعام رسول الله"ص" اگر به دستش مي آمد جو بود، و حلوايش خرما، و هيزم منزلش برگ و شاخه درخت خرما بود،**

**روزي اصحابش فالوده آوردند و آن حضرت با ايشان تناول فرمود، و پس از آن پرسيد: اين فالوده از چه درست مي شود؟ عرض كردند: روغن را با عسل مي گذاريم اين طور مي شود! فرمود: طعام خوبي است! ( در مورد فالوده روايتي هست كه مغاير اين روايت است.)**

**رسول خدا"ص" نان جو را الك نكرده مي خورد،**

**رسول خدا"ص" اصلاً نان گندم نخورد، و از نان جو هم يك شكم سير نخورد،**

**خربوزه، انگور و خرما را مي خورد، و هسته خرما را به گوسفند مي داد،**

**هيچ وقت سير، پياز و تره ميل نمي فرمود، همچنين عسلي را هم كه در آن مغافير بود، ميل نمي كرد. ( مغافير خلطي است كه در بدن زنبور هضم نشده و در عسل مي ريزد و بوي آن در دهان مي ماند، )**

**رسول خدا"ص" از تمامي انواع غذا ها ميل مي فرمود،**

**هرچه را كه خدا حلال كرده است با اهل بيت و خدمتگزاران خود، و هروقت كه ايشان مي خوردند، مي خورد،**

**در روزهاي عيد قربان دو قوچ ذبح مي كرد، يكي را از طرف خود و يكي ديگر را از طرف فقراي امتش،**

**تنها در رطب و خرما بود كه آن جناب دست دراز مي كرد و بهترش را بر مي چيد،**

**هيچ طعامي نزد رسول الله"ص" حاضر نشد كه در آن خرما باشد، مگر اينكه ابتداء از آن خرما ميل مي فرمود،**

**هيچ نعمتي را مذمت نمي فرمود،**

**در مورد طعام ها نه تنها مذمت نمي كرد، بلكه از طعم آن تعريف هم مي نمود،**

**هيچ وقت طعم چيزي را مذمت نمي فرمود و آن را نمي ستود،**

**هيچ وقت غذائي را مذمت نفرمود، و اگر آن را دوست مي داشت، مي خورد، و اگر از آن خوشش نمي آمد، نمي خورد، ولي آن را مذمت نمي كرد كه ديگران هم نخورند،**

**اگر چيزي تعارفش مي كردند آن را تحقير نمي كرد، اگر چه يك خرماي پوسيده باشد.**

## ادب غذا خوردن و آشاميدن رسول الله"ص"

**رسول الله"ص" وقتي غذا ميل مي فرمود بسم الله مي گفت،**

**رسول خدا"ص" بين هر دو لقمه حمد خداي را مي كرد،**

**از جلو خود غذا مي خورد، و از جلوي كسي غذا بر نمي داشت،**

**هيچ وقت تنها غذا نمي خورد،**

**وقتي سفره انداخته مي شد، قبل از سايرين شروع به غذا مي كرد،**

**وقتي با مردمي غذا ميل مي فرمود، اولين كسي بود كه دست به غذا مي برد، و آخرين كس بود كه دست بر مي داشت، و چنين مي كرد تا همه مردم غذا بخورند، و خجالت نكشند،**

**دست راست آن حضرت اختصاص داشت براي خوردن و آشاميدن و دادن و گرفتن . . . .**

**غذا را با سه انگشت ابهام و انگشت پهلوي آن و انگشت وسطي بر مي داشت، و گاهي هم از انگشت چهارمي كمك مي گرفت،**

**هميشه با تمامي كف دست غذا مي خورد، نه با دو انگشت، و مي فرمود: غذا خوردن با دو انگشت خوردن شيطان است،**

**رسول خـــــــــــــدا "ص" وقتي خـــــــــــرما ميــــــــــــــل مي فرمود، هسته آن را روي پشت دست مي گذاشت و آنگاه آن را دور مي انداخت،**

**وقتي رسول خدا"ص" گوشت ميل مي فرمود سر خود را به طرف گوشت پائين نمي انداخت، بلكه آن را به طرف دهان خود مي برد و آن را به طور مخصوصي و با تمام دندانها مي جويد، و مخصوصاً وقتي گوشت ميل مي فرمود، هر دو دست خود را به خوبي مي شست و آنگاه دست تر را به صورت خود مي كشيد،**

**رسول خـــــــــــــــــــــــــــــــــــدا"ص" غذاي داغ را نمي خورد، و صبر مي كرد تا خنــــــــــــــــك شود، و مي فرمود: خداي تعالي ما را آتش نخورانيده، و غذاي داغ بركت ندارد،**

**رسول خدا"ص" هميشه خلال مي كرد، ( حضرت امام صادق "ع" فرمود: خلال دهن را خوشبو مي كند،)**

**ظرف غذا را مي ليسيد و مي فرمود: غذاي آخر ظرف بركتش از همه آن غذا بيشتر است، و وقتي هم كه از غذا فارغ مي شد، هر سه انگشت خود را يكي پس از ديگري مي ليسيد و دست خود را از طعام مي شست تا پاكيزه گردد،**

**با هركسي از مسلمانان كه او را دعوت مي كرد هم غذا مي شد، و هرچه آنها مي خوردند، مي خورد، مگر اينكه براي آنها ميهماني سر مي رسيد كه در اين صورت با آن ميهمان غذا ميل مي فرمود،**

**از هر غذائي بيشتر آن را دوست مي داشت كه شركت كنندگان در آن بيشتر باشند،**

**اگر غلامي از آن حضرت دعوت مي كرد، مي پذيرفت،**

**شام انبياء بعد از نماز عشاء بوده است، ( اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرموده: شما هم شام خوردن را ترك نكنيد، كه باعث خرابي بدن است،)**

**رسول خدا"ص" هيچ چيزي را دوست تر از آن نمي داشت كه دائماً گرسنه و از خدا خائف باشد،**

**رسول الله "ص" از همة انبياء زاهد تر بود، زيرا علاوه بر كنيزهائي كه داشت، داراي سيزده همسر بود، ولي با اينهمه هيچ وقت سفره اي از طعام برايش چيده نشد، و هرگز نان گندم نخورد، و از نان جو هم هيچ شكم سيري نخورد، و سه شبانه روز گرسنه مي ماند،**

**آن حضرت هرگز از روي سيري آروغ نزد،**

**رسول الله"ص" از خوردني هاي دنيا اندك و به اطراف دندان خورد،**

**دهان خود را از خوردني هاي دنيا پر نكرد، و به آن التفاتي ننمود،**

**لاغرترين اهل دنيا بود از حيث تهيگاه، و گرسنه ترين شكم بود از جهت شكم،**

## طرز آشاميدن رسول الله"ص"

**رسول الله"ص" هر وقت آب مي آشاميد، ابتداء بسم الله مي گفت . . . و آب را به طور مخصوصي مي مكيد و آن را به پري دهان نمي بلعيد، و مي فرمود: درد كبد از همين قورت دادن است،**

**وقــــتي رسول الله"ص" چـــــيزي مي آشاميد، آشاميدنش با سه نفس بود، و آن را مي مكيد، و مثل پاره اي از مردم آن را نمي بلعيد،**

**علي عليه السلام فرمود: چند بار تجربه كردم و ديدم كه - رسول الله"ص" آب يا هر آشاميدني ديگر را به سه نفس مي آشاميد، و در ابتداي هر نفس بسم الله و در آخر آن الحمدلله مي گفت، از سبب آن پرسيدم، فرمود: حمد خدا را به منظور اداي شكر پروردگار، و بسم الله را به منظور ايمني از ضرر و درد مي گويم،**

**رسول الله"ص" در ظرف آشاميدني نفس نمي كشيد، و اگر مي خواست نفس تازه كند ظرف را دور مي گرفت،**

**رسول خـــدا"ص" آشاميــــدني هـا را هم در قدح هاي بلوري كه از شام مي آوردند، مي آشاميد و هم در قدح هاي چوبي و چرمي و سفالي،**

**رسول خدا"ص" دوست مي داشت از قدح شامي بياشامد، و مي فرمود: اين ظرف از نظيف ترين ظرفهائي است كه در دسترس شماست،**

**آن جناب با كف دست هم آب مي خورد و مي فرمود: هيچ ظرفي پاكيزه تر از دست نيست.**

## ادب نشستن رسول الله براي خوردن غذا

**رسول الله"ص" هيچ وقت بر خوان طعام غــذا نخورد، بلـكه روي زمــين مي خورد،**

**رسول خدا"ص" از روزي كه خداوند او را به نبوت مبعوث كرد و تا روزي كه از دنيا رفت، در حال تكيه غذا نخورد، بلكه مانند بردگان غذا ميل مي فرمود، و مانند آنها مي نشست، و اين براي اظهار كوچكي و تواضع در برابر خداي عزّوجلّ بود،**

**رسول خدا"ص" در حال تكيه غذا نخورد، مگر يك مرتبه، كه آن هم نشست و از در معذرت گفت: " بارالهآ من بندة تو و رسول توام ! "**

**رسول خدا"ص" هيچ وقت در حال تكيه به دست راست يا به دست چپ غذا ميل نمي فرمود، بلكه مثل بنده ها مي نشست، و اين براي تواضع در برابر خداي عزّ و جلّ بود،**

**رسول خدا مثل بنده ها غذا مي خورد، مثل آنها مي نشست. آن حضرت روي زمين پست غذا مي خورد، و روي زمين مي خوابيد،**

**وقتي براي خوردن مي نشست، بين دو زانو و دو قدم خود را جمع مي كرد، همانطور كه نمازگزار مي نشيند، الاّ اين كه يكي از زانو ها و قدم ها را روي زانو و قدم ديگر مي گذاشت، و مي فرمود: من بنده اي هستم و لذا مثل بنده ها غذا مي خورم، و مثل آنها مي نشينم!**

**رسول خدا"ص" وقتي سر غذا مي نشست مثل بنده اي مي نشست و به ران چپ خود تكيه مي كرد،**

**آن حضرت روي زمين غذا مي خورد، با مساكين و با بردگان هم غذا مي شد.**

## مسواك كردن رسول الله "ص"

**از سنن مرسلين يكي مسواك كردن دندان هاست،**

**مسواك كردن باعث رضاي خدا، و از سنت هاي پيغمبر"ص" و ماية خوشبوئي و پاكيزگي دهان است،**

**روايات درباره عادت داشتن رسول خدا"ص" به مسواك و سنت قرار دادن آن بسيار است،**

**رسول خدا"ص" هميشه خلال مي كرد.**

## افطارهاي رسول الله"ص"

  **- غذاي رسول الله"ص" شربتي بود كه در افطار مي آشاميد، و شربتي بود كه در سحر مي خورد، و خيلي اوقات اين شربت عبارت بود از - شير، و خيلي از اوقات مقداري آب بود كه در آن نان را حل كرده بودند . . . .**

 **- رسول خدا"ص" در روزهائي كه روزه مي گرفت، اولين چيزي كه با آن افطار مي فرمود، خرماي تازه و يا خرماي خشك بود،**

**- رسول خــدا"ص" وقتي روزه مي گرفت، و براي افــــطار به شيريني دست نمي يافت، با آب افطار مي كرد، و در بعضي روايات دارد كه با كشمش افطار مي فرمود،**

**- از آل محمد عليهم السلام روايت كرده اند: مستحب است اين كه روزه دار سحري بخورد ولو به يك شربت آب، و روايت شده كه بهترين سحري ها خرما و قاووت است، زيرا پيغمبر اكرم "ص" در سحر آن دو را استعمال مي فرمود،**

**رسول خدا"ص" بيشتر اوقات، و از هر غذائي بيشتر، هريسه ( گندم پخته) را، مخصوصاً در سحرها ميل مي فرمود،**

* **سنت در افطار عيد قربان اين است كه بعد از نماز انجام شود، و در عيد فطر قبل از نماز!**

##  روزه وصال مخصوص رسول الله"ص"

**رسول الله"ص" در امر روزه سنت هائي هم مخصوص به خود داشت، از آن جمله روزه وصال است كه عبارت است از روزه بيشتر از يكروز، به طوري كه در ميان آنها افطار نشود. رسول خدا "ص" خودش چنين روزه اي داشت، ولكن امت را از آن نهي مي كرد، و مي فرمود: شما طاقت آن را نداريد، و اگر مي بينيد كه من روزه وصال مي گيرم و چند روز پياپي بدون افطار و سحري به سر مي برم براي اين است كه خداي تعالي مرا از غذاهاي آسماني خود سير و از شرابهاي بهشتي اش سيراب مي سازد! (1)**

* **مطالب بالا از ترجمه تفسیر المیزان 20 جلدی، جلد 6 ص 445،**

 **و از ترجمه 40 جلدی، جلد 12 ص 185 خلاصه و طبقه بندی**

 **و نقل شده است.**

# غذای اهل بیت رسول الله و تهیه و پخت آن

در تفسير كشاف است كه از ابن عباس روايت آمده كه حسن و حسين بيمار شدند، و رسول خدا (ص) با جمعى از صحابه از ايشان عيادت كرد، مردم به على (ع) گفتند چه خوب است براى بهبودى فرزندت- فرزندانت- نذرى كنى، على و فاطمه، و فضه كنيز آن دو نذر كردند كه اگر كودكان بهبودى يافتند سه روز روزه بدارند، بچه‏ها بهبودى يافتند، و اثرى از آن كسالت باقى نماند. بعد از بهبودى كودكان، على از شمعون خيبرى يهودى سه من قرص جو قرض كرد، و فاطمه يك من آن را دستاس، و سپس خمير كرد، و پنج قرص نان به عدد افراد خانواده پخت، و سهم هر كسى را جلوش گذاشت تا افطار كنند، در همين بين سائلى (به در خانه آمده) گفت: سلام بر شما اهل بيت محمد (ص)، من مسكينى از مساكين مسلمينم، مرا طعام دهيد كه خدا شما را از مائده‏هاى بهشتى طعام دهد، خاندان پيامبر آن سائل را بر خود مقدم شمرده، افطار خود را به او دادند، و آن شب را جز آب چيزى نخوردند، و شكم گرسنه دوباره نيت روزه كردند، هنگام افطار روز دوم طعام را پيش روى خود نهادند تا افطار كنند، يتيمى بر در سراى ايستاد، آن شب هم يتيم را بر خود مقدم و در شب سوم اسيرى آمد، و همان عمل را با او كردند.

صبح روز چهارم كه شد على دست حسن و حسين را گرفت، و نزد رسول خدا (ص) آمدند، پيامبر اكرم وقتى بچه‏ها را ديد كه چون جوجه ضعيف از شدت گرسنگى مى‏لرزند، فرمود: چقدر بر من دشوار مى‏آيد كه من شما را به چنين حالى ببينم، آن گاه با على و كودكان به طرف فاطمه رفت، و او را در محراب خود يافت، و ديد كه شكمش از گرسنگى به دنده‏هاى پشت چسبيده (در نسخه‏اى ديگر آمده كه شكمش به پشت چسبيده) و چشمهايش گود افتاده از مشاهده اين حال ناراحت شد، در همين بين جبرئيل نازل شد، و عرضه داشت: اين سوره را بگير، خدا تو را در داشتن چنين اهل بيتى تهنيت مى‏گويد، آن گاه سوره را قرائت كرد.

.مؤلف: اين روايت به چند طريق از عطاء از ابن عباس نقل شده، و بحرانى آن را در غاية المرام از ابى المؤيد موفق بن احمد صاحب كتاب فضائل امير المؤمنين، و او به سند خود از مجاهد از ابن عباس نقل كرده، و نيز از او به سند ديگرى از ضحاك از ابن عباس نقل كرده. و نيز از حموينى صاحب كتاب" فرائد السمطين" به سند خود از مجاهد از ابن عباس نقل كرده. و نيز از ثعلبى و او به سند خود از ابى صالح از ابن عباس نقل كرده است. و صاحب مجمع البيان از تفسير واحدى روايت كرده است.

و خلاصه این روایت را تفسير قمى از پدرش از عبد الله بن ميمون از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: نزد فاطمه عليهاالسلام‏ مقدارى جو بود، با آن عصيده‏اى درست كرد،) عصیده، غذايى است كه جو را با روغن آغشته نموده و سپس مى‏پزند،) همين كه آن را پختند و پيش روى خود نهادند تا تناول كنند، مسكينى آمد و گفت خدا رحمتتان كند مسكينى هستم، على عليه‏السلام برخاست و يك سوم آن طعام را به سائل داد .

چيزى نگذشت كه يتيمى آمد و گفت: خدا رحمتتان كند، باز على برخاست و يك سوم ديگر را به يتيم داد .

پس از لحظه‏اى اسيرى آمد و گفت خدا رحمتتان كند باز على عليه‏السلام‏ ثلث آخر را هم به او داد، و آن شب حتى طعم آن غذا را نچشيدند، و خداى تعالى اين آيات را در شان ايشان نازل كرد، و اين آيات در مورد هر مؤمنى كه در راه خدا چنين كند جارى است . (1)

**(1)- الميزان ج : 20 ص : 199**

**فصل هشتم**

**موضوع غذا در قصص انبیاء**

# پیامبران، و دستور خوردن غذاهای پاکیزه به آنان

« يَأَيهَا الرُّسلُ كلُوا مِنَ الطيِّبَتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً ً إِنى بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ‏ ! »

**« اى رسولان ما از غذاهاى پاكيزه و حلال تناول كنيد و به نيكوكارى و اعمال صالح بپردازيد كه من به هر چه مى‏كنيد آگاهم!» (51/مومنون)**

خطابى است به عموم پيامبران، به اينكه از طيبات بخورند!

گويا مراد از خوردن از طعامهاى پاكيزه ارتزاق و تصرف در آن باشد، حال چه به خوردن باشد و يا به هر تصرف ديگر.

سياق آيات شهادت مى‏دهند به اينكه جمله « كلُوا مِنَ الطيِّبَت،» در مقام منت نهادن بر انبياء است، در نتيجه جمله بعدى هم كه مى‏فرمايد: «اعْمَلُوا صالِحاً،» در اين مقام است كه بفرمايد در مقابل اين منت و شكرگزارى از آن، عمل صالح انجام دهند.

در مجمع البيان در ذيل آيه فوق از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم روايت آورده كه فرمود: خداى تعالى خودش طيب و پاكيزه است، و جز پاكيزه قبول نمى‏كند، و به مؤمنين همان دستورى را داده كه به رسولان خود داده، و فرموده: « يَأَيهَا الرُّسلُ كلُوا مِنَ الطيِّبَتِ!»

و از يك سو همين خطاب را متوجه مؤمنين كرده و فرموده:« يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ!» **( 172/بقره)** (1)

 **(1)- الميزان ج : 15 ص : 42**

# آزمایش یهود بوسیله صید ماهی

« وَ سئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتى كانَت حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فى السبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سبْتِهِمْ شرَّعاً وَ يَوْمَ لا يَسبِتُونَ لا تَأْتِيهِمْ كذَلِك نَبْلُوهُم بِمَا كانُوا يَفْسقُونَ،»

**« ايشان را از دهكده‏اى كه نزديك دريا بود بپرس، چون به حرمت شنبه تعدى كردند چون ماهى‏هايشان روز شنبه دسته دسته سوى ايشان مى‏آمدند، و روزى كه شنبه نمى‏گرفتند نمى‏آمدند، بدينسان به سزاى آن عصيان كه مى‏كردند مبتلايشان مى‏كرديم،»**

« وَ إِذْ قَالَت أُمَّةٌ مِّنهُمْ لِمَ تَعِظونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبهُمْ عَذَاباً شدِيداً قَالُوا مَعْذِرَةً إِلى رَبِّكمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ،»

**« و چون گروهى از آنها گفتند براى چه گروهى را كه خدا هلاكشان مى‏كند يا عذاب سختشان مى‏كند پند مى‏دهيد، گفتند: پند دادن ما عذر جويى به پيشگاه پروردگارتان است و به اين اميد كه شايد پرهيزكارى كنند،»**

« فَلَمَّا نَسوا مَا ذُكرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنهَوْنَ عَنِ السوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظلَمُوا بِعَذَابِ بَئِيسِ بِمَا كانُوا يَفْسقُونَ،»

**« و چون چيزهايى را كه بدان تذكرشان داده شده بود به غفلت سپردند كسانى را كه از بدى منع مى‏كردند رهانيديم، و كسانى را كه ستم كرده بودند به سزاى آن عصيان كه مى‏كردند به عذابى سخت دچار كرديم،»**

« فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نهُوا عَنْهُ قُلْنَا لهَُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَسِئِينَ،»

**« وقتى از آنچه نهى شده بودند سر پيچيدند گفتيمشان بوزينگان مطرود شويد!» (163-166/ اعراف)**

خداوند متعال حدود و مقرراتى براى روز شنبه يهود جعل فرموده بود، و آن اين بود كه بخاطر بزرگداشت اين روز شكار ماهى را ترك كنند.

و تجاوز یهودیان اهالی آن منطقه از حدود خدايى روز شنبه بود كه ماهى‏ها روى آب آشكار مى‏شدند و ايشان ممنوع از صيد بودند، و اما بعد از روز شنبه كه مجاز در صيد بودند ماهى‏ها نزديك نمى‏آمدند، و اين خود امتحانى بوده از خداى تعالى، و خداوند به اين جهت ايشان را به چنين امتحانى مبتلا كرد كه فسق و فجور در ميان ايشان رواج يافته بود، و حرص بر اين اعمال، ايشان را وادار به مخالفت امر خدا و صيد ماهى و بدست آوردن هزينه فسق و فجورشان مى‏كرد، و تقوائى كه ايشان را از مخالفت باز بدارد نداشتند لذا فرمود: **« اينچنين ما ايشان را مى‏آزماييم بخاطر فسقى كه مرتكب مى‏شدند .»**

عده ای بودند كه اين گروه خلافکار را موعظه مى‏كردند. و گروهی دیگر به آنها که موعظه مى‏كردند اعتراض می کردند که چرا مردمى را كه خدا هلاكشان خواهد كرد موعظه مى‏كنيد ؟

گروهی که اعتراض می کردند خود از اهل تقوا بودند، و از مخالفت امر خدا پروا داشتند جز اينكه ديگران را كه اهل فسق بودند نهى از منكر نمى‏كردند.

از گفتار عده‏اى كه سكوت كردند بر مى‏آيد كه اهل فسق و فجور مساله تجاوز و عصيان را به حدى رسانده بودند كه علنا مرتكب فسق مى‏شدند، و ديگر نهى از منكر در ايشان اثر نمى‏كرده، چيزى كه هست آن امت ديگر كه سكوت نكرده و همچنان نهى از منكر مى‏كردند مايوس از موعظه نبودند و هنوز اميدوار بودند بلكه در اثر پافشارى بر موعظه و نهى از منكر دست از گناه بردارند، و لا اقل چند نفرى از ايشان، تا اندازه‏اى به راه بيايند .

علاوه بر اين، غرضشان از اصرار بر موعظه اين بوده كه در نزد خداى سبحان معذور باشند، و بدين وسيله مخالفت با فسق، و انزجار خود را از طغيان و تمرد اعلام داشته باشند .

و لذا در پاسخ امت ساكت اظهار داشتند: **« تا هم نزد پروردگارتان معذور باشيم و هم شايد ايشان از گناه دست بردارند.»**

و در اينكه گفتند: « نزد پروردگارتان،» و نگفتند: « نزد پروردگارمان،» اشاره است به اينكه نهى از منكر به ما اختصاص ندارد، شما هم كه سكوت كرده‏ايد مسؤوليد، و بايد اين سكوت را شكسته و اين قوم را نصيحت كنيد، براى اينكه اعتذار به سوى پروردگار بخاطر مقام ربوبيتيش بر هر كسى واجب است، و همه مربوبين اين پروردگار بايد ذمه خود را از تكاليفى

كه به ايشان شده و وظائفى كه به آنان محول گشته فارغ سازند، همانطور كه ما مربوب اين رب هستيم شما نيز هستيد، پس آنچه كه بر ما واجب است بر شما نيز واجب است .

« فَلَمَّا نَسوا مَا ذُكرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنهَوْنَ عَنِ السوءِ - **و چون چيزهايى را كه بدان تذكرشان داده شده بود به غفلت سپردند كسانى را كه از بدى منع مى‏كردند رهانيديم**...،» مقصود از فراموشى تذكرها بى‏تاثير شدن آن در دل‏هاى ايشان است، هر چند به ياد آن تذكرها بوده باشند، زيرا اخذ الهى مسبب از بى‏اعتنايى به اوامر او و اعراض از تذكرهاى انبياى او است، و گر نه اگر مقصود فراموشى باشد عقوبت معنا نداشت چون فراموشى بحسب طبع خودش مانع از فعليت تكليف و حلول عقوبت است .

در خود آيه دلالت هست بر اينكه نجات يافتگان از ايشان تنها همان اشخاصى بوده‏اند كه نهى از منكر مى‏كردند، و خداوند ما بقى ايشان يعنى مرتكبين صيد ماهى در روز شنبه و آن كسانى را كه سكوت كرده بودند و تازه به دسته اول اعتراض مى‏كردند كه چرا ايشان را موعظه مى‏كنيد، همه را به عذاب خود هلاك كرده است .

و نيز آيه دلالت مى‏كند كه خداوند اعتراض كنندگان را بخاطر سكوتشان و ترك نكردن مراوده با ايشان شريك ظلم و فسق متجاوزين شناخته است .

و نيز آيه شريفه دلالت مى‏كند بر يك سنت عمومى الهى - نه اينكه اين روش تنها اختصاص به بنى اسرائيل داشته باشد - و آن سنت اين است كه جلوگيرى نكردن از ستم ستمگران و موعظه نكردن ايشان در صورت امكان، و قطع نكردن رابطه با ايشان در صورت عدم امكان موعظه، شركت در ظلم است، و عذابى كه از طرف پروردگار در كمين ستمگران است در كمين شركاى ايشان نيز هست**! (1)**

 **(1)- الميزان ج : 8 ص : 384**

# آزمایش تاریخی نهی از خوردن آب

« فَلَمَّا فَصلَ طالُوت بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكم بِنَهَرٍ فَمَن شرِب مِنْهُ فَلَيْس مِنى وَ مَن لَّمْ يَطعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنى إِلا مَنِ اغْتَرَف غُرْفَةَ بِيَدِهِ فَشرِبُوا مِنْهُ إِلا قَلِيلاً مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ قَالُوا لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوت وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظنُّونَ أَنَّهُم مُّلَقُوا اللَّهِ كم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَت فِئَةً كثِيرَةَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصبرِينَ،»

**« و همينكه طالوت سپاهيان را بيرون برد گفت خدا شما را با نهرى امتحان كند، هر كه از آن بنوشد از من نيست و هر كس از آن ننوشد از من است مگر آن كس كه با مشت خود كفى بردارد و لبى تر كند و از آن همه لشگر به جز اندكى، همه نوشيدند و همينكه او با كسانى كه ايمان داشتند از شهر بگذشت گفتند امروزه ما را طاقت جالوت و سپاهيان وى نيست آنها كه يقين داشتند به پيشگاه پروردگار خويش مى‏روند گفتند: چه بسيار شده كه گروهى اندك به خواست خدا بر گروهى بسيار غلبه كرده‏اند و خدا پشتيبان صابران است!» (249/ بقره)**

تمامى بنى اسرائيل از پيامبر خود درخواست فرماندهى كردند، و همگى پيمان محكم بستند كه آن فرمانده را نافرمانى نكنند، و كثرت جمعيت آنان آنقدر بود كه بعد از تخلف جمعيت بسيارى از آنان از شركت در جنگ، تازه باقى مانده آنان جنودى بودند، و اين جنود هم در امتحان آب نهر كه داستانش مى‏آيد كه اكثرشان رفوزه و مردود شدند، و به جز اندكى از آنان در آن امتحان پيروز نشد، و تازه آن عده اندك هم هماهنگ نبودند، بخاطر اينكه بعضى از آنان يك شب، آب خوردند، و معلوم شد كه دچار نفاق هستند، پس در حقيقت آنچه باقى ماند، اندكى از اندك بود، در عين حال پيروزى نصيب آن اندك شد، چون ايمان داشتند و در برابر لشكر بسيار انبوه جالوت صبر كردند .

آيه شريفه خواسته است لشكريان طالوت را با دو آزمايش به سه طائفه تقسيم كند اول آنهائى كه از طالوت نبودند چون از نهر نوشيدند، دوم آنهائى كه از وى بودند چون از نهر ننوشيدند، سوم آنهائى كه مردد بودند، و وضعشان در آزمايش نهر معلوم نشد، چون مشتى آب برداشتند و نوشيدند، و آزمايشى ديگر وصفشان را روشن مى‏كند، و آن اين است كه اگر در حال جنگ به خدا اعتماد نموده، در برابر دشمن مقاومت كنند از طالوت خواهند شد، و اگر دچار قلق و اضطراب شوند، از طائفه دوم خواهند گرديد .

در مجموع اين گفتار اشاره‏اى است به يك حقيقت كه از سراپاى اين داستان استفاده مى‏شود، و آن اين است كه خداى تعالى قادر است عده‏اى بسيار قليل و از نظر روحيه مردمى ناهماهنگ را بر لشكرى بسيار زياد يارى دهد! (1)

 **(1)- الميزان ج : 2 ص : 441**

# غذای ابراهیم علیه السلام برای فرشتگان

« وَ لَقَدْ جَاءَت رُسلُنَا إِبْرَهِيمَ بِالْبُشرَى قَالُوا سلَماً قَالَ سلَمٌ فَمَا لَبِث أَن جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ،»

**« فرستادگان ما در سر راه خود نزد ابراهيم آمدند تا به او كه مردى سالخورده و داراى همسرى پير و نازا بود مژده دهند كه به زودى فرزنددار مى‏شوند، نخست سلام كردند و ابراهيم جواب سلام را داد و چيزى نگذشت كه گوساله‏اى چاق و بريان برايشان حاضر ساخت،»**

« فَلَمَّا رَءَا أَيْدِيهُمْ لا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكرَهُمْ وَ أَوْجَس مِنهُمْ خِيفَةً قَالُوا لا تخَف إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلى قَوْمِ لُوطٍ،»

**« ولى وقتى ديد دستشان به آن غذا نمى‏رسد رفتارشان را ناپسند و خصمانه تشخيص داده، از آنان احساس ترس كرد، فرستادگان ما گفتند: مترس ما ماموران عذاب به سوى قوم لوطيم.» (69-70/ هود)**

گوساله محنوذ گوساله‏اى است كه گوشتش بوسيله سنگ سرخ شده و با آتش كباب شده باشد همچنانكه قديد به معناى گوشتى است كه بوسيله سنگ داغ شده بوسيله خورشيد كباب شده باشد. بعضى گفته‏اند: حنيذ نام كبابى است كه آب و چربى از آن بچكد.

 و آيه شريفه « فَراغَ إِلى‏ أَهْلِهِ فَجاءَ بِعِجْلٍ سَمينٍ،» **(26/ذاریات)** كه راجع به همين داستان است خالى از مختصر تاييدى براى معناى دوم نيست، زيرا اگر بخواهند گوشت گوساله را بوسيله سنگ داغ شده با آتش و با تابش خورشيد كباب كنند به ناچار بايد آن را قطعه قطعه كنند و در اين صورت بيننده نمى‏تواند تشخيص دهد گوساله‏اى كه اين قطعات از آن گرفته شده چاق بوده يا لاغر، تنها وقتى مى‏تواند بفهمد چاق بوده كه حيوان را درستى در تنور و يا آتشى ديگر كباب كرده باشند .

« فَمَا لَبِث أَن جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ،» يعنى در آوردن گوساله بريان هيچ درنگ نكرد و بلا فاصله آن را براى ميهمانان آورد در حالى كه آب و روغن از آن مى‏چكيد .

ابراهيم عليه‏السلام بعد از آنكه آن گوساله بريان را جلو فرشتگان گذاشت، دست ميهمانان را ديد كه به غذا نمى‏رسد مثل اينكه نمى‏خواهند نان و نمك او را بخورند( و اين خود نشانه دشمنى و شر رسانى است،) لذا در دل خود احساس ترس از آنها كرد، فرشتگان براى اينكه او را ايمنى و دلگرمى داده باشند گفتند: مترس كه ما به سوى قوم لوط فرستاده شده‏ايم .

آن هنگام ابراهيم عليه‏السلام فهميد كه ميهمانانش از جنس فرشتگانند كه منزه از خوردن و نوشيدن و امثال اين امورى كه لازمه داشتن بدن مادى است مى‏باشند و براى امرى عظيم ارسال شده‏اند . (1)

**(1)- الميزان ج : 10 ص : 477**

# تأویل رؤیای طعام زندانیان همراه یوسف علیه السلام

« وَ دَخَلَ مَعَهُ السجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنى أَرَاه أَعْصِرُ خَمْراً وَ قَالَ الاَخَرُ إِنى أَرَاخ أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسى خُبزاً تَأْكلُ الطيرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاك مِنَ الْمُحْسِنِين،»

**« و با يوسف دو جوان ديگر هم، زندانى شدند يكى از آنها گفت من در خواب ديدم كه انگور ( براى شراب ) مى‏فشارم ، ديگرى گفت من ديدم كه بر بالاى سر خود طبق نانى مى‏برم و مرغان هوا از آن مى‏خورند، اى يوسف تو ما را از تعبير آن آگاه كن كه تو را از نيكوكاران مى‏بينيم،»**

« قَالَ لا يَأْتِيكُمَا طعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنى رَبى إِنى تَرَكْت مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُم بِالاَخِرَةِ هُمْ كَفِرُونَ‏،»

**« يوسف در پاسخ آنها گفت من شما را قبل از آنكه طعام آيد و تناول كنيد به تعبير خوابتان آگاه مى‏سازم كه اين علم را خداى من به من آموخته است زيرا كه من آئين گروهى را كه به خدا بى‏ايمان و به آخرت كافرند ترك گفتم،»**

« ... يَصحِبىِ السجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسقِى رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الاَخَرُ فَيُصلَب فَتَأْكلُ الطيرُ مِن رَّأْسِهِ قُضىَ الأَمْرُ الَّذِى فِيهِ تَستَفْتِيَان،»

**« ... يوسف گفت، اى دو رفيق زندانى من اما يكى از شما ساقى شراب شاه خواهد شد و اما آن ديگرى بدار آويخته مى‏شود تا مرغان مغز سر او را بخورند اين امرى كه در باره آن از من خواستيد قطعى و حتمى است.» (36-41/ یوسف)**

دو زندانى نامبرده بردگان پادشاه بوده‏اند. وقتى آن دو زندانى با حسن ظن ناشى از ديدن سيماى نيكوكاران در چهره يوسف عليه‏السلام‏ به آن جناب روى آوردند و درخواست كردند كه وى خوابهايشان را تعبير كند، يوسف عليه‏السلام‏ فرصت را براى اظهار و فاش ساختن اسرار توحيد كه در دل نهفته مى‏داشت غنيمت شمرده، از موقعيتى كه پيش آمده بود براى دعوت به توحيد و به پروردگارش كه علم تعبير را به او افاضه فرموده، استفاده كرد و گفت: كه اگر من در اين باب مهارتى دارم، پروردگارم من تعليمم داده، و سزاوار نيست كه براى چنين پروردگارى شريك قائل شويم .

و خلاصه به بهانه اين پيشامد نخست مقدارى در باره توحيد و نفى شركاء صحبت كرد، آنگاه به تعبير خواب آن دو پرداخت .

و در پاسخ آن دو چنين فرمود: هيچ طعامى - بعنوان جيره زندانيان - براى شما نمى‏آورند مگر آنكه من تاويل و حقيقت آن طعام و مآل آن را براى شما بيان مى‏كنم. آرى من به اين اسرار آگاهى دارم، و همين خود شاهد صدق دعوت من است به دين توحيد. يوسف عليه‏السلام‏ خواسته است معجزه‏اى براى نبوت خود ارائه داده باشد، نظير گفتار مسيح عليه‏السلام‏ به بنى اسرائيل كه فرمود: **« شما را از آنچه مى‏خوريد و آنچه در خانه‏هايتان ذخيره مى‏كنيد خبر مى‏دهم. اگر اهل ايمان باشيد، مسلما در اين امر برايتان نشانه‏اى از حقيقت است.» (49/آل عمران)** (1)

**(1)- الميزان ج : 11 ص : 234**

# طعام سالهای فراوانی و عسرت مصریان در رؤیای شاه

« وَ قَالَ الْمَلِك إِنى أَرَى سبْعَ بَقَرَتٍ سِمَانٍ يَأْكلُهُنَّ سبْعٌ عِجَافٌ وَ سبْعَ سنبُلَتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ يَابِستٍ يَأَيهَا الْمَلأُ أَفْتُونى فى رُءْيَىَ إِن كُنتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبرُونَ‏،»

**« شاه گفت: من در رؤيا هفت گاو فربه را ديدم كه هفت گاو لاغر آنها را مى‏خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشكيده، كه خشكيده‏ها بر سبزه‏ها پيچيدند و آنها را از بين بردند. اى بزرگان! اگر تعبير رؤيا مى‏كنيد مرا در باره رؤيايم نظر دهيد!»**

« ... قَالَ تَزْرَعُونَ سبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَمَا حَصدتمْ فَذَرُوهُ فى سنبُلِهِ إِلا قَلِيلاً مِّمَّا تَأْكلُون،»

**« ... گفت هفت سال پياپى كشت مى‏كنيد، هر چه درو كرديد آنرا جز اندكى كه مى‏خوريد، در خوشه گذاريد!» ‏**

« ثمَّ يَأْتى مِن بَعْدِ ذَلِك سبْعٌ شِدَادٌ يَأْكلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لهَُنَّ إِلا قَلِيلاً مِّمَّا تحْصِنُونَ‏،»

**« آنگاه از پى اين سالها هفت سال سخت بيايد كه آنچه از پيش براى آن نهاده‏ايد مگر اندكى كه محفوظ داريد به مصرف مى‏رسانيد،»**

« ثمَّ يَأْتى مِن بَعْدِ ذَلِك عَامٌ فِيهِ يُغَاث النَّاس وَ فِيهِ يَعْصِرُون، »‏

**« عاقبت از پى اين سالها سالى بيايد كه در اثناى آن، باران زيادى نصيب مردم شود و در آن سال مردم عصير (ميوه‏ها و دانه‏هاى روغنى) مى‏گيرند.» ( 43-49/ یوسف)**

پادشاه مصر به كرسى‏نشينان خود گفت من در خواب مى‏بينم كه هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر مى‏خوردند و نيز هفت سنبله سبز و سنبله‏هايى خشك ديگر را مى‏بينم حال حكم اين رؤيا را برايم بيان كنيد اگر از تعبير خواب سررشته‏اى داريد .

بزرگان گفتند آنچه كه ديده‏اى اضغاث احلام و خوابهاى مختلف و در هم شده است، و ما تعبير اينگونه خوابها و يا همه خوابها را نمى‏دانيم، بلكه تنها خوابهاى صالح و صحيح را مى‏توانيم تعبير كنيم.

يكى از دو رفيق زندانى يوسف كه از زندان نجات يافت، و بعد از چندين سال بيادش آمد آنچه را كه يوسف بعد از تعبير خواب او درخواست كرده بود گفت: من تاويل آنچه را كه پادشاه در خواب خود ديده در اختيارتان مى‏گذارم، مرا اجازه دهيد تا در زندان نزد يوسف بروم و خبر تاويل اين خواب را برايتان بياورم .

او در زندان نزد يوسف آمد و گفت: اى يوسف، اى صديق! نظر بده ما را در باره رؤيائى كه ملك ديده، آنگاه متن رؤيا را نقل كرده و گفته است كه: مردم منتظرند من تاويل رؤياى او را از تو گرفته برايشان ببرم .

یوسف فرمود: بايد هفت سال پشت سر هم و بطور مستمر كشت و زرع كنيد و آنچه را درو مى‏كنيد در سنبله‏اش بگذاريد تا فاسد نگردد، و همه را بدينگونه انبار كنيد مگر اندكى كه آذوقه آن سال شما است!

اينكه يوسف عليه‏السلام‏ دستور داد كه گندم را نكوبند و همچنان در سنبله‏اش بگذارند براى اين بود كه جانور نمى‏تواند داخل سنبله شود، و در نتيجه گندم هر چه هم بماند خراب نمى‏شود بخلاف اينكه آنرا بكوبند و از سنبله جدا كنند كه خيلى زود فاسد مى‏شود .

كلمه شداد اگر از باب « شَدَّ عَلَيه،» و به معناى حمله آوردن باشد، این كلام مشتمل بر يك تمثيل لطيفى خواهد بود، زيرا سالهاى قحطى چون درنده‏اى خون‏آشام است كه به مردم حمله مى‏آورد، و ايشان را دريده و مى‏خورد، كه اگر مردم ذخيره‏اى داشته باشند اين درنده متوجه آن ذخيره‏ها شده و از خود مردم منصرف مى‏شود .

معناى آيه اين است كه پس از هفت سال فراوانى، هفت سال قحطى پديد مى‏آيد كه بر شما حمله مى‏كنند و آنچه شما از پيش اندوخته كرده‏ايد مى‏خورند مگر اندكى را كه انبار كرده و ذخيره نموده‏ايد .

**« عاقبت از پى اين سالها سالى بيايد كه در اثناى آن، باران زيادى نصيب مردم شود و در آن سال مردم عصير (ميوه‏ها و دانه‏هاى روغنى) مى‏گيرند.»** (1)

**(1)- الميزان ج : 11 ص : 251**

# اصحاب کهف به دنبال غذای پاکیزه

« وَ كذَلِك بَعَثْنَهُمْ لِيَتَساءَلُوا بَيْنهُمْ قَالَ قَائلٌ مِّنهُمْ كمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْض يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكم بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلى الْمَدِينَةِ فَلْيَنظرْ أَيهَا أَزْكى طعَاماً فَلْيَأْتِكم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَ لْيَتَلَطف وَ لا يُشعِرَنَّ بِكمْ أَحَداً،»

**« چنين بود كه بيدارشان كرديم تا از همديگر پرسش كنند، يكى از آنها گفت: چقدر خوابيديد؟ گفتند روزى يا قسمتى از روز خوابيده‏ايم گفتند پروردگارتان بهتر داند كه چه مدت خواب بوده‏ايد، يكيتان را با اين پولتان به شهر بفرستيد تا بنگرد طعام كدام يكيشان پاكيزه‏تر است و خوردنيى از آنجا براى شما بياورد، و بايد سخت دقت كند كه كسى از كار شما آگاه نشود!» ( 19/ کهف)**

... پيشنهاد مى‏كند يك نفر را به شهر بفرستند تا طعامى برايشان بخرد، و غذايى تهيه كند.

**« يكيتان را با اين پولتان به شهر بفرستيد تا بنگرد طعام كدام يكيشان پاكيزه‏تر است و خوردنيى از آنجا براى شما بياورد،»**  مقصود از « طعام کدام یکیشان،» اهل شهر است، يعنى كدام يك از اهل شهر طعام بهترى دارد از او بخرد و بياورد.

كلمه « اَزكى- پاكيزه‏تر» از ماده زكات است، و زكات طعام پاكيزه آن است . (1)

**(1)- الميزان ج : 13 ص : 364**

# غذای موسی در سفری به جستجوی خضر

« وَ إِذْ قَالَ مُوسى لِفَتَاهُ لا أَبْرَحُ حَتى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضىَ حُقُباً،»

**« و چون موسى به شاگرد خويش گفت: آرام نگيرم تا به مجمع دو دريا برسم، يا مدتى دراز بسربرم،»**

« فَلَمَّا بَلَغَا مجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتخَذَ سبِيلَهُ فى الْبَحْرِ سرَباً،»

**« و همين كه به جمع ميان دو دريا رسيدند ماهيشان را از ياد بردند، و آن ماهى راه خود را به طرف دريا پيش گرفت،»**

« فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سفَرِنَا هَذَا نَصباً،»

**« و چون بگذشتند به شاگردش گفت: غذايمان را پيشمان بيار كه از اين سفرمان خستگى بسيار ديديم!»**

« قَالَ أَ رَءَيْت إِذْ أَوَيْنَا إِلى الصخْرَةِ فَإِنى نَسِيت الحُوت وَ مَا أَنسانِيهُ إِلا الشيْطنُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتخَذَ سبِيلَهُ فى الْبَحْرِ عجَباً،»

**« گفت خبر دارى كه وقتى به آن سنگ پناه برديم من ماهى را از ياد بردم، و جز شيطان مرا به فراموش كرد**

**ن آن وا نداشت، كه يادش نكردم، و راه عجيب خود را پيش گرفت،»**

« قَالَ ذَلِك مَا كُنَّا نَبْغ فَارْتَدَّا عَلى ءَاثَارِهِمَا قَصصاً.»

**« گفت اين همان است كه مى‏جستيم، و با پى‏جويى نشانه قدمهاى خويش بازگشتند.»**

 **(60-64/ کهف)**

مجمع البحرين آن قسمت از زمين است كه به يك اعتبار در آخر شرقى مديترانه و به اعتبار ديگر در آخر غربى خليج فارس قرار دارد، و به نوعى مجاز آن را محل اجتماع دو دريا خوانده‏اند.

« نَسِيا حُوتَهُما» از دو آيه بعد استفاده مى‏شود كه ماهى مذكور ماهى نمك خورده و يا بريان شده بوده و آن را با خود برداشته‏اند كه در بين راه غذايشان باشد، نه اينكه ماهى زنده‏اى بوده. و ليكن همين ماهى بريان شده در آن منزل كه فرود آمدند زنده شده و خود را به دريا انداخته است و جوان همراه موسى نيز زنده شدن آن را و شنايش را در آب دريا ديده است.

چيزى كه هست يادش رفته بود كه به موسى بگويد و موسى هم فراموش كرده بود كه از او بپرسد ماهى كجاست، و بنا بر اين اينكه فرموده : « نَسِيا حُوتَهُما- هر دو، ماهى خود را فراموش كردند،» معنايش اين مى‏شود كه موسى فراموش كرد كه ماهى در خورجين است و رفيقش هم فراموش كرده به وى بگويد ماهى زنده شد و به دريا افتاد.

آيات مورد بحث صريح نيست در اينكه ماهى مزبور بعد از مردن زنده شده باشد، بلكه تنها از ظاهر" فراموش كردند ماهيشان را" و از ظاهر كلام رفيق موسى كه گفت:" من ماهى را فراموش كردم" اين معنا استفاده مى‏شود كه ماهى را روى سنگى لب دريا گذاشته بوده‏اند و به دريا افتاده و يا موج دريا آن را به طرف خود كشيده است و در اعماق دريا فرو رفته و ناپديد شده است.

اين معنا را روايات تاييد مى‏كند، زيرا در آنها آمده كه قضيه گم شدن ماهى علامت ديدار با خضر بوده نه زنده شدن آن- و خدا داناتر است.

بعد از آنكه از مجمع البحرين گذشتند موسى به جوان ملازم خود فرمود تا چاشتشان كه عبارت از همان ماهيى بوده كه با خود برداشته بودند بياورد زيرا از مسافرت خود خسته شده به تجديد نيرو نيازمند شده‏اند.

مراد از" غداء" عبارت است از هر چه كه با آن چاشت كنند.

اين جريان در مجمع البحرين بوده حاصل پاسخى كه به موسى داده اين مى‏شود كه غذايى نداريم تا با آن سد جوع كنيم، چون غذاى ما همان ماهيى بود كه زنده شد و در دريا شناور گشت. آرى، وقتى به مجمع البحرين رسيديم و در كنار آن صخره منزل كرديم (ماهى به دريا رفت،) و من فراموش كردم به شما خبر دهم.

موسى گفت: اين جريان كه در باره ماهى اتفاق افتاد همان علامتى بود كه ما در جستجويش بوديم، لا جرم از همانجا برگشتند، و درست از آنجا كه آمده بودند (با چه دقتى) جاى پاى خود را گرفته پيش رفتند.

از جمله" ذلِكَ ما كُنَّا نَبْغِ - ما هم در پى اين قصه بوديم،" كشف مى‏شود، كه موسى (ع) قبلا از طريق وحى مامور بوده كه خود را در مجمع البحرين به عالم برساند، و علامتى به او داده بودند، و آن داستان گم شدن ماهى بوده، حال يا خصوص قضيه زنده شدن و به دريا افتادن و يا يك نشانى مبهم و عمومى‏ترى از قبيل گم شدن ماهى و يا زنده شدن آن- و يا مرده زنده شدن، و يا امثال آن بوده است، و لذا مى‏بينيم حضرت موسى به محضى كه قضيه ماهى را مى‏شنود مى‏گويد:" ما هم در پى اين قصه بوديم!" و بى درنگ از همانجا برگشته خود را به آن مكان كه آمده بود مى‏رساند و در آنجا به آن عالم برخورد مى‏نمايند.(1)

**(1)- الميزان ج : 13 ص : 470**

# موسی علیه السلام، و درخواست غذا در ازای تعمیردیوار

« ... فَانطلَقَا حَتى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ استَطعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَن يَنقَض فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْت لَتَّخَذْت عَلَيْهِ أَجْراً،»

**« ... پس برفتند تا به دهكده‏اى رسيدند و از اهل آن خوردنى خواستند و آنها از مهمان كردنشان دريغ ورزيدند، در آنجا ديوارى يافتند كه مى‏خواست بيفتد، پس آن را به پا داشت و گفت: كاش براى اين كار مزدى مى‏گرفتى!» (77/ کهف)**

مراد از « استطعام» طلب طعام است به عنوان ميهمانى و لذا دنبالش فرمود: پس از اينكه ميهمانشان كنند مضايقه نمودند.

مقصود موسى از اينكه گفت خوب است در برابر عملت اجرتى بگيرى اين بوده كه با آن اجرت غذايى بخرند تا سد جوع كنند . (1)

**(1)- الميزان ج : 13 ص : 474**

# وحی به مادر موسی برای شیر دادن او

« وَ أَوْحَيْنَا إِلى أُمّ‏ِ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فى الْيَمّ‏ِ وَ لا تخَافى وَ لا تحْزَنى إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسلِين،»

**« و به مادر موسى وحى كرديم كه او را شير بده، همين كه بر جان او بيمناك شدى او را به دريا بينداز، و مترس و غمگين مباش كه ما وى را به تو برگردانيده و از پيامبرانش مى‏كنيم!» (7/قصص)**

« وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَت هَلْ أَدُلُّكمْ عَلى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكمْ وَ هُمْ لَهُ نَصِحُونَ،»

**« ما قبلا پستان همه زنان شيرده را بر او حرام كرده بوديم، در نتيجه پستان احدى را نگرفت، خواهرش گفت: آيا مى‏خواهيد شما را به خاندانى راهنمايى كنم كه براى شما سرپرستى اين كودك را به عهده بگيرند خانواده‏اى كه خيرخواه اين كودك باشند؟» (12/قصص)**

در حالى كه شدت و بيچارگى بنى اسرائيل به حد نهایت رسيده بود، مادر موسى به وى حامله شد، و كسى نفهميد، و او را زاييد باز كسى نفهميد و ما به مادر او وحى كرديم كه به موسى شير بده، و مادامى كه از جانب فرعون احتمال خطرى نمى‏دهى به شير دادن ادامه بده، و چون ترسيدى بر او كه لشكريان فرعون خبردار شوند، و او را گرفته مانند هزاران كودك كه همه را كشتند به قتل برسانند - او را به دريا بينداز - كه به طورى كه از روايات بر مى‏آيد درياى مذكور همان نيل بوده - و ديگر از كشته شدن او مترس، و از جدايى او غمگين مشو، كه ما دوباره او را به تو برمى‏گردانيم و او را از پيامبران قرار مى‏دهيم، تا رسولى به سوى آل فرعون و بنى اسرائيل بوده باشد!

« وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسى‏ فارِغاً!» مراد از فراغت قلب مادر موسى اين است كه: دلش از ترس و اندوه خالى شد، و لازمه اين فراغت قلب اين است كه ديگر خيالهاى پريشان و خاطرات وحشت‏زا در دلش خطور نكند، و دلش را مضطرب نكند و دچار جزع نگردد، و در نتيجه اسرار فرزندش موسى را كه مى‏بايست مخفى كند ، اظهار نكند و دشمنان پى به راز وى نبرند .

قلب مادر موسى به سبب وحى، از ترس و اندوهى كه باعث مى‏شد سر فرزندش فاش گردد خالى شد، آرى، اگر ما قلب او را به وسيله وحى تثبيت نمى‏كرديم و وثوق به محافظت خداوند از موسى پيدا نمى‏كرد، نزديك بود كه سرگذشت فرزندش را با جزع و فزع اظهار نمايد.

مادر موسى به خواهر موسى - كه دخترش باشد - گفت: دنبال موسى را بگير، ببين چه بر سرش آمد، و آب، صندوق او را به كجا برد؟

خواهر موسى همچنان دنبال او را گرفت، تا آنكه موسى را از دور ديد كه خدام فرعون او را گرفته‏اند، در حالى كه فرعونيان متوجه مراقبتش نشدند.

موسى قبل از آنكه خواهرش نزديك شود از مكيدن پستان زنان امتناع ورزيده بود. ما موسی را طورى كرديم كه از احدى غیر از مادرش پستان قبول نكرد، و از مكيدن پستان زنان شیرده دیگر امتناع ورزيد، در نتيجه هر چه زن شيرده آوردند پستانش را قبول نكرد، همين كه خواهرش آمد، و وضع را بديد، به آل فرعون گفت: آيا مى‏خواهيد شما را به خاندانى راهنمايى كنم كه آنان تكفل و سرپرستى اين كودك را به نفع شما به عهده بگيرند؟ خاندانى كه خيرخواه وى باشند .

پس فرعونيان پيشنهادش را پذيرفتند، و او ايشان را راهنمايى به مادر موسى كرد، پس موسى را تسليم مادرش كردند، در نتيجه او را با اين نقشه‏ها به مادرش برگردانيديم تا با مشاهده فرزندش يقين پيدا كند، و تحقق وعده خدا را به چشم ببيند، چون مادر موسى قبل از اين جريان وعده خدا را شنيده بود، و مى‏دانست كه وعده او حق است، و ايمان به آن نيز داشت، ولى ما موسى را به او برگردانديم تا با ديدن او يقين به حقانيت وعده خدا كند .

و مراد از وعده خدا تنها وعده برگرداندن موسى نيست، بلكه مطلق وعده الهى است، به دليل اينكه فرموده**: « ولى بيشتر مردم نمى‏دانند،»** يعنى يقين پيدا نمى‏كنند، و غالبا در وعده‏هاى خدا گرفتار شك و ريبند، و دلهايشان مطمئن به آن نيست و حاصل معناى آيه اين است كه : مادر موسى با مشاهده حقانيت اين وعده‏اى كه خدا به او داد، يقين پيدا كرد، به اينكه مطلق وعده‏هاى خدا حق است! (1)

 **(1)- الميزان ج : 16 ص : 11**

**فصل نهم**

**غذاها و مائده های آسمانی**

# غذاهای آسمانی مریم

« فَنَادَاهَا مِن تحْتهَا أَلا تحْزَنى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تحْتَكِ سرِيًّا،»

**« پس وى را از طرف پائين ندا داد : غم مخور كه پروردگارت جلوى تو نهرى جارى ساخت،»**

« وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا ،»

**« تنه درخت را سوى خود تكان بده كه خرماى تازه بر تو بيفكند،»**

« فَكلِى وَ اشرَبى وَ قَرِّى عَيْناً فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشرِ أَحَداً فَقُولى إِنى نَذَرْت لِلرَّحْمَنِ صوْماً فَلَنْ أُكلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا،»

**« بخور و بنوش و چشمت روشن دار، اگر از آدميان كسى را ديدى بگو من براى خدا روزه كلام نذر كرده‏ام پس امروز با بشرى سخن نمى‏گويم.» (24 تا 26/ مریم)**

« فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلى‏ جِذْعِ النَّخْلَة …،»

درد زائيدن او را مجبور نمود و به كنار تنه درخت خرمائى آورد تا در آنجا حمل خود را بزايد! و از خجالت و شرمش از مردم گفت: اى كاش قبل از اين مرده بودم!

« فَنَادَاهَا مِن تحْتهَا أَلا تحْزَنى ... تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا !»

اگر تكان دادن را به ساقه درخت، و خرما ريختن را به نخله نسبت داده، خالى از اشعار به اين نكته نيست كه نخله خشك بوده و در همان ساعت سبز شده، و برگ و بار آورده، و كلمه **رطب** به معناى خرماى پخته و رسيده است، چون قبل از رسيدنش آن را **بسر** مى‏گويند، و كلمه **جنى** چيزى را مى‏گويند كه در دم چيده شده باشد.

« فَكُلي‏ وَ اشْرَبي‏ وَ قَرِّي عَيْنا....»

از رطب تازه رسيده بخور و از جوى آبى كه زير پايت جارى شده بياشام، و بدون اينكه اندوهى به خود راه دهى خوشنود باش!

اگر به خوردن و آشاميدن سفارش كرد براى اين بود كه هر كدام از اين دو يكى از نشانه‏هاى مسرت و خوشوقتى است، و كسى كه گرفتار مصيبتى است ديگر نمى‏تواند از غذاى لذيذ و آب گوارا لذت ببرد، و مصيبت، شاغل او از اين كارها است.

و معناى آيه اين است كه از رطب تازه بخور و از جوى آب بياشام و از عنايتى كه خدا به تو كرده خرسندى كن بدون اينكه غمگين و محزون شوى.

در مجمع البیان در ذيل آيه « قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تحْتَكِ سرِيًّا،» نقل كرده كه بعضى گفته‏اند: جبرئيل با پاى خود به زمين زد، آبى گوارا پيدا شد، بعضى ديگر گفته‏اند: بلكه عيسى وقتى با پاى خود به زمين زد آبى جوشيد و جارى گرديد، و اين معنا از امام ابى جعفرعليه‏السلام‏ نيز روايت شده است .

و در كتاب خصال از على عليه‏السلام روايت كرده كه در ضمن چهار صد بند فرمود: **هيچ غذا و دوائى زن حامله نمى‏خورد كه بهتر از خرماى تازه باشد،** و لذا است كه خداى تعالى به مريم فرمود: « وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيًّا، فَكلِى وَ اشرَبى وَ قَرِّى عَيْناً ! »

مؤلف: اين معنا به طرق اهل سنت در رواياتى چند از رسول خدا **صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏** و از طرق شيعه از امام باقرعليه‏السلام‏ روايت شده است. (1)

 **(1)- الميزان ج : 14 ص : 55**

# معجزه آب زمزم

« رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتي‏ بِوادٍ غَيْرِ ذي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ، »

**« پروردگارا، من ذريه‏ام را در سرزمينى گود و بدون آب و گياه جاى دادم، نزد بيت محرمت، پروردگار ما، بدين اميد كه نماز بپادارند، پس دل‏هائى از مردم را متمايل بسوى ايشان كن، و از ميوه‏ها روزيشان ده، باشد كه شكر گزارند! » ( 37/ ابراهیم)**

در محلى كه فعلا چاه زمزم قرار دارد درختى بود، هاجر عليهاالسلام‏ پارچه‏اى كه همراه داشت روى شاخه درخت انداخت، تا در زير سايه آن راحت باشد، همينكه ابراهيم خانواده‏اش را در آنجا منزل داد، و خواست تا بطرف ساره برگردد، هاجر كه راستى ايمانش شگفت‏آور و حيرت انگيز است يك كلمه پرسيد: آيا ما را در سرزمينى مى‏گذارى و مى‏روى كه نه انيسى و نه آبى و نه دانه‏اى در آن هست؟

 ابراهيم گفت:

**« خدائى كه مرا باين عمل فرمان داده، از هر چيز ديگرى شما را كفايت است!»**

اين را گفت و راهى شام شد، همينكه بكوه كداء كه كوهى در ذى طوى است رسيد، نگاهى بعقب و در درون اين دره خشك انداخت، گفت:

**« پروردگارا، من ذريه‏ام را در سرزمينى گود و بدون آب و گياه جاى دادم، نزد بيت محرمت، پروردگار ما، بدين اميد كه نماز بپادارند، پس دل‏هائى از مردم را متمايل بسوى ايشان كن، و از ميوه‏ها روزيشان ده، باشد كه شكر گزارند! »**

 اين را بگفت و برفت.

پس همينكه آفتاب طلوع كرد، و پس از ساعتى هوا گرم شد، اسماعيل تشنه گشت، هاجر برخاست، و در محلى كه امروز حاجيان سعى مى‏كنند بيامد و بر بلندى صفا بر آمد، ديد كه در آن بلندى ديگر، چيزى چون آب برق مي زند، خيال كرد آب است، از صفا پائين آمد، و دوان دوان بدان سو شد، تا به مروه رسيد، همينكه بالاى مروه رفت، اسماعيل از نظرش ناپديد شد.

ناچار دوباره بطرف صفا آمد، و اين عمل را هفت نوبت تكرار كرد، در نوبت هفتم وقتى بمروه رسيد، اين بار اسماعيل را ديد، و ديد كه آبى از زير پايش جريان يافته، پس نزد او برگشته، از دور كودك مقدارى شن جمع آورى نموده، جلو آب را گرفت، چون آب جريان داشت، و از همان روز آن آب را زمزم ناميدند، چون زمزم معناى جمع كردن و گرفتن جلو آب را مى‏دهد.

از وقتى اين آب در سرزمين مكه پيدا شد مرغان هوا و وحشيان صحرا بطرف مكه آمد و شد را شروع كرده، آنجا را محل امنى براى خود قرار دادند. **(نقل از تفسیر قمى از امام صادق ع )**  (1)

**(1)- الميزان ج : 1 ص : 435-437 و ج 12 ص 111**

# غذاهای آسمانی برای انسانی استثنائی

« فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسنٍ وَ أَنبَتَهَا نَبَاتاً حَسناً وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَاب وَجَدَ عِندَهَا رِزْقاً قَالَ يَمَرْيَمُ أَنى لَكِ هَذَا قَالَت هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ،»

« **پروردگارش دختر را قبول كرد آنهم به بهترين قبول و او را پرورش داد آنهم بهترين پرورش و زكريا را كفيل او كرد كه هر وقت در محراب او بر او وارد مى‏شد رزقى مخصوص نزد او مى‏ديد مى‏پرسيد: اى مريم اين رزق را از ناحيه چه كسى برايت آورده‏اند؟ مى‏گفت اين رزق از ناحيه خدا است، آرى خدا به هر كس كه بخواهد بى‏حساب رزق مى‏دهد!» ( 37/ آل عمران)**

در اين آیه، « رِزْقاً » را بدون الف و لام آورده و اين اشاره است به اينكه رزق نامبرده، طعام معهود در بين مردم نبوده، همچنانكه بعضى هم گفته‏اند: هر وقت زكريا به مريم سر مى‏زد، ميوه زمستانى را در تابستان و ميوه تابستانى را در زمستان نزد او مى‏ديد.

مؤيد اين حكايت اين است كه اگر رزق نامبرده از طعام‏هاى معمول آن روز و طعام موسمى بود، نكره آمدن « رِزْقاً » اين معنا را مى‏رساند، كه زكريا هيچوقت اطاق مريم را خالى از طعام نمى‏ديد بلكه همواره نزد او رزقى را مى‏يافت، و در اين صورت زكريا از پاسخ مريم قانع نمى‏شد، براى اينكه پاسخ مريم اين بود كه اين رزق از ناحيه خداست، و از ناحيه خدا بودن رزق اختصاص به رزق مريم ندارد، رزق همه مردم از ناحيه خدا است و جا داشت دو باره زكريا بپرسد اين رزقى كه خدا روزيت كرده به وسيله چه كسى به تو رسيده، چون ممكن است افرادى از مردم كه به معبد آمد و رفت دارند برايش آورده باشند، حال چه اينكه هدف خدائى در نظر داشته باشند و چه هدفى شيطانى .

پس از اينكه مى‏بينيم زكريا از پاسخ مريم قانع شده، معلوم مى‏شود رزق نامبرده رزق معمولى نبوده است .

علاوه بر اينكه دعاى زكريا بعد از پاسخ مريم كه عرضه داشت: پروردگارا از درگاه خودت فرزندى بمن عطا فرما دلالت دارد بر اينكه يافتن رزق نامبرده در نزد مريم را كرامتى الهى و خارق العاده تشخيص داده و در نتيجه به طمع افتاده كه او هم از خداى تعالى بخواهد فرزندى طيب روزيش كند .

پس معلوم مى‏شود رزق نامبرده رزقى بوده است كه بر كرامت خدائى نسبت به مريم دلالت مى‏كرده، كه جمله: « يا مريم !» هم به بيانى كه خواهد آمد بر اين معنا اشعار دارد .

زكريا همه اين حرفها را يكباره به مريم گفت، و او هم پاسخى داد كه وى را قانع ساخت، و يقين كرد كه اين طعامها كرامتى است از خدا نسبت به مريم، در اينجا بود كه او نيز كرامت الهى را طمع كرده، و از حضرتش درخواست فرزندى طيب كرد (1)

 **(1)- الميزان ج : 3 ص : 272**

# مائده آسمانی مسیحیان

« إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَعِيسى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَستَطِيعُ رَبُّك أَن يُنزِّلَ عَلَيْنَا مَائدَةً مِّنَ السمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كنتُم مُّؤْمِنِينَ‏،»

**« به ياد آر زمانى كه حواريين عيسى به وى گفتند اى عيسى بن مريم آيا پروردگار تو توانائى دارد مائده‏اى از آسمان بر ما نازل كند؟ گفت بپرهيزيد از خدا اگر دارنده ايمانيد،»**

« قَالُوا نُرِيدُ أَن نَّأْكلَ مِنهَا وَ تَطمَئنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَن قَدْ صدَقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشاهِدِينَ،»

**« گفتند مى‏خواهيم از آن مائده بخوريم تا قلبهايمان مطمئن شود و بدانيم كه تو ما را در ايمانمان تصديق كرده‏اى و بر آن ما از گواهان باشيم،»**

« قَالَ عِيسى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنزِلْ عَلَيْنَا مَائدَةً مِّنَ السمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لأَوَّلِنَا وَ ءَاخِرِنَا وَ ءَايَةً مِّنك وَ ارْزُقْنَا وَ أَنت خَيرُ الرَّزِقِينَ‏!»

**« عيسى بن مريم گفت بار الها! اى پروردگار ما نازل فرما بر ما مائده‏اى از آسمان تا براى ما و پيروان كنونى و آينده ما عيد، و خود معجزه‏اى از ناحيه تو باشد، پروردگارا روزيمان كن كه تو بهترين روزى دهندگانى!»**

« قَالَ اللَّهُ إِنى مُنزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنى أُعَذِّبُهُ عَذَاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِّنَ الْعَلَمِينَ‏،»

**« خداى متعال فرمود: من بزودى آن مائده‏اى را كه خواستى نازل خواهم كرد، ولى اگر بعد از آن باز هم كسى كفر بورزد بايد بداند كه به راستى او را عذابى مى‏كنم كه احدى از عالميان را به چنان عذاب دچار نمى‏كنم!» (112-115/ مائده)**

**مائده** سفره و خوانى را گويند كه در آن طعام باشد.

چيزى كه ظاهر آيه « إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَعِيسى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَستَطِيعُ رَبُّك أَن يُنزِّلَ عَلَيْنَا مَائدَةً مِّنَ السمَاءِ‏،» آنرا افاده مى‏كند اين است كه حواريين از مسيح تقاضاى معجزه مخصوصى كرده‏اند در حالى كه خود از اصحاب و از خواص آن جناب بوده‏اند، و بارها معجزات باهره و كرامات ظاهره‏اى كه داشت از او ديده بودند با اين حال درخواست كردن حواريين معجزه‏اى را كه به سليقه خود انتخاب كرده بودند( مائده ) بعد از مشاهده آن همه آيات، عمل بسيار زشتى بود، و از همين جهت مسيح عليه‏السلام‏ با اين كلام خود « اتَّقُوا اللَّهَ إِن كنتُم مُّؤْمِنِينَ‏،» آنها را توبيخ نموده است.

اين درخواست از حواريين زشت و غير متوقع است، و ليكن در عين اينكه غرض خود را از اين درخواست توجيه كردند، مع ذلك از مساله خوردن صرفنظر نكردند، و اشكال هم همين جا است ، باز اگر مى‏گفتند: **« مى‏خواهيم از آن مائده بخوريم و در نتيجه خوردن آن دلهايمان مطمئن شود،»** اشكال كمتر بود از اينكه گفته‏اند:**« مى‏خواهيم از آن بخوريم و دلهايمان مطمئن شود،»** براى اينكه بين اين دو تعبير فرق واضحى است، تعبير اول به خوبى مى‏رساند كه غرض هوسرانى و گزاف گوئى نيست به خلاف تعبير دومى.

و چون حواريين در اين پيشنهاد خود پافشارى كردند، عيسى عليه‏السلام درخواست آنان را پذيرفت و از پروردگار خود خواهش كرد كه آنها را به مائده‏اى كه خواسته‏اند اكرام نمايد.

عيسى عليه‏السلام‏ به درخواست خود عنوانى داد كه صلاحيت داشته باشد سؤال خود را از ساحت عظمت و كبريائى خداوند به آن عنوان توجيه نمايد، عرض كرد: **« بار الها فرو فرست بر ما خوانى از آسمان تا براى همه ما از اولين و آخرين عيدى باشد،»** چون عيد در نزد هر قوم و ملتى عبارتست از روزى كه در آن روز به افتخار موهبتى اختصاصى نايل آمده باشند، و روز نزول مائده هم براى مسيحيت همين خاصيت را دارد .

آرى پروردگار مسيح دعاى او را مستجاب كرد، الا اينكه شرط كرد كه هر كس نسبت به اين معجزه كفر بورزد همانطورى كه خود معجزه بى سابقه و مخصوص اين امت است، عذاب آنكس هم بى سابقه و عذابى خواهد بود كه كسى تاكنون به آن عذاب معذب نشده است .

حواريون در عذر خواهى خود امور جميله و پسنديده‏اى را ضميمه غرض اصلى‏شان كه همان خوردن از مائده آسمانى بود، كردند تا بدين وسيله ركاكت و قباحتى كه در تقاضاى معجزه‏شان - با ديدن آنهمه معجزات كافى - بود به طور كلى از بين ببرند.

اين عيد كه خداوند مسيحيت را به آن اختصاص داد نعمتى است كه همه‏شان از آن منتفع نمى‏شوند، بلكه تنها كسانى از آن بهره‏مند مى‏گردند كه ايمان داشته و بر ايمان خود پايدار باشند، و اما كسانى كه به اين نعمت كفر مى‏ورزند نه تنها از اين نعمت برخوردار نمى‏شوند، بلكه به شديدترين وجه متضرر هم مى‏گردند.

## روایات وارده درباره مائده مسیحیان

در تفسير عياشى از عيساى علوى از پدرش از ابى جعفرعليه‏السلام‏ نقل شده كه فرمود: مائده‏اى كه بر بنى اسرائيل نازل شد با زنجيرهاى طلائى از آسمان آويزان شد و مشتمل بود بر 9 عدد ماهى و 9 گرده نان .

مؤلف: در لفظ ديگرى به جاى حوت - ماهى نون - ماهى وارد شده است، (1)

 **(1)- الميزان ج : 6 ص : 324**

# مائده های آسمانی بنی اسرائیل

« وَ ظلَّلْنَا عَلَيْكمُ الْغَمَامَ وَ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السلْوَى كلُوا مِن طيِّبَتِ مَا رَزَقْنَكُمْ وَ مَا ظلَمُونَا وَ لَكِن كانُوا أَنفُسهُمْ يَظلِمُونَ‏،»

**« و ابر را سايبان شما كرديم و ترنجبين و مرغ بريان براى شما فرستاديم و گفتيم از چيزهاى پاكيزه كه روزيتان كرده‏ايم بخوريد، و اين نياكان شما بما ستم نكردند بلكه بخودشان ستم مى‏كردند. » (57/بقره)**

« وَ إِذِ استَسقَى مُوسى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضرِب بِّعَصاك الْحَجَرَ فَانفَجَرَت مِنْهُ اثْنَتَا عَشرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كلُّ أُنَاسٍ مَّشرَبَهُمْ كلُوا وَ اشرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَ لا تَعْثَوْا فى الأَرْضِ مُفْسِدِينَ،»

**« و چون موسى براى قوم خويش آب همى خواست گفتيم عصاى خود باين سنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بشكافد كه هر گروهى آبخور خويش بدانست، روزى خدا را بخوريد و بنوشيد و در زمين به تباهكارى سر مكشيد!» (60 / بقره)**

‏ « وَ إِذْ قُلْتُمْ يَمُوسى لَن نَّصبرَ عَلى طعَامٍ وَحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّك يخْرِجْ لَنَا ممَّا تُنبِت الأَرْض مِن بَقْلِهَا وَ قِثَّائهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصلِهَا قَالَ أَ تَستَبْدِلُونَ الَّذِى هُوَ أَدْنى بِالَّذِى هُوَ خَيرٌ اهْبِطوا مِصراً فَإِنَّ لَكم مَّا سأَلْتُمْ وَ ضرِبَت عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسكنَةُ وَ بَاءُو بِغَضبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِك بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِئَايَتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيرِ الْحَقّ‏ِ ذَلِك بمَا عَصوا وَّ كانُوا يَعْتَدُونَ‏،»

**« و چون گفتيد اى موسى ما به يك خوراك نمى‏توانيم بسازيم پروردگار خويش را بخوان تا از آنچه زمين همى روياند از سبزى و خيار و سير و عدس و پيازش براى ما بيرون آورد، گفت چگونه پست‏تر را با بهتر عوض مى‏كنيد بشهر فرود آئيد تا اين چيزها كه خواستيد بيابيد و ذلت و مسكنت بر آنان مقرر شد و بغضب خدا مبتلا شدند زيرا آيه‏هاى خدا را انكار همى كردند و پيامبران را به ناروا همى كشتند زيرا نافرمان شده بودند و تعدى همى كردند.» (61/ بقره)**

در تفسير قمى در ذيل جمله: « وَ ظلَّلْنَا عَلَيْكمُ الْغَمَامَ وَ أَنزَلْنَا عَلَيْكُم...،» از معصوم نقل شده که فرمود: وقتى موسى بنى اسرائيل را از دريا عبور داد، در بيابانى وارد شدند، بموسى گفتند: اى موسى! تو ما را در اين بيابان خواهى كشت، براى اينكه ما را از آبادى به بيابانى آورده‏اى كه نه سايه‏ايست، نه درختى و نه آبى، و روزها ابرى از كرانه افق برمي خاست، و بر بالاى سر آنان مى‏ايستاد، و سايه مى‏انداخت، تا گرماى آفتاب ناراحتشان نكند، و در شب، « من» بر آنها نازل مي شد، و روى گياهان و بوته‏ها و سنگها مى‏نشست، و ايشان مي خوردند، و آخر شب مرغ بريان بر آنها نازل مي شد، و داخل سفره‏هاشان مى‏افتاد. چون مي خوردند و سير مى‏شدند و دنبالش آب مي نوشيدند، آن مرغها دوباره پرواز مى‏كردند، و مى‏رفتند.

 و سنگى با موسى بود، كه همه روزه آنرا در وسط لشكر مى‏گذاشت، و آنگاه با عصاى خود به آن مى‏زد، دوازده چشمه از آن مي جوشيد، و هر چشمه بطرف تيره‏اى از بنى اسرائيل كه دوازده تيره بودند، روان ميشد. (1)

**(1)- الميزان ج : 1 ص : 289**

# چشمه های اعجاز و غذاهای آسمانی

« وَ قَطعْنَهُمُ اثْنَتىْ عَشرَةَ أَسبَاطاً أُمَماً وَ أَوْحَيْنَا إِلى مُوسى إِذِ استَسقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضرِب بِّعَصاك الحَْجَرَ فَانبَجَست مِنْهُ اثْنَتَا عَشرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كلُّ أُنَاسٍ مَّشرَبَهُمْ وَ ظلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَمَ وَ أَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السلْوَى كلُوا مِن طيِّبَتِ مَا رَزَقْنَكمْ وَ مَا ظلَمُونَا وَ لَكِن كانُوا أَنفُسهُمْ يَظلِمُونَ‏،»

**« آنان را به دوازده سبط دوازده گروه تقسيم كرديم، و چون قوم موسى از او آب خواستند بدو وحى كرديم كه عصاى خود را به اين سنگ زن و از آن دوازده چشمه بشكافت و هر گروهى آبخورگاه خويش را بدانست، و ابر را سايه‏بان ايشان**

**كرديم و ترنجبين و مرغ بريان به ايشان نازل كرديم، از چيزهاى پاكيزه كه روزيتان كرده‏ايم بخوريد، با كفران نعمت به ما ستم نكردند بلكه به خودشان ستم مى‏كردند.» ( 160/ اعراف)**

از ظاهر اينكه فرمود: **« پس منفجر شد از آن دوازده چشمه و هر گروهى از مردم چشمه خود را شناختند،»** بدست مى‏آيد كه چشمه‏ها به عدد اسباط بنى اسرائيل يعنى دوازده بود، چون مى‏رساند كه هر چشمه مخصوص يك تيره بوده و اينكه اين اختصاص به خاطر مشاجره‏اى بوده كه با يكديگر داشته‏اند، و اين ظاهر تاييد مى‏كند رواياتى را كه در باره داستان اين چشمه‏ها وارد شده است. (1)

**(1)- الميزان ج : 8 ص : 371**

**فصل دهم**

**چکیده ای از غذاهای بهشتی**

# خوردنيها و نوشيدنيها و لذتهاى جنسى در بهشت!

* «. . . وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشتَهِى أَنفُسكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ‏، »
* « نُزُلاً مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ‏،»
* **« ... و شما در بهشت هر چه دلتان بخواهد و بلكه هر چه طلب كنيد در اختيار خواهيد داشت،»**
* **« اينها همه مراسمى است كه قبلا براى پذيرايى شما از ناحيه خداى آمرزنده رحيم فراهم شده است.» (31و32 /فصلت)**

آيه شريفه به آرزومندان بهشت بشارت مى‏دهد به اينكه در آخرت هر خير و لذتى را كه تصور بشود، و براى شهوتشان ممكن باشد كه اشتهاى آن كنند، دارا هستند، چه از خوردنيها و چه نوشيدنيها، و چه لذتهاى جنسى، و چه غير آن، بلكه از اين هم وسيع‏تر و بالاتر دارند، و آن اين است كه هر چه را بخواهند بيش از آن را دارند، همچنان كه فرمود:

- **” لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ!“ (35/ ق)** **(1)**

**(1)- الميزان ج : 17 ص : 593**

# شرابي كه در بهشت مي نوشند!

**( شراب بي غش آميخته با آب چشمه تسنيم! )**

« يُسقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ‏،»

**« از شراب صافى مهرخورده به ايشان مى‏نوشانند،»**

« خِتَمُهُ مِسكٌ وَ فى ذَلِك فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسون،»

**« شرابى كه مهر و مومش مشك است،**

 **و شايسته است كه مردم نسبت به چنين زندگى مسابقه بگذارند.»**

« وَ مِزَاجُهُ مِن تَسنِيم،»

**« شرابى كه ممزوج با چشمه تسنيم است،»**

« عَيْناً يَشرَب بهَا الْمُقَرَّبُونَ‏،»

**« منظور چشمه‏اى است خاص مقربين كه جز از آن نمى‏نوشند.“**

 **(25 تا 28/مطففین)**

كلمه رحيق به معناى شراب صاف و خالص از غش است، و به همين مناسبت آن را به وصف مختوم توصيف كرده، چون همواره چيزى را مهر و موم مى‏كنند كه نفيس و خالص از غش و خلط باشد، تا چيزى در آن نريزند و دچار ناخالصيش نكنند.

” خِتَمُهُ مِسكٌ،“ كلمه ختام به معناى وسيله مهر زدن است، مى‏فرمايد وسيله مهر زدن بر آن رحيق بجاى گل و لاك و امثال آن - كه در دنيا بوسيله آنها مهر و موم مى‏كنند - مشك است .

« وَ مِزَاجُهُ مِن تَسنِيم- **شرابى كه ممزوج با چشمه تسنيم است** ،» كلمه مزاج به معناى وسيله مخلوط كردن است، و كلمه **تسنيم** به معناى چشمه‏اى است در بهشت، كه خداى تعالى نامش را تسنيم نهاده است.

« عَيْناً يَشرَب بهَا الْمُقَرَّبُونَ‏،»

**« چشمه‏اى است خاص مقربين، كه جز از آن نمى‏نوشند.»**

مفاد آيه اين است كه مقربين صرفا تسنيم را مى‏نوشند، همچنان كه مفاد جمله ” وَ مِزَاجُهُ مِن تَسنِيم،“ اين است كه: آنچه در قدح ابرار از رحيق مختوم هست با تسنيم مخلوط مى‏شود .

و اين معنا به دو نكته دلالت مى‏كند:

اول اينكه تسنيم از رحيق مختوم گرانقدرتر است، چون رحيق مختوم با آميخته شدن با تسنيم لذت بخش‏تر مى‏شود.

دوم اينكه مقربين در درجه بالاترى از ابرار قرار دارند. **(1)**

 **(1)- الميزان ج : 20 ص : 394**

# از چشمه اي كه بندگان خاص خدا می نوشند!

« إِنَّ الأَبْرَارَ يَشرَبُونَ مِن كَأْسٍ كانَ مِزَاجُهَا كافُوراً،»

**« و نيكوكاران عالم در بهشت از شرابى نوشند كه طبعش در لطف و رنگ و بوى كافور است،»**

« عَيْناً يَشرَب بهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونهَا تَفْجِيراً،»

**« از سرچشمه گوارايى آن بندگان خاص خدا مى‏نوشند،**

 **كه به اختيارشان هر كجا خواهند جارى مى‏شود.“ (5و6 / دهر)**

” تفجيرعين“ عبارت است از شكافتن زمين براى جارى ساختن آب‏هاى زير زمينى، و ما ناگزيريم در اينجا تفجير عين را حمل كنيم بر صرف خواستن آن، چون اين معنا مسلم است كه جارى ساختن چشمه‏هاى بهشتى نيازمند بيل و كلنگ نيست. آرى **نعمت‏هاى بهشتى به جز خواست و اراده اهل بهشت هيچ هزينه ديگرى لازم ندارد،** همچنان كه فرمود:” لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها.“

” عَيْناً يَشرَب بهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونهَا تَفْجِيراً،“ يعنى نوشيدن از كاس را كه گفتيم از هر كاسى نيست، بلكه آن كاس را اختصاص مى‏دهد به چشمه‏اى كه چنين و چنان است. و اگر از نوشندگان آن كاس تعبير به عباد الله كرد، براى اين بود كه اشاره كند به اينكه اگر از آن كاس مى‏نوشند به خاطر اين است كه به زيور عبوديت آراسته شدند، و به لوازم آن عمل كردند.

ظاهر جمله يشربون و جمله يشرب بها مى‏فهماند همين حالا مشغول نوشيدنند، نه اينكه در قيامت مى‏نوشند، و گر نه مى‏فرمود سيشربون، و يشربوا بها، علاوه بر اين، نوشيدن، وفا كردن، اطعام نمودن و ترسيدن، همه را در يك سياق آورده و فرموده يشربون، يوفون، يخافون، يطعمون و نيز ذكر تفجير در جمله « يُفَجِّرُونهَا تَفْجِيراً،» مؤيد ديگرى است، براى اينكه ظهور دارد در اينكه شكافتن چشمه و جارى ساختن آب آن را با اسباب اين كار انجام مى‏دهند، كه همان وفا و اطعام و خوف است، پس حقيقت اين اعمال همان تفجير عين است . **(1)**

 **(1)- الميزان ج : 20 ص : 199**

# میوه و طعام بهشتیان و آب چشمه سلسبيل

* « وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْليلاً ،»
* **« و سايه درختان بهشتى بر سر آنها و ميوه‏هايش در دسترس و به اختيار آنهاست.»**

 **(14/ دهر)**

تذليل قطوف براى آنان به اين معناست كه خداى تعالى ميوه‏هاى بهشتى را براى ايشان مسخر كرده، و تحت فرمان و اراده آنان قرار داده، به هر نحو كه بخواهند بدون هيچ مانع و زحمتى بچينند.

* « وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوابٍ كانَتْ قَواريرَا،»
* **و ساقيان زيباى حور و غلمان با جامهاى سيمين و كوزه‏هاى بلورين،**
* **بر آنها دور زنند.“ (15/ دهر)**

 مراد از اينكه فرمود با چنين ظرفهاى نقره‏فام دور آنان طواف مى‏كنند، طواف كردن خدام بهشتى است كه براى اهل بهشت طعام و آب مى‏آورند.

* ” قَواريرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْديراً،“
* **« كه آن كوزه‏هاى بلورين نقره‏اى به اندازه و تناسب اهلش اندازه‏گيرى شده‏اند.» (16/دهر)**

مى‏خواهد بفهماند ظرفهاى غذا و شراب را خود ابرار بر طبق ميل خود اندازه‏گيرى مى‏كنند، از غذا و شراب هر مقدارى كه بخواهند استفاده كنند ظرف آن غذا و شراب را هم به اندازه همان مقدار طعام و شراب اندازه‏گيرى مى‏كنند، و خلاصه چيزى از غذا و شرابشان در ظرف زياد و كم نمى‏آيد.

احتمال هم دارد منظور خدمتگزاران طوافگر باشد كه در باره آنان فرموده: ” يُطافُ عَلَيْهِمْ ،“ و مراد اين باشد كه خدمتگزاران ظرفهاى غذا و شراب را به آن مقدار غذا و شرابى كه أبرار احتياج دارند اندازه‏گيرى مى‏كنند، در نتيجه چيزى از غذا و شرابشان در ظرفها نمى‏ماند، و كم هم نمى‏آيد .

* ” وَ يُسْقَوْنَ فيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبيلاً ،»
* **« و آنجا شرابى كه طبعش مانند زنجبيل گرم و عطرآگين است به آنها بنوشانند.“ (17/دهر)**

 بعضى از مفسرين گفته‏اند: در عرب مرسوم بوده كه از زنجبيل استفاده عطر و بوى خوش مى‏كرده‏اند، و آن را در جام نوشيدنيها مى‏ريختند، در اين آيه هم به ابرار وعده داده كه زنجبيل بهشتى را كه پاكيزه‏تر و خوشبوتر است در جام شرابشان مى‏ريزند.

* ” عَيْناً فيها تُسَمَّى سَلْسَبيلاً ،»
* **« در آنجا چشمه‏اى است كه سلسبيلش نامند و شرابش از خوبى از حد وصف بيرون است**.“  **(18/دهر)**

سلسبيل به معناى آبى سبك و لذيذ و برنده است.

* ” عَلِيهُمْ ثِيَاب سندُسٍ خُضرٌ وَ إِستَبرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِن فِضةٍ وَ سقَاهُمْ رَبهُمْ شرَاباً طهُوراً، »
* **بر اندام بهشتيان لباسهايى است از حرير نازك سبز رنگ و از ديباى ضخيم، و با دستبندهايى از نقره تزيين شده‏اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنها مى‏نوشاند.“ (21/دهر)**

” سقَاهُمْ رَبهُمْ شرَاباً طهُوراً،،“ خدايشان شرابى به ايشان نوشانيد كه طهور بود، يعنى در پاكى به حد نهايت بود، شرابى بود كه هيچ قذارت و پليدى را باقى نمى‏گذاشت، و يكى از قذارتهاى درونى آدمى غفلت از خداى سبحان، و بى‏توجهى به اوست، پس ابرار كه اين شراب طهور را نوشيدند محجوب از پروردگارشان نيستند، و لذا آنان مى‏توانستند خدا را حمد بگويند، همچنان كه قرآن فرموده**:” وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ !“**

خداى تعالى در جمله ” سقَاهُمْ رَبهُمْ ،“ همه واسطه‏ها را حذف كرده، **و نوشاندن به ايشان را مستقيما به خودش نسبت داده، و اين از همه نعمت‏هايى كه در بهشت به ايشان داده افضل است،** و چه بسا يكى از نعمت‏هايى باشد كه به حكم آيه” لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ،“ **(35/ق)** **خواست خود بشر بدان نمى‏رسد.**  (1)

**(1)- الميزان ج : 20 ص : 207**

# مثالی از بهشت موعود متقین

## ( نهرهای آب و شیر و نهرهای شراب و عسل)

« مَّثَلُ الجَنَّةِ الَّتى وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنهَرٌ مِّن مَّاءٍ غَيرِ ءَاسِنٍ وَ أَنهَرٌ مِّن لَّبنٍ لَّمْ يَتَغَيرْ طعْمُهُ وَ أَنهَرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشرِبِينَ وَ أَنهَرٌ مِّنْ عَسلٍ مُّصفًّى وَ لهُمْ فِيهَا مِن كلّ‏ِ الثَّمَرَتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبهِمْ...، »

**« مَثَل و صفت آن بهشتى كه به مردم با تقوى وعده‏اش را داده‏اند اين است كه در آن نهرهايى از آب تازه و نمانده و نهرهايى از شير هست، شيرى كه طعمش تغيير نمى‏كند. و نهرهايى از شراب است كه براى نوشندگان لذت بخش است و نهرهايى از عسل خالص است و ايشان در بهشت از هر گونه ثمره برخوردارند و مغفرتى از پروردگارشان دارند .... » (15/محمد)**

صفت بهشتى كه خدا به **متقين** وعده داده كه در آن داخلشان كند دارای خصوصیات زیر است:

- در آن نهرهائى است از آب تازه و نمانده يعنى آبى كه با زياد ماندنش بو و طعم خود را از دست نمى‏دهد.

- نهرهايى از شير كه مانند شير دنيا طعمش تغيير نمى‏كند.

- نهرهايى از خمر كه براى نوشندگان لذت بخش است.

- و نهرهائي از عسل خالص و بدون چيزهايى كه در عسل دنيا هست و آن را فاسد و معيوب مى‏كند.

” وَ لهَُمْ فِيهَا مِن كلّ‏ِ الثَّمَرَتِ ،“ در اين جمله مطلب را عموميت مى‏دهد و می فرماید: و ايشان در بهشت از هر گونه ثمرات برخوردارند.

” وَ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبهِمْ “ آمرزشى كه تمامى گناهان و بديها را محو مى‏كند و ديگر عيش آنها به هيچ كدورتى مكدر و به هيچ نقصى منقص نيست. و در تعبير از خدا به كلمه ربهم اشاره است به اينكه رحمت خدا و رأفت الهيه‏اش سراپاى آنان را فرا گرفته است. (1)

**(1)- الميزان ج : 18 ص : 351**

# بهشت با آب و میوه های کثیر و دائمی

« وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ،»

**« و درخت موزى كه ميوه‏هايش رويهم چيده شده است.»**

« وَ ظِلٍّ مَمْدُود ، وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ،»

**« و سايه‏اى گسترده و هميشگى، و آبشارى لا ينقطع،“**

« وَ فاكِهَةٍ كَثيرَةٍ ، لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ ،»

**« و ميوه‏هايى بسيار كه در هيچ فصلى قطع و در هيچ حالى ممنوع نمى‏شود،» ( 29 تا33 / واقعه)**

 طلح نام درخت موز است. معناى آيه مورد بحث اين است كه: اصحاب يمين در ساية درختان موز هستند كه ميوه‏هايش روى هم چيده شده از پايين درخت تا بالاى آن.

ماء مسكوب آبى است كه دائما در جريان باشد و هرگز قطع نگردد.

« وَ فاكِهَةٍ كَثيرَةٍ ، لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ ،»

« **و ميوه‏هايى بسيار كه در هيچ فصلى قطع و در هيچ حالى ممنوع نمى‏شود.»**

يعنى درختانى كه ميوه‏هايش فصلى نيست و مانند درختان دنيا نيست كه در زمستان بار نداشته باشد، ممنوعه هم نيست نه از ناحيه خود بهشتيان، كه مثلا از آن سير و خسته شده باشند، و نه از ناحيه خارج از خودشان، كه مثلا دورى محل و يا وجود خارهاى شاخه كه نگذارد ميوه آن را بچينند و يا مانعى ديگر. (1)

**(1)- الميزان ج : 19 ص : 212**

# از میوه ها و گوشت مرغان، هرچه اختیار و اشتها کنند!

« أُولَئك الْمُقَرَّبُونَ‏،»

**« سابقين همان مقربين درگاه خدايند،»**

« فى جَنَّتِ النَّعِيمِ‏،»

**« در باغهاى پر نعمت بهشت جاى دارند .» (11 تا 26/ واقعه)**

مقربون بلند مرتبه‏ترين طبقات اهل سعادتند.

**هر يك نفر از اين مقربين در يك جنت نعيم خواهد بود**.

**« مقربين بر تختهاى بافته‏اى قرار دارند،**

**در حالى كه بر آنها تكيه كرده‏ و رو به روى هم نشسته‏اند. »**

**« و غلامانى بهشتى پروانه ‏وار به خدمتشان مى‏پردازند‏،»**

**« بِأَكْوابٍ وَ أَباريقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعينٍ،»**

**« با ظرفهايى چون تنگ و ابريق، و قدح شراب مَعين مى‏آورند. »**

مراد از مَعين خمر معين است، يعنى شرابى كه پيش روى آدمى جريان داشته باشد.

« لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا يُنْزِفُون،»‏ يعنى مقربين از نوشيدن آن كاسه‏ها دچار صداع و خمارى كه دنبال خمر هست نمى‏شوند، و شراب بهشت مانند شراب دنيا خمارآور نيست، و عقل آنان به خاطر سكرى كه از نوشيدن شراب حاصل مى‏شود زايل نمى‏گردد، در عين اينكه مست مى‏شوند عقلشان را هم از دست نمى‏دهند.

**« وَ فاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُون‏،»**

**« و از ميوه‏ها هر چه اختيار كنند،»**

**« وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُون‏،»**

**« و از گوشت مرغ از هر نوع كه اشتها كنند.»**

پسران بهشتى پيرامون مقربين در آمد و شدند، يكى ميوه مى‏آورد هر ميوه‏اى كه خود او اختيار كرده باشد، ديگرى مرغ بريان مى‏آورد هر مرغى كه خود او هوس كرده باشد.

در اينجا ممكن است كسى اشكال كند كه در روايات آمده كه اهل بهشت هر وقت اشتهاى ميوه‏اى كنند شاخه‏اى كه حامل آن ميوه است خودش به سوى ايشان خم مى‏شود و ايشان ميوه را مى‏چيند، و چون اشتهاى گوشت مرغى كنند خود آن مرغ در حالى كه بريان شده در دست ايشان مى‏افتد، و هر چه بخواهند از آن مى‏خورند، دوباره مرغ زنده شده پرواز مى‏كند. ولى اين اشكال وارد نيست، براى اينكه اهل بهشت هر چه بخواهند در اختيار دارند، يكى از چيزهايى كه انسان مى‏خواهد تنوع و تفنن در زندگى است، گاهى انسان مى‏خواهد خدمت‏گزارانش برايش آنچه مى‏خواهد حاضر كنند، و مخصوصا در وقتى كه آدمى با دوستان خود مجلسى فراهم كرده دوست مى‏دارد خدمتكاران از دوستانش پذيرايى كنند، همچنان كه گاهى هم هوس مى‏كند بدون وساطت خدمتكاران خودش برخيزد و از درخت ميوه بچيند.

**« وَ حُورٌ عين‏ ، كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُون‏،»**

**« و حور العين‏هايى دارند كه از شدت صفا چون لؤلؤ دست نخورده‏اند.»**

**” جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ ! “** همه آنچه كه با اهل بهشت كرديم براى اين بود كه پاداشى باشد در قبال آن اعمال صالحى كه به طور مستمر انجام مى‏دادند. (1)

**(1)- الميزان ج : 19 ص :206**

# زندگي اختصاصي و نعمتهای بهشتی مُخلَصين

« إِلا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِين، أُولَئك لهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ‏،»

**« مگر بندگان مخلَص خدا، كه ايشان رزقى معلوم دارند،»**  (39تا49/صافات)

جمله ” أُولَئك لهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ‏،“ اشاره دارد به اينكه در بهشت رزق ايشان كه بندگان مخلَص خدايند غير از رزق ديگران است و هيچ شباهتى بر رزق ديگران ندارد، اگر چه نام رزق ايشان و رزق ديگران يكى است، و ليكن رزق ايشان هيچ خلطى با رزق ديگران ندارد.

” فَوَكِهُ وَ هُم مُّكْرَمُونَ‏، فى جَنَّتِ النَّعِيمِ‏،“ - فاكهه به معناى هر ميوه‏اى است كه به اصطلاح امروز به عنوان دسر خورده مى‏شود، نه به عنوان غذا، و اين آيه بيان همان رزق معلوم مخلصين است، چيزى كه هست خداى تعالى جمله « وَ هُم مُّكْرَمُونَ‏،» را ضميمه‏اش كرد تا بر امتياز اين رزق و اين ميوه از رزقهاى ديگران، دلالت كند و بفهماند: هر چند ديگران نيز اين ميوه‏ها را دارند، اما مخلَصين اين ميوه‏ها را با احترامى خاص دارند، احترامى كه با خلوص و اختصاص مخلَصين به خدا مناسب باشد و ديگران در آن شريك نباشند.

” يُطاف عَلَيهِم بِكَأْسٍ مِّن مَّعِين،“ كلمه ” مَعين“ در نوشيدنيها به معناى آن نوشيدنى است كه از پشت ظرف ديده شود، مانند آب و شرابى كه در ظرف بلورين باشد، و مراد از كاس مَعين زلال بودن آب و يا شراب است، و به همين جهت دنبالش فرمود: بيضاء .

” بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِّلشرِبِين،“ يعنى شرابى صاف و زلال كه صفا و زلالى‏اش براى نوشندگان لذت بخش است.

” لا فِيهَا غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنهَا يُنزَفُونَ‏،“ در اين آيه ضررهاى شراب را از آن نفى كرده است، و حاصل معناى جمله اين است كه: در آن شراب بهشتي كه براى مخلَصين آماده شده ضررهاى خمر دنيوى و مستى آن و از بين بردن عقل وجود ندارد. (1)

 **(1)- الميزان ج : 17 ص :205**

# ميوه و گوشت بهشتي در اختيار متقين

« وَ أَمْدَدْناهُمْ بِفاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ،»

**« در بهشت آنچه از ميوه و گوشت كه هوس كنند پى‏درپى در اختيارشان قرار مى‏دهيم.» (22/طور)**

كلمه امداد به معناى آوردن چيزى است به طور دائم و پشت سر هم، و معناى آيه اين است كه: ما اهل بهشت را به ميوه و هر گوشتى كه ميل داشته باشند روزى مى‏دهيم، يك روزى پشت سر هم و ساعت به ساعت و لا ينقطع. (1)

**(1)- الميزان ج : 19 ص :20**

# فرض نبود غذا فرض نبود انسان !

## (آيا لذايذ و شهوات دنيا در بهشت ادامه دارد؟)

يكى از لطيف‏ترين نكاتى كه از دو آيه: « وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ **- و سرانجام نيك نزد خدا است!» (14/آل عمران)** و آيه: « قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ **- بگو آيا مى‏خواهيد شما را به بهتر از اينجا خبر دهم؟ » (15/آل عمران)** استفاده می شود، این است که نعمت‏هاى موجود در دنيا و لذائذ مربوط به هر يك از آنها امورى است مقصود للغير، نه مقصود بالذات، وسيله‏هائى است براى زندگى محدود دنيا كه از چند روزه دنيا تجاوز نمى‏كند، و اگر مساله زندگى مطرح نبود اين نعمت‏ها نه خلق مى‏شد و نه ارزشى داشت، حقيقت امر همين است.

و ليكن اين را هم بايد دانست كه آنچه از هستى انسان باقى مى‏ماند همين وجودى است كه چند صباحى در دنيا زندگى كرده، با دگرگونى‏ها و تحولاتش مسيرى را از نقص به كمال طى نموده، و اين قسمت از وجود انسان همان روحى است كه از بدن منشا گرفته و بر بدن حكم مى‏راند.

بدنى كه عبارت است از مجموع اجزائى كه از عناصر روى زمين درست شده، و نيز قواى فعاله‏اى كه در بدن است، به طورى كه اگر فرض كنيم غذا و شهوت ( و يا علاقه جذب عناصر زمين به سوى بدن،) نمى‏بود، وجود انسان هم دوام نمى‏يافت.

**پس فرض نبود غذا و ساير شهوات، فرض نبود انسان است، نه فرض استمرار نيافتن وجودش!**  (دقت بفرمائيد!)

پس انسان در حقيقت همان موجودى است كه با زاد و ولد منشعب مى‏شود، مى‏خورد و مى‏نوشد، و ازدواج مى‏كند و در همه چيز تصرف نموده، مى‏گيرد، مى‏دهد، حس مى‏كند، خيال مى‏كند، تعقل مى‏نمايد، خرسند و مسرور و شادمان مى‏شود، و هر ملائمى را به خود جلب مى‏كند، خودى كه عبارت است از مجموع اينها كه گفتيم، مجموعى كه بعضى از آنها مقدمه بعضى ديگر است، و انسان بين مقدمه و ذى المقدمه حركتى دورى دارد، چيزى كه بر حسب طبيعت مقدمه كمال او بود، با دخالت شعور و اختيارش كمال حقيقیش مى‏شود .

**و وقتى خدا او را از دار فانى دنيا به دار بقا منتقل كرد، و خلود و جاودانگى برايش نوشت، حال يا خلود در عذاب، و يا در نعمت و ثواب، اين انتقال و خلود، ابطال وجود او نمى‏تواند باشد بلكه اثبات وجود دنيائى او است، هر چه بود حالا هم همان است، با اين تفاوت كه در دنيا معرض دگرگونى و زوال بود، ولى در آخرت دگرگونى ندارد، هر چه هست هميشه همان خواهد بود، قهرا يا هميشه به نعمت‏هائى از سنخ نعمت‏هاى دنيا (منهاى زوال و تغيير،) متنعم، و يا به نقمت‏ها و مصائبى از سنخ عذابهاى دنيا (ولى منهاى زوال و تغيير) معذب خواهد بود، و چون نعمت‏هاى دنيا عبارت بود از شهوت جنسى، و لذت طعام، و شراب، و لباس، و مسكن، و همنشين و مسرت و شادى و امثال اينها، در آخرت هم قهرا همين‏ها خواهد بود .**

پس انسان آخرت هم همان انسان دنيا است، مايحتاج آخرتش هم همان مايحتاج دنيا است، آنچه در دنيا وسيله استكمالش بوده همان در آخرت هم وسيله استكمال او است، مطالب و مقاصدش هم همان مطالب و مقاصد است، تنها فرقى كه بين دنيا و آخرت است مساله بقا و زوال است.

سعادت انسان در آخرت به همين است كه به آنچه از لذائذ كه در دنيا مى‏خواست برسد، چه خوردنيش، و چه نوشيدنيش، و چه لذائذ جنسيش، و چه لذائذى كه در دنيا به تصورش نمى‏رسيد، و در عقلش نمى‏گنجيد، و در آخرت عقلش به آن دست مى‏يابد، و رسيدن به اين لذائذ همان بهشت است، و شقاوتش به نرسيدن به آنها است، كه همان آتش است، همچنان كه خداى تعالى فرموده:

**” ” لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ!“ (35/ ق)** **(1)**

**(1)- الميزان ج : 3 ص : 165 تا 168**

# مفهوم غذای صبح و شام بهشتیان

« ... وَ لهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا،»

**« ... و در آنجا بامدادان و شامگاهان روزى خويش را دارند. » (62/مریم)**

ظاهر كلام اين است كه آمدن رزق در صبح و شام كنايه باشد از آمدن آن پشت سر هم و بدون انقطاع.(1)

**(1)- الميزان ج : 14 ص :105**

# مفهوم امنیت در طلب میوه بهشتی

« يَدْعُونَ فِيهَا بِكلّ‏ِ فَكِهَةٍ ءَامِنِينَ‏،»

**« هر ميوه‏اى كه بخواهند با كمال امنيت طلب مى‏كنند!» (55/دخان)**

مفهوم آیه این است که تمام اقسام ميوه‏ها را مى‏طلبند، و مى‏خورند، در حالى كه از ضرر آنها ايمنند. (1)

**(1)- الميزان ج : 18 ص :227**